

# اندیشه رهائی



نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی  
شماره ۶  
اسفند ۱۳۶۵

منبر و حکومت اسلامی

ما را چه می‌شود!  
تاملی در حال و کوششی برای آینده

مباحثی با "حزب کمونیست ایران" (۲)  
نقد مبانی نظرات اقتصادی امک

پراگماتیسم و دو روشی:  
چند سند درونی رژیم جمهوری اسلامی

من امشب شعری خواهم نوشت  
یک شعر کوتاه

در حاشیه مهینار و بیسیادن  
پاسخی به چند ادعا

رامتگرایی و فاشیسم در آمریکا  
بررسی علل و ریشه‌ها

درگیری‌های درونی اقلیت: فاجعه استالینسم  
نقدی بر یک نمایش مولناک

ملاحظات در باره انقلاب ایران  
مقاله‌ای از جیمز پتراس

"ایران ... صحنه جدید تجارت"  
بررسی کتاب



|     |   |
|-----|---|
| ۲   | مسئور و حکومت اسلامی  |
| ۷   | ما را چه می‌شود!<br>تاملی در حال و کوششی برای آینده                 |
| ۲۲  | مباحثی با "حزب کمونیست ایران" (۲)<br>نقد مبانی نظرات اقتصادی امک    |
| ۱۰۲ | پراگماتیسم و دو روشی:<br>چند سند درونی رژیم جمهوری اسلامی           |
| ۱۱۵ | من امشب شعری خواهم نوشت<br>یک شعر کوتاه                             |
| ۱۱۷ | در حاشیه مبعوثان و پیمانان<br>پاسخی به چند ادعا                     |
| ۱۲۹ | راستگرایی و فاشیسم در آمریکا<br>بررسی علل و ریشه‌ها                 |
| ۱۶۶ | درگیری‌های درونی اقلیت: فاجعه استالینیزم<br>نقدی بر یک نمایش هولناک |
| ۱۹۲ | ملاحظات در باره انقلاب ایران<br>مقاله‌ای از جیمز پتراس              |
| ۲۰۸ | "ایران ۲۰۰۰ صحنه جدید تجارت"<br>بررسی کتاب                          |
| ۲۲۲ | گرامی باد خاطره رفیق ملکی   |
| ۲۲۶ | تصحیح و پژوهش   |

اندیشه رهائی، نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، زیر نظر و با مسئولیت کمیته خارج از کشور این سازمان منتشر می‌گردد. اساسی نویسندگان و مترجمان ایرانی، مسگی ستارند و مرگوت تشابهی با نام المراد حقیقی صرفاً تصادفی است.



مطالب دنبال دار شماره‌های گذشته:

- ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق (بخش چهارم)
- مروری در کتاب "محمد" اثر ماکسیم روددمون (بخش چهارم)
- و نیز بخش پایانی مقاله "استالینیزم، آینده‌شناسی سرمایه‌داری دولتی" نوشته شارل پتلیم و برنار شوانس، در شماره آینده اندیشه رهائی انتشار خواهند یافت.

هنر

و

[www.vahdat.communisti.com](http://www.vahdat.communisti.com)

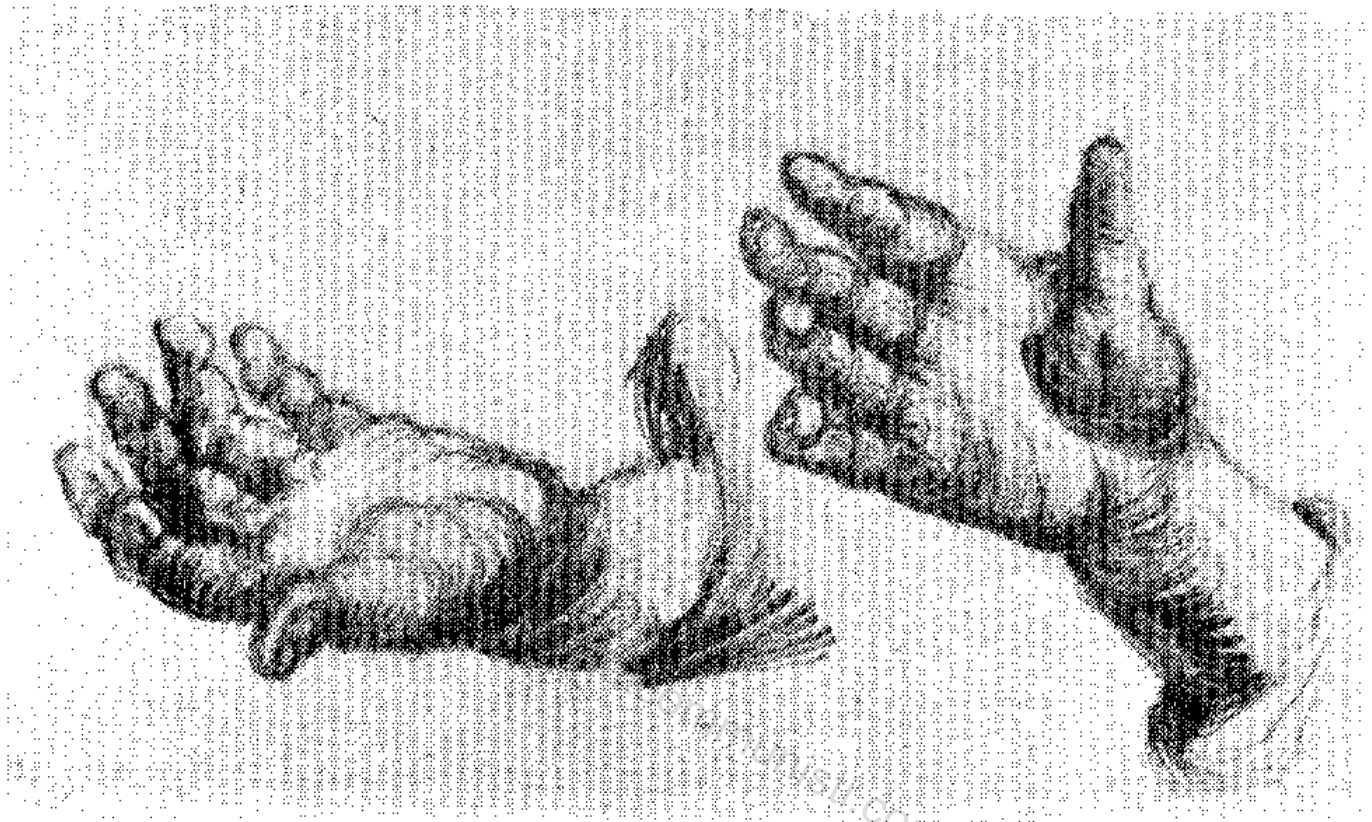
حکومت اسلامی



جسبہ فاو، ۱۵ فوریه ۱۹۸۶ء، پہ نقل از:

L'AUTRE JOURNAL، آوریل ۸۶





وان گوگ، آوریل ۱۸۸۵ به نقل از:

VINCENT VAN GOGH ZEICHNUNGEN



تابلوی وان گوگ، در يك قرن  
بعد، در جبهه‌های هولناك جنگ دو رژیم  
ارتجاعی و سرکوبگر، چه بسیار تحقق  
یافته است! صدها، هزارها، صدها هزار از  
این گونه دست‌ها - که يك نمونه آن را  
ژان گومی، خبرنگار اعزامی مجله  
L'AUTRE JOURNAL به ایران، بمناسبت  
دهه فجر (بهمن) ۶۴، در روز ۱۵ فوریه  
۸۶، در جبهه فاو ضبط کرده است.

رژیم مرتجع و جنایتکار و ضد بشر  
اسلامی، با پا فشاری در ادامه يك جنگ  
پوچ و با هدفی پوچ‌تر ("برای خدا" و  
"برای صدور انقلاب اسلامی")، هر روز  
صدها و هزارها نمونه از این صحنه‌ها  
می‌آفریند.

برای يك انسان کمونیست، که به  
خوبی‌ها می‌اندیشد، نفرت چیز قشنگی  
نیست. دوست داشتن، زیباست. اما، چگونه  
می‌توان، بغض در گلو، از رژیمی نفرت  
نداشت که تنها هنر او، آفرینش مرك است  
و ناپودی. رژیمی که صدها هزار دست‌هایی  
این چنین را در بیابان‌ها کاشته است  
- شاخه‌های خشك و نه درختان سبز،  
دست‌های ملتمس، دست‌های درمانده، دست‌های  
بغض کرده، دست‌های پُر فریاد و بی صدا،  
دست‌های ایرانی، دست‌های عراقی،  
دست‌های انسان!



## ما را چه می شود!

تاملی در حال و کوششی برای آینده

چنبش سیاسی ایران، امروز در شرایط حساسی بسر می‌برد. در نبود چنبش توده‌ای، یکی از مهمترین دلایل بقاء رژیم منحوس جمهوری اسلامی، فقدان آن بدیل سیاسی است که بتواند خود را جایگزین ساختار کنونی قدرت دولتی در ایران کند. ورشکستگی یا شکست مدعیان قدرت سیاسی بعنوان تالی رژیم حاکم، هرچه بیشتر به سردرگمی‌های موجود دامن زده است. نیروهائی که هر يك خود را بدیل سیاسی رژیم کنونی می‌دانستند و بر این اساس، تحرکات سیاسی خود را سامان می‌دادند، در برخورد با واقعیت‌های جامعه، در مصاف با يك رژیم هرچند متزلزل ولی مستقر - و نکته اخیر را هیچگاه نباید از نظر دور داشت - و در مصاف با دیگر رقبای خود، دچار تحول درونی و تجزیه گردیدند و صف‌بندی‌های نوینی را بوجود آوردند. این تحولات درونی، تجزیه‌ها و در نتیجه، ایجاد صف‌بندی‌های نوین منحصر به "بدیل‌های سیاسی" نبود بلکه مجموعه نیروهای سیاسی حتی آنهائی را در بر گرفت که در قدرت سیاسی سهیم بوده‌اند.

این دوری و نزدیکی‌ها، دفع و جذب‌ها و شکل‌گیری تمایلات جدید



آنچنان ادامه پیدا می‌کند که وضع موجود اجتماعی بتواند در شکلی مشخص خود را سامان دهد، که مجموعه پیش شرط‌های سیاسی و اجتماعی تغییرات درونی جامعه فراهم آید و تناسب قوای طبقاتی و سیاسی را برسمیت بشناسد. آنچه امروز ظاهراً در سطح می‌گذرد، آنچه خود را بصورت این یا آن شکل از ائتلاف سیاسی متبلور می‌کند، آنچه بصورت این یا آن آلترناتیو سیاسی جلوه‌گر می‌شود، در حقیقت چیزی نیست جز کوشش اجزاء فرهنگی، سیاسی و حقوقی جامعه در راه یافتن بیانی مناسب.

\*\*\*

عامل مهم دیگر در ادامه تاکنونی رژیم خمینی - که این عامل، صورت دیگری است از طرح مسئله چرائی عدم شکل‌گیری يك آلترناتیو سیاسی -، چگونگی آرایش قوای سیاسی و اجتماعی در سطح منطقه و جو بین‌المللی است. ذی‌مدخل بودن احاد متعدد در پیدایش جو بین‌المللی و آرایش قوای سیاسی و اجتماعی در سطح منطقه و نیز نقشی که امروز ایدئولوژی اسلامی، در انطباق با خواست سرمایه جهانی، به خود گرفته چنان سرنوشت مسائل سیاسی در ایران و منطقه را بیکدیگر گره زده است که در مجموعه محاسبات بین‌المللی تصور حل یکی بدون دیگری، تصور ایجاد "تعادل" در يك کشور - بعنوان نمونه در ایران - بدون يك راه حل شامل - بعنوان مثال در لبنان، افغانستان - را تا حدود زیادی غیر ممکن جلوه می‌دهد. بر این زمینه فرهنگی، تاریخی و ایدئولوژیک - که در غیاب جنبش‌های سیاسی نیرومند و آگاه توده‌ای، امکانات متعددی برای مائورهای سیاسی نیروهای ارتجاعی فراهم می‌آورد -، باید اهمیت ژئوپولیتیکی، اقتصادی و استراتژیکی منطقه را نیز افزود. جنگ، نفت و اسلام، امروز چنان با یکدیگر عجین شده‌اند که (حتی اگر ارتباط نزدیک کارتل‌ها و کمپانی‌های بزرگ نفتی و نظامی را با "توسعه اسلام" و جنگ‌های منطقه‌ای از نظر دور بداریم)

هیچ کوششی در زمینه ارائه يك راه حل "مقبول" - قابل قبول اربابان بین‌المللی - نمی‌تواند خارج از مسائل عنوان شده، موفقیتی کسب کند. پویژه اینکه یکی از ویژگی‌های مهم تهاجم کنونی جهان سرمایه‌داری، پس از شکست‌های پی در پی جنبش‌های انقلابی سالهای ۶۰ و ۷۰، بمنظور ارائه تضمین‌های لازم برای حفظ سیادت و بازتولید خود در عرصه جهانی، تهاجم در زمینه ایدئولوژیک - سیاسی است. امپریالیسم در تعقیب اساسی‌ترین هدف خود - استثمار و استخراج ارزش اضافی -، با تکیه بر ماشین عظیم نظامی و اقتصادی‌اش، در يك جا بصورت مدافع "دموکراسی" جلوه‌گر می‌شود و در جای دیگر، به سازش پنهان و آشکار با منفورترین رژیم‌ها می‌پردازد و ارتجاعی‌ترین نیروهای سیاسی را مورد حمایت مستقیم و غیر مستقیم قرار می‌دهد. جدیدترین نمونه آن افشاء رسوایی کاخ سفید در روابط پنهانی هیجده ماهه با رژیم خمینی است.\*

\*\*\*

رژیم جمهوری اسلامی در طول حاکمیت خویش همواره با بحران و گرفتاری‌های فراوان روپرو بوده است و دست اندرکاران حکومت نیز همواره ترور، ارباب و سرکوب خونین مخالفان را وسیله ادامه سلطه خویش ساخته‌اند. در این شکی نیست که در طی این سال‌ها رژیم توانست بسیاری از گرفتاری‌های خود را با تشبث به سیاه‌ترین ترورها و بهره‌گیری از گروه‌های فشار، موقتا از سر بگذراند، اما در اینکه آیا ترور و سرکوب خواهد توانست چاره ساز همه مشکلات پیروان

\* با توجه به اطلاعی که از رفتای سازمان در ایران دریافت کرده‌ایم، تحلیل مفصلی در این زمینه تهیه شده که در یکی از شماره‌های آینده رهائی انتشار خواهد یافت، در این جا از پرداختن به این رسوایی افشا شده حکومت "ضدتروریست" ریگان و رژیم "ضدامپریالیست" خمینی خودداری می‌کنیم.

اندیشه رهائی



محمد گردد، پاسخی تاریخی وجود دارد. با اینهمه، رژیم با هوشیاری ضدانقلابی‌اش دریافته بود که ادامه حکومت خونبار "الله" جز با تثبیت به زور و قهر خونین امکان پذیر نیست و راه برگشتی برایش وجود ندارد، زیرا پا پس کشی از شیوه‌های معمول آدم کشی و ارباب، می‌تواند بهمن عظیم انقلاب را روانه جماران کند و "انقلاب اسلامی" و همه اقربای حکومت دستار بندان را در خود مدفون سازد. از اینرو دخالت مستقیم گروه‌های فشار در خصوصی‌ترین مناسبات مردم به همراه زندان و شکنجه و اعدام، سرپوش ناتوانی رژیم در پاسخ گویی به نیازهای انقلاب و به آمال توده‌های گردید که با همه ایثار خود، طومار رژیم ستم شاهی را در هم پیچاندند. اشتباهات عظیم سازمان‌ها و گروه‌های مختلف سیاسی، با آثار دیرپا و فراموش نشدنی‌شان، دست رژیم را در سرکوب جنبش‌های اعتراضی باز گذاشت و باعث گردید که ارتجاع مواضع از دست رفته ضدانقلاب را یکی پس از دیگری مجدداً فتح کند و استیلای شوم خود را بر تمامی شئون جامعه مستحکم سازد. بهرروی، رژیم طی این سال‌ها توانست که با سلاح سرکوب از یک سو و به برکت در آمد حاصله از نفت از سوی دیگر، علی‌رغم تعطیل بسیاری از موسسات تولیدی و رکود تولیدات صنعتی بطور کلی و نتیجتاً بیکاری و گرانی و کمبودهای فراوان در مایحتاج عمومی به حیات خود ادامه دهد.

اما امروز، اینگونه که پیداست، روزگار دیگری است و رژیم ولایت فقیه در پرزخ هولناکی گرفتار آمده. کاپوس دهشتناک ورشکستگی کامل اقتصادی، خواب را از دیدگان کسانی ربوده است که زمانی اقتصاد را "مال خرد" می‌دانستند. کاهش درآمدهای ارزی، بدنبال سقوط بهای نفت - علی‌رغم افزایش نسبی بعدی -، مشکلات عظیمی را برای رژیم فراهم آورده است، تا جایی که حتی خود کارگزاران رژیم به صراحت نگرانی خود را از نتایج بلافاصله کمبود در آمد ارزی و بحران همه جانبه اقتصادی کنونی ابراز می‌دارند. مهم‌تر از این نگرانی‌ها، اما تاثیرات بیشمار این بحران در حیات اقتصادی جامعه است. باقی مانده صنایع

ورشکسته ایران رو به نابودی است. بیکاری در ابعادی وسیع افزایش یافته. دستبرد به درآمد ناچیز زحمتکشان، بیش از پیش فزونی گرفته است. تمامی امکانات اقتصادی و انسانی جامعه در خدمت شعله‌ورتر کردن تنوره جنگ - این مهمترین عامل برپایی رژیم - بکار افتاده است. اما نکته بسیار مهم این است که بحران کنونی رژیم فقط در وجه اقتصادی خلاصه نمی‌شود، جنبه‌های گوناگونی از زندگی سیاسی جامعه را نیز در بر گرفته است، انعکاس این بحران در کشمکش‌های تند و خشونت آمیز بالائی‌ها محدود نموده است و در پائین، در مبارزات توده‌های مردم نیز متبلور می‌شود. عمدتاً بدلیل تداوم و تشدید همین بحران‌ها، حربه ترور و ارباب و تحمیق نیز کم کم اثر بخشی خود را از دست می‌دهد و مردم به جان آمده در اینجا و آنجا به اعتراض بر می‌خیزند. "امت همیشه در صحنه" نیز به تدریج در می‌یابد که سهم او در این درام اجتماعی چیزی جز نوشیدن شربت شهادت نیست و این بر مشکلات کنونی رژیم پشت خواهد افزود.

رژیم با همه بلاهت‌های خویش دریافته است که اگر فرضاً قادر شود تامین نیازهای روزمره مردم را با استفاده از فضای ارباب و نیز زندان و شکنجه و اعدام مخالفین برای مدتها به محاق فراموشی بسپارد، حداقل در مورد تامین نیازهای تداوم جنگ ارتجاعی ایران و عراق، اینکار شدنی نیست. شرایط کنونی برای رژیم دردناک‌تر و شکننده‌تر از آن است که بتوان تصور کرد.

\*\*\*

با در نظر گرفتن شرایط فوق و کوشش‌های مدعیان مختلف درون و بیرون حاکمیت، برای یافتن راه‌حل‌های "مقبول" - رسال پولیتیک - بمنظور خروج از بحران کنونی است که می‌توان اظهار داشت که وظایف بسیار مهم و همه جانبه‌ای در مقابل جنبش چپ قرار گرفته است. مرحله دیگری برای آزمون مجدد تئوری‌های اجتماعی و سیاسی جریان‌های چپ



فرا رسیده است .



پیش از ادامه بحث در این زمینه - موقعیت و وظایف چپ در مقطع کنونی - باید به دو نکته توجه داشت:

۱ - بدلائل مختلف، بخش عمده نیروهای چپ کم و بیش متشکل ایران از "رشال پولیتیک" - مشی سیاسی حاکم بر انواع گوناگون مدعیان "آلترناتیو" - بدور بوده است. و این در شرایطی است که "رشال پولیتیک" های وطنی، انواع و اقسام تزه های راست روانه را بمنظور شرکت در ائتلاف های بورژوازی و خرده بورژوازی آواز می دهند، می تواند یک نکته مثبت تلقی گردد. البته خارج بودن چپ از چنین دایره ای نه بمعنای مرزبندی دقیق و روشن نظری و سیاسی با شیوه فعالیت های غیر کمونیستی و غیر کارگری بلکه عمدتاً بدلیل آنست که خود در متن چنین سیاست های قرار نداشته است. دلیل روشن این ادعا را می توان بعنوان نمونه، نزدیکی های اولیه "اقلیت"، "جناح چپ" اکثریت و "راه کارگر" به سازمان مجاهدین خلق دانست. این نزدیکی ها بدلائل مختلف و عمدتاً بعلت عدم رغبت مجاهدین در آن ایام به همکاری و اتحاد عمل با این گروه ها به نتیجه نرسید. چرا که در آن موقع، مجاهدین، بزعم خودشان و بسیاری از نیروهای دیگر، در موضع "تسخیر قدرت" بودند و هنوز - باندازه امروز -، به راست متمایل نشده بودند.

اکنون نیز برخی از جریان های چپ با جدی گرفتن زمزمه های تشکیل "جبهه ضد امپریالیستی" پیشنهادی حزب دموکرات، یا با عنوان کردن تزه های مشابه نشان می دهند که اولاً تا چه حد از گذشته خود نیاموخته اند و ثانیاً نمی دانند که فقدان مرزبندی دقیق و روشن طبقاتی در اتخاذ تاکتیک های مشخص مبارزاتی می تواند چه زیان هایی به بار آورد.

۲ - از ادعاهای توخالی و دهان پرکن نظیر رهبری پرولتاریا و توده های میلیونی - شعارهایی که حتی دیگر برای منادیان آن نیز جدی تلقی نمی شود -، از حرکات خود فریبانه نظیر حزب کمونیست سازی های

خلق‌الساعه و غیره که بگذریم، تردیدی نیست که چپ ایران در آرایش کنونی خود، فاقد قدرت و یا تاثیر اجتماعی در حل معضلات سیاسی جامعه است.

واقعیت‌های فوق، از جمله مسائلی نیستند که بتوان نادیده‌شان گرفت. چراکه قبل از هرچیز باید تحلیل واقعی و شناختی دقیق از موقعیت و جایگاه خود داشت و در اینحالت است که چپ قادر خواهد شد خود را از پلیه خود محور بینی‌ها و خودشیفتگی‌های کاذب و مخرب نجات دهد.

چپ ایران چه بخواهد و چه نخواهد - بویژه در شرایط کنونی و تا هنگامی که از محدوده سازمان‌های روشنفکری به یک جریان کارگری توده‌ای تحول نیافته است - تحت تاثیر دوسانات جریان‌های سیاسی دیگر قرار می‌گیرد و از تحولات آنها متاثر می‌گردد. صرفاً در صورت تفوق بر پراکندگی و تفرق کنونی است که چپ امکان می‌یابد از حوزه نوسان‌های دیگر جریان‌ات سیاسی خارج شود و حتی بر چگونگی حرکات آنها تاثیر گذارد. اهمیت تشخیص این نکات بسیار بدیهی در اینجاست که چپ ایران در هیئت کنونی‌اش، نه تنها ناظر منفعل حوادث و رویدادها خواهد بود، بلکه در صورت بروز توفان‌های سیاسی جز آنکه یک بار دیگر فرصت مهمی را از دست دهد و یا تحت تاثیر نیروهای دیگر قرار گیرد و تابعی از متغیر آنان گردد چیزی بهتری در انتظارش نیست.

اگر در انقلاب سیاسی بهمن، اعتبار سیاسی گذشته چپ و جو رادیکال جامعه اجازه داد که چپ بسرعت به یک نیروی مهم سیاسی تبدیل شود، انتظار تکرار ساده آن در شرایط کنونی، در تحولات آتی ایران چیزی جز خود فریبی نیست. نه چپ ایران دارای آن حیثیت و اعتبار سیاسی است که بتواند یک شبه ره صد ساله طی کند و نه آنکه جو سیاسی جامعه، آن رادیکالیسم و شور انقلابی سال‌های ۵۷ - ۵۶ را در درون خود پرورانده است که بتواند از نقطه نظر کارکردی گرایش به چپ را تقویت کند. امروز متأسفانه بخاطر تاثیرات منفی عملکردهای نابخردانه چپ و تبلیغات هیستریک ارتجاع علیه جنبش کمونیستی ایران، راه



حلهای رفرمیستی و سازش کارانه امکان بُرد بیشتری در جامعه ما بدست آورده‌اند.

تشخیص این مسائل، اما، بمعنای تسلیم در مقابل واقعیتها نیست. برعکس، تشخیص آن بمنزله گام اول در راه تغییر شرایط به نفع ایده‌های سوسیالیستی است. تشخیص آن مستلزم قبول مسئولیت در باره ندانم کاری‌های گذشته و راه یابی برای مجموعه مشکلات و مسائلی است که در آینده با آن مواجه خواهیم بود. تشخیص آن، قبول این واقعیت است که چپ ایران تا کمپ قدرت میاسی، تا تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی و پرولتری راه درازی در پیش دارد که از هم اکنون می‌باید برای رسیدن به آن گام بردارد و تمامی تلاشها و کوشش‌هایش را در جهت آن متمرکز سازد. تشخیص این واقعیتها، بهترین، سالم‌ترین و انقلابی‌ترین محرك برای تنظیم حرکات بعدی است.

تجربه بهمن ۵۷ نشان داد، تجربه حوادث بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ و نیز واقعیت‌های کنونی نشان می‌دهند که در شرایط و اوضاع و احوال امروز، هیچ راه‌حلی برای چپ ایران، جز این وجود ندارد که به خود آید و صفوفش را در برابر انواع و اقسام پرنامه‌ها و دسیسه‌های داخلی و بین‌المللی منسجم و هماهنگ سازد. کافی است به موقعیت کنونی چپ بنگریم تا لزوم ایجاد این صف مستقل و دارای هویت را بیش از پیش در یابیم. آیا تصور این مسئله که در فعل و انفعالات بعدی جامعه، بخش مهمی از نیروهای چپ غیر متشکل و یا نیمه متشکل تحت توجیحات گوناگون - منجمله روشن نبودن چشم انداز - بدنبال نیروهای راست بروند کم است؟ آیا وجود رگه‌هایی از دیدگاه‌های بغایت راست که در تقدیس دموکراسی بورژوازی از جانب برخی از جریان‌ها ارائه داده می‌شود، باندازه کافی هشدار دهنده نیست؟ آیا تصور این مسئله که مائورهای جریان‌های غیر چپ، نیروهای چپ را مجدداً گیج کند و انواع تزه‌های "جبهه‌ای" را در میان آنها پاپ سازد مشکل است؟ و آیا ... اگر پاسخ به تمامی این سئوالات مثبت است، آیا برای چپ

## ایران جز "اتحاد عمل مبارزاتی" راه دیگری بجای می‌ماند؟



اما، وضعیت کنونی چپ متأسفانه در عمل چه چیزی را نشان می‌دهد؟ در میان صفوف چپ ایران کماکان سردرگمی و ندانم کاری و فقدان تحلیل مشخص از آنچه که امروز بر ما می‌گذرد حکمفرماست. امری که در کوتاه مدت نتیجه‌اش بی‌عملی و در دراز مدت از دست دادن زمینه‌های حضور در تحولات آتی جامعه است. در این اواخر، بموازات وخیم‌تر شدن موقعیت رژیم، موضع انفعالی چپ بیش از هر زمان دیگر به چشم می‌خورد. رسالت‌های ادعائی به طاق ضعیف سپرده شده‌اند و کوشش برای یافتن تحلیل‌های مشخص جای خود را به آرزوهای دلکش داده است. هرکس سر به‌کار خویش نهاده، گوئی که چشم خود را بسته است. عفریت جنگ، روزانه هزاران انسان را در کام خود می‌یلعد. موج دستگیری و اعدام، شکنجه و آزار زندانیان سیاسی، فزونی یافته است. هفته‌ای نیست که کارخانه‌ای تعطیل نشود و هزاران نفر به خیل بیکاران چند میلیونی نپیوندند. روزی نیست که صف و انتظار مردم برای بدست آوردن نیازهای اولیه زندگی طولانی‌تر نگردد و قیمت‌ها همچنان به سیر شجومی خود ادامه ندهند. وبالاخره موردی نیست، که بتوان در جامعه سراغ کرد و از آن بعنوان زمینه‌های آماده و مناسب برای تحرك هدفمند سیاسی چپ نام نبرد.

ابعاد این وضعیت انفعالی را هیچ‌جا بهتر از خارج از کشور نمی‌توان ملاحظه کرد. وجود خیل وسیع پناهندگان و آوارگان سیاسی و حضور بخش اعظم سازمان‌های سیاسی چپ در خارج از کشور، موقعیت مناسبی برای دامن زدن به مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی فراهم آورده است. با این وجود، حتی برملاتی روابط پنهانی ۱۸ ماهه رژیم اسلامی و امپریالیسم آمریکا و آشکار شدن معامله دولت فرانسه با شروط رژیم خمینی - بویژه در ایجاد محدودیت‌هایی برای نیروهای اپوزیسیون -



در وضعیت انفعالی چپ موثر واقع نگشت. دستگیری و حبس - و به روایتی شکنجه - پاره‌ای از پناهندگان سیاسی در فرانسه نیز نتوانست جریانات و عناصر چپ در خارج از کشور را - که به شهادت همه تجربه‌هایی از این دست، براحتی خود می‌توانند قربانی آتی چنین معاملاتی باشند - به اتخاذ يك موضع فعال و يك سیاست مبارزه جویانه علیه اینگونه تضییقات و ترفندهای سیاسی وادارد.

در لحظاتی که چپ می‌تواند با استفاده از همه تجارب پر بار و متأسفانه خونبار گذشته، استواری و پیگیری خود را در يك مبارزه همه جانبه عرضه کند، در موقعیتی که لزوم و امکان همبستگی و اتحاد عمل مبارزاتی سازمان‌ها و عناصر چپ حول اهداف ضد رژیم و ضد سرمایه‌داری بدور از تنگ نظری‌ها و فرقه‌گرایی‌های رایج بشدت احساس می‌شود، چپ در چنبره بی‌عملی و نداشتن دیدگاهی روشن نسبت به تحولات آتی جامعه و نیز نسبت به حوادث در خارج از کشور - که علی‌رغم ظاهر بی‌ارتباط‌شان با مسئله تبدیل سیاسی رژیم ایران، در رابطه‌ای فشرده با دسایس بین‌المللی علیه جنبش سیاسی قراردارند - گرفتار آمده است. و این البته، تصادفی نیست، و نشان از عدم کارآیی تفکر جزم‌گرا در شرایط مشخص است. چپ به جای پرداخت به این نوع مسائل مشخص مبارزاتی، بجای طرح شعارهای واقعی - در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی - بجای کوشش در راه یافتن پاسخ برای معضلاتی که جامعه و انقلاب بهمین در سطوح مختلف طرح کرده‌اند، به جدلهای طولانی اسکولاستیک، ملال‌آور و سترون ادامه می‌دهد. این جدل‌ها پیش از آنکه واقعی باشند، تکراری‌اند و تنها خاصیتش، صدور شناسنامه ایدئولوژیک کارگری برای طراحان آن: عده‌ای به طرفداری از ایجاد شوراهای کارگری پر می‌خیزند، برخی خود را مبلغ ایجاد اتحادیه کارگری می‌دانند، و جمعی نیز مبارزه برای ایجاد کمیته اعتصاب را در دستور کار خود قرار می‌دهند. گویا در عالم واقعیت - جدا از مسائلی که جامعه بطور واقعی در مقابل ما قرار داده است -، می‌توان به پاسخ مشخص و مناسب برای معضلاتی از این گونه، دست یافت. نمی‌گوئیم که

نباید به آن مباحث پرداخت. حاشا! شك نیست که پرداخت به منافع طبقه کارگر و حرکت از ملزومات این طبقه، امروز شاید پیش از هر زمان دیگر مطرح است. در زمانی که جنبش چپ فاقد تماس‌های لازم با جنبش طبقاتی موجود و در معرض شدیدترین حملات قرار گرفته است، در مقطعی که بی‌ریزگی چپ در جنبش کارگری آن را مورد آماج انواع انحرافات ممکن قرار داده است، در هنگامه‌ای که بسیاری از عناصر فرصت‌طلب و اهل باد، تشمت و آشفتگی کنونی در چپ را بمثابه فرصتی گران قیمت یافته و از هیچ اقدامی علیه چپ و تاریخ آن که با خون شریف‌ترین فرزندان جامعه نوشته شده دریغ نمی‌کنند و بالاخره در آشفته بازاری که بسیاری طریق عافیت را در تخطئه هر حرکت متشکل یافته‌اند، لزوم پافشاری و حرکت در جهت منافع بلافاصله و تاریخی طبقه کارگر - در تئوری و عمل - و کوشش در راه یافتن اشکال مختلفی که به اعتلاء جنبش کارگری بیانجامد، پیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. اما، بین کوشش بمعنی اخص و انقلابی کلمه در این زمینه و آنچه در لوای "کارگر گرائی" ارائه می‌شود، باید فرق گذاشت. جدلهائی که قبلا به آن اشاره شد زمانی می‌توانند راهگشا و جاندار باشند که از حد پلیمیک‌های انتزاعی و بی‌مایه "رهبران" با یک دیگر خارج شوند، در پیوند با مسائل مشخص جامعه قرار گیرند و در حیطه جنبش کارگری معنای مشخص و عملی یابند. اما، این نیز موقعی شدنی است که در عرصه سیاسی بتوانیم پاسخ‌های مناسب را یافته باشیم. لزوم و اهمیت پرداخت به حوزه‌های تعیین کننده‌تر در مبارزه اجتماعی - کسب هژمونی در مبارزه سیاسی -، نه تنها شاخص تفکیک نظرات مربوط به مبارزات سوسیالیستی از تئوری‌های مربوط به مبارزات "ترید یونیونی" است، بلکه امروزه حتی بدلائل مختلف، به مشخصه تفکیکی بین جریانات و نظریات دگم‌گرا و پیشرو تبدیل شده است.

در حال حاضر، اقدام مشخص سیاسی و یافتن راه‌های نوین برای خروج از پرزخ کنونی و یا تکرار مباحث موجود در جنبش کارگری - آنهم در شکل کاریکاتورگونه آن - یکی از مهمترین ممیزه‌های تفکیک

نیروهای واقعا انقلابی از نیروهای سنت‌گرا بشمار می‌رود. باید اعتراف کرد که جنبش چپ ایران - و نیز جنبش جهانی کارگری - علی‌رغم وجود عوامل فراوانی که هر یک در شرایط متعارف به تنهایی می‌تواند انگیزه‌ای برای حرکات اعتراضی باشد، در شرایط مطلوبی بسر نمی‌برند. گرایش‌های راست در حال تعرض و پیشروی‌اند. سرمایه‌داری جهانی علی‌رغم بحران فزاینده‌ای که با آن روبروست، از نظر سیاسی، در تقابل با جنبش‌های اعتراضی کارگری، در موقعیت مناسبی قرار دارد. بعنوان نمونه، در دنیایی که افکار عمومی آن اجازه دهد - و یا منفعلانه شاهد باشد - که یک قلدر فیلم‌های درجه ۲ هالیوود، اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی را در چند هزار مایلی مرزهای خود بمباران کند و یا یک جریان فاشیستی در فرانسه آرائی بیشتر از حزب کمونیست این کشور بدست آورد، بسیج توده‌های مردم و اثبات حقاقت سوسیالیسم کار ساده‌ای نیست. باین شرایط عمومی اگر عقب‌ماندگی جامعه، اشتباهات تاریخی و کاستی‌های معرفتی چپ ایران اضافه گردد، بی هیچ تردید به مشکلات عظیم و مسائل دشوار و پیچیده‌ای که بر سر راه جنبش چپ و بطور کلی بر سر راه جنبش کارگری ایران وجود دارد پی خواهیم برد و از ساده کردن مسائل بربحذر خواهیم ماند.

راهی سخت و دشوار در پیش است، مقابله با هجوم گسترده ضدانقلاب بین‌المللی بطور کلی و ارتجاع سیاه و پوسیده داخلی بطور اخص علیه جنبش انقلابی و رودرروئی مستقیم با کوهی از ارزش‌های کهنه شده که در فضای یاس و سرخوردگی از شکست انقلابات متعدد و در هیئتی نو، دیر پائی و سرسختی خود را، به مدد مبلغان و نمایندگان بیشمار ارتجاع، برخ می‌کشاند. زمانه دشواری است ولی درست بخاطر وجود این عوامل سازگار و دشواری راه، پرداخت به موقعیت خود، تشخیص شرایط تاریخی کنونی و کوشش برای همسویی با طبقه کارگر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

امروز دیگر دوران همراهی فرصت طلبان با چپ ایران نیست. روزگار همبستگی‌های دروغین، اعتقادات کاذب، سینه چاک دادن‌های فریبکارانه و

در پیده کثیفی‌ها و فضل‌فروشی‌های توأم با تبختر دیرپست، که پسر آمده است، بسیاری که می‌پنداشتند انقلاب را می‌توان "روخوانی" کرد و با چند آیه و فوت و بسم‌الله، شیاطین را از اطراف "طبقه کارگر" دور کرد، بساط جن‌گیری خود را جمع کرده‌اند و امروز در هیئت درویشان، کلاهکول‌گدائی خود را در حول و حوش باغ سر سبز بورژوازی که "منور رسالت دارد" بدوش انداخته‌اند و در انتظار سهم خود در "جامعه مدنی" موعود به هر ناکجا آبادی سر می‌کشند. اگر تجربه اینان را در روخوانی کردن انقلاب دیده‌ایم، آیا نباید به خود آئیم و از تکرار چندین باره آن خود داری کنیم؟

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد اینست که میان مبارزه طبقاتی پرولتری و جنبش اعتراضی عمومی برای تحقق اهداف دمکراتیک و مبارزه علیه ترندهای ارتجاع و خنثی ساختن سیاست‌های بین‌المللی در تائید شیروهای ارتجائی حاکم و یا کمک به آلترناتیوهای ضدانقلابی دیوار چین کشیده نشده است. پویژه در شرایط کنونی ایران که در موارد مختلف میان خواسته‌های مشخص یک طبقه با طبقات اجتماعی دیگر قرابت‌های فراوانی بوجود آمده است. درست بخاطر شرایطی که در فوق به اجمال به آن پرداختیم، اپوزیسیون چپ ایران می‌باید در وجوه مختلف زندگی و مبارزه اجتماعی، هستی مستقل و فعال خود را برای پاسخ‌گوئی به جنبه‌های گوناگون این مبارزه و تمامی قابلیت‌های خویش را بمثابة یک آلترناتیو انقلابی، بعنوان یک نیروی اجتماعی غیر قابل حذف و یک جریان همسو با حرکت تکاملی تاریخ نشان دهد. اما، متأسفانه چپ ایران، علی‌رغم بدیهی بودن چنین حکمی از نظر تئوریک و سیاسی و وجود تجربه‌های گوناگون بین‌المللی و داخلی - از آن جمله تجربه خوشبار چپ در چند سال اخیر - نتوانسته است جایگاه مستقل خود را در مبارزاتی که در عرصه‌های مختلف جاریست، بیابد. اگر تا همین چند سال پیش اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها با چشم داشت به "ماهیت ضدامپریالیستی امام" و با تحلیل‌هایی که روند حوادث نادرستی‌شان را باثبات رساند از شرکت در جنبش‌های اعتراضی علیه



نقض آزادی‌های دمکراتیک و سیاست سرکوب رژیم استنکاف می‌ورزیدند، امروزه، بخاطر پی توجهی به موقعیت حساس کنونی و سبک خیالی نسبت به فعالیت‌های اپوزیسیون ضدانقلابی رژیم و تب و تاب ارتجاع بین‌المللی و خلاصه بدلیل فقدان تحلیل از نیازهای بلاواسطه جنبش مردم، با حایل ساختن دیواری میان مبارزه سیاسی - که بر بستر پاسخ‌گویی به مطالبات دمکراتیک بخش‌های وسیعی از مردم شکل گرفته است - و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، مرتکب گناهی نابخشودنی و بمراتب هولناک‌تر از گذشته می‌شوند.

صرفنظر از همه خود محور بینی‌ها و خودشیفتگی‌ها، مباحث تجریدی اکثریت قریب باتفاق جریان‌ات چپ ایران در باره طبقه کارگر و نحوه برخوردشان نسبت به جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، چنان است که گویا از یک موجود خیالی سخن می‌رانند. رسالت تاریخی طبقه کارگر را تقدیر وی دانسته و لاجرم نیازی نمی‌بینند که خود را در گیر مسائلی سازند که ظاهراً جزو مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیست، در حالی که باید قاعدتاً بدانند که اگر گفته می‌شود طبقه کارگر دارای رسالتی تاریخی است، این رسالت، تنها و تنها در یک مبارزه همه جانبه، وسیع، در ابعاد مختلف و در تلفیقی دیالکتیکی - و نه مکانیکی - از مبارزه میاسی و طبقاتی متحقق می‌گردد. چه کسی، جز یک بی اطلاع از قوانین اساسی مبارزه اجتماعی، می‌تواند مدعی گردد که تکاپوی سلطنت‌طلبان و یا دیگر بخش‌های اپوزیسیون ضدانقلابی رژیم جمهوری اسلامی برای کسب حاکمیت سیاسی، ربطی به مبارزه طبقاتی پرولتاریا و جنبش چپ ندارد و کیست که نداند فقدان آزادی‌های دمکراتیک یک معضل اجتماعی است و مربوط به گروه اجتماعی خاصی نیست. اگر چپ قادر نشود رابطه‌ای منطقی میان مبارزه سیاسی جاری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا برقرار سازد، اگر موفق به یافتن نقش واقعی خود در مبارزات طبقاتی و نیز جاری و روزمره مردم، در همه سطوح و وجوه گوناگون آن نگردد، و نتواند خود را به یک نیروی اجتماعی مبدل ساخته و نسبت به همه رویدادهای سیاسی، واکنش

مناسب از خود نشان دهد، نه تنها میدان را برای حریفان خالی نهاده است، بلکه به مرور از معادلات اجتماعی حذف خواهد گردید.

\*\*\*

آیا علی‌رغم اختلافات نظری موجود میان سازمان‌های سیاسی چپ باید منتظر ماند که درک و تحلیلی یکسان در همه زمینه‌های نظری و سیاسی موجود فعالیت یک پارچه و متشکل ضد رژیم و ضد سرمایه‌داری سازمان‌ها، گروه‌ها و عناصر چپ گردد و تفرق و پراکندگی کنونی خاتمه یابد؟ بنظر ما خیر. آیا وجوه مشترکی، برای یک فعالیت هدفمند میان چپ وجود دارد؟ می‌گوئیم آری. توافق بر سر یک برنامه مشترک عملی ضد رژیم و ضد سرمایه‌داری و توافق علیه همه آلترناتیوهای رنگارنگ ارتجاع بمنظور عرضه یک آلترناتیو چپ انقلابی از طریق بسیج همه سازمان‌ها، گروه‌های چپ و نیز بسیج عناصر و محافل غیر متشکل یا نیمه متشکل که علی‌رغم انتقاداتشان به سازمان‌های سیاسی چپ، به یک آلترناتیو چپ - صرفنظر از نحوه تحلیل‌هایشان - احساس تعلق و وابستگی می‌کنند. توافق بر سر یک برنامه عملی، بمعنای نفی مبارزه نظری و تعطیل آن نیست. این مبارزه اساس حرکت و پویایی چپ است و تعطیل بردار نیست. برعکس، سخت معتقدیم که آغاز یک برنامه عملی مشترک، مددکار مبارزه سالم نظری ماست. بنابراین باید با تمام توان خود برای جستجوی راه‌های عملی در جهت مبارزه مشترک علیه رژیم حاکم بر جامعه و علیه سرمایه‌داری جهانی تلاش کرد. در این راه یابی، همه چپ، همه کسانی که به آلترناتیو سوسیالیستی و به وظایف تاریخی طبقه کارگر می‌اندیشند صرفنظر از گونه‌گونی تحلیل‌شان برای تحقق انقلاب اجتماعی، می‌باید سهم کردند و دقیق‌تر اینکه برای این همکاری مشترک راه نشان دهند، برنامه ریزی کنند، پیشنهاد ارائه دهند و به یک کلام، اداء سهم کنند. باید وحدت سرمایه‌داری علیه آلترناتیو انقلاب اجتماعی را با یکپارچه کردن تلاش سازمان‌ها و عناصری که به

انقلاب پآوری استوار دارند. درهم ریخت و ادعاهای دروغین آنان را افشاء ساخت. تنها در این صورت است که می‌توانیم شایستگی خود را در دفاع از منافع طبقه کارگر نشان دهیم. چپ ایران اگر نخواهد در حاشیه بماند، اگر بخواهد در تحولات سیاسی آتی ایران نقشی داشته باشد و بتواند محاسبات سیاسی ارتجاع داخلی و بین‌المللی را در هم بریزد، می‌باید سر از لاک خود شیفستگی‌ها و گیج‌سری‌ها به در آورد و به پراکندگی خود خاتمه دهد، و این یک ضرورت عاجل در شرایط امروز و عدم پرداخت به آن نابخشودنی است. سازمان‌های چپ می‌باید با قبول واقعیت اختلافات - چه نظری و چه سیاسی -، با تحلیل مشخص و مستقل - و با حفظ استقلال تشکیلاتی - خود، بر سر مضامین ضد سرمایه‌داری و ضد رژیم‌ها با یک دیگر هماهنگ شوند و یکپارچه عمل کنند. چپ برای متحقق ساختن چشم‌اندازهای تاریخی خویش راهی به جز این در مقابل خود ندارد. هر تصور دیگری نه تنها چپ را به بیراهه خواهد کشاند، بلکه راه قدرت‌گیری بدیل‌های غیر را هموار خواهد ساخت. بکوشیم که حداقل برای نسل‌های آتی به جای عبرت، پندی به جای گذاریم و این در شرایط کنونی هنوز شدنی است.

اندیشه رهائی

مباحثی

با

«حزب کمونیست ایران»

۲

نقد مبانی نظرات اقتصادی امک

[www.vahdatcommunisti.com](http://www.vahdatcommunisti.com)

مقدمه

باید اعتراف کرد که "حزب کمونیست" امک ("اتحاد مبارزان کمونیست") در سلسله مجادلات خود با سازمان وحدت کمونیستی، از امتیاز ویژه‌ای برخوردار است و آن مربوط می‌شود به انسجام نظری این سازمان و تسلطش بر نظرات خود. نویسندگان امک در باب اول سلسله مقالات خود در این مورد چنین می‌نویسند:

"اولا وحدت کمونیستی یک گرایش فکری تعریف شده و چا افتاده را نمایندگی می‌کند که علی‌رغم انحرافش از مارکسیسم،



در جای خود کمابیش ثابت است و نوسان نمی‌کند و بعبارت دقیق‌تر انحرافات سیاسی و عملی این جریان، حاصل استواری و استحکامش بر درک انحرافی ثابتی از مارکسیسم و انقلاب پرولتری است. ۰۰۰۰ ثابتهای وحدت کمونیستی دستگاه فکری خود را برخلاف پوپولیست‌های سنتی ایران، **بالتقاط عجلانه از نظرات مد روز این و آن ابداع نکرده است.** ۰۰۰ و برخلاف بخش اعظم مخالفین کنونی ما، به فراخور نیازهای رشد سازمانی و یا تبلیغاتی در آن تجدید نظر نمی‌کند. وحدت کمونیستی بر اندیشه و نیاز "بومی" متکی نیست. صاحب مطلق‌العنان و تام‌الاختیار دستگاه فکری خود نیست، بلکه نماینده جریان فکری معینی از لیبرالیسم چپ است که سردمداران و نمایندگان صاحب مکتب اروپائی خود را دارد" (پسوی سوسیالیسم - نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران - شماره ۱، صفحات ۱۰ - ۹، تاکیدها از ماست).

باور کنید بحث و جدل، یا هر جریانی که درکی انحرافی اما ثابت و استوار دارد و از نظرات مد روز این و آن پیروی نمی‌کند، از جنبه‌های آسان است. چه برای آنان که هم صادقانه و هم از سواد تئوریک لازم برخوردارند و حرفی برای گفتن دارند کافی است که پایه‌های اصلی این نظریه انحرافی ولی منسجم را به زیر نقد اصولی بکشند و با این کار کل آن "ساختمان فکری" منسجم را بلرزانند. اما برای آنان که نه سخن جدید برای گفتن دارند و نه صداقتی و دانش تئوریک‌شان از حیطة اطلاعات چند "مانوئل" و از بر کردن چند اصول عام تجاوز نمی‌کند، میدان هتاکى، دروغ و تهمت و افترا باز است تا فعلا بتوان چند دانشجوی خارج از کشور و کادرهای فارغ‌التحصیل از "مدرسه حزب کمونیست ایران" را "قانع" کرد که مثلاً ((سازمان)) وحدت کمونیستی آزادی را از این یا آن بخش و جناح اپوزیسیون پورژوائی گدائی می‌کند" (پسوی سوسیالیسم - شماره ۱).

ما، اما، در بحث و جدل خود با "حزب کمونیست" امك از امتیاز ویژه اشاره شده در فوق نیز برخوردار نیستیم. ما نه با يك

درک منسجم و ثابت، بلکه با مجموعه‌ای از نظرات روبرو هستیم که بر اساس احتیاجات تبلیغاتی روزانه رهبران حزبی، بر مبنای مسائل تشکیلاتی و سیاسی لحظه‌ای و یا حتی بر پایه آخرین کتابچه‌ای که خوانده‌اند، تغییر می‌کند. ما با گروهی روبرو هستیم که مثلاً تئوریسین آن، در شماره اول بسوی سوسیالیسم می‌نویسد که "وحدت کمونیستی بر اندیشه و نیاز "بومی" متکی نیست، صاحب مطلق‌العنان دستگاه فکری خود نیست، بلکه نماینده جریان فکری معینی از لیبرالیسم چپ است که سردمداران و نمایندگان صاحب مکتب اروپائی خود را دارد" (تاکیدها از ماست) و در شماره دوم همان نشریه همان نویسنده، وحدت کمونیستی را "سخنگوی بورژوازی صنعتی خصوصی بومی" (تاکید از ماست) می‌داند! باید اذعان کرد که جدل نظری با چنین مجموعه‌ای اگر نه مشکل لااقل کسالت‌آور است. چه هر لحظه باید از آخرین تغییر مواضع‌شان آگاه بود و آن را یادآور شد، مثلاً باید دانست که تا قبل از انتشار "بسوی سوسیالیسم" شماره ۱، ماهیت انقلاب ایران دموکراتیک بوده است، در "بسوی سوسیالیسم" شماره ۱، این انقلاب ماهیت سوسیالیستی پیدا می‌کند (البته همراه با مقدار زیادی دشنام به "وحدت کمونیستی") و در "بسوی سوسیالیسم" شماره ۲، این انقلاب دوباره دموکراتیک می‌شود (با همان مقدار دشنام به ما)، اما نه از آن دموکراتیک‌های قبلی و قدیمی، بلکه از یک نوع جدیدتر! گویا بازخوانی و بازفهمی آثار لنین در مورد انقلاب ۱۹۰۵، در فاصله انتشار دو شماره بسوی سوسیالیسم، آقای حکمت را به کشف این نوع جدید انقلاب دموکراتیک رهنمون کرده است. حال اگر باین بندبازی در اعلام مواضع، ابعاد سیاسی دروغ‌ها و دشنام‌ها و تقلب‌های متداول در آثار "حزب کمونیست" امک را اضافه کنید، خواهید دید که واقعا بحث با این "حزب" کاری کسل‌کننده است. ما در این مقاله پالاجبار باین امر کسل‌کننده، در زمینه اقتصاد، دست زده‌ایم.

کسانی که تحولات چپ ایران بعد از انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ را دنبال کرده‌اند، مجموعه معروف به "خط سه" را می‌شناسند. خط سه در ایران بعد از انقلاب، شامل طیف وسیعی از گروه‌ها و سازمان‌هایی می‌گردد که نقطه اشتراك آنها تاثیر شدید از اندیشه مائو تسه دون، پوپولیسم، استالینیسم، اعتقاد به یکی از انواع انقلاب‌های دموکراتیک و بالاخره استقلال سیاسی از اردوگاه شوروی و انتقاد از آن بود. پیکار، اتحادیه کمونیست‌ها، وحدت انقلابی، نبرد، آرمان، سهند(امک بعدی)، شناخته شده‌ترین این جریان‌ها بشمار می‌روند. امک بنا به اعتراف خود ریشه در خط سوم - یا آنطور که خود ادعا می‌کند در جناح چپ آن - دارد.

امروز اما، حزب امک خود را "گسسته" از گذشته خط سومی‌اش می‌داند. موضوع این مقاله، بررسی این گسست است در زمینه مفاهیم و نظرات اقتصادی این جریان.

در بخش اول این مقاله ما توجه خود را معطوف به بررسی درك امک از مناسبات سرمایه‌داری جهانی، سرمایه‌داری وابسته و در این رابطه مقولاتی چون استثمار، سود، صدور سرمایه و غیره می‌کنیم. می‌خواهیم بفهمیم که در زمینه این مقولات عام اما اساسی، حزب امک تا چه حد از پوپولیسم خط سوم "گسسته" است. آیا از نظر محتوی، درك این جریان از "سرمایه‌داری وابسته"، استثمار، امپریالیسم و غیره تفاوتی اساسی و ریشه‌ای با درك پوپولیسم خط سه از این مقولات دارد، یا این که رفرمی است اچپاری در همان نظرات، رفرمی که شکست فرمول‌های قبلی و همچنین رشد فرهنگ چپ در ایران، به بازماندگان خط سوم تحمیل کرده است، رفرمی که بجای تغییر در محتوی، در شکل تاثیر گذاشته است.

بخش دوم این مقاله به بررسی نظراتی می‌پردازد که آقای منصور حکمت، تئوریسین جامع‌العلوم و از رهبران "حزب کمونیست" در شماره ۲ نشریه بسوی سوسیالیسم، در نقد سازمان وحدت کمونیستی - در زمینه اقتصاد و یا بقول ایشان در زمینه "اقتصادیات وحدت کمونیستی" - به نگارش درآورده است. در این بخش در کنار بررسی نظرات و انتقادات ایشان، البته به "چند" تقلب بزرگوارانه، اما آشکار نویسنده در ارائه نظرات سازمان وحدت کمونیستی نیز اشاره خواهیم کرد، و یکبار دیگر از ایشان و از سایر "رهبران پرولتاریای ایران" متشکله در این "حزب" دعوت می‌کنیم که عادت زشت تقلب و تحریف نظرات مخالفان خود را ترك کنند. باین "رهبران" اطمینان می‌دهیم که ترك این عادت زشت، موجبات سلامت فکر را فراهم می‌آورد. بخش دوم مقاله در شماره آینده "اندیشه رهائی" انتشار می‌یابد.



## مائوئیست‌ها به دانشگاه می‌روند!

### بخش اول

امك و مناسبات سرمایه‌داری

یسا

"رستاخیز مارکسیستی" در اندیشه‌های پوپولیستی

این بخش، شامل دو قسمت است. در قسمت اول، بدواً به بررسی نظریات امك در پاره "نظام سرمایه‌داری وابسته" توجه می‌گردد، سپس به درك عمومی این جریان از مناسبات سرمایه‌داری جهانی و از مقولات اقتصاد مارکسیستی پرداخته می‌شود، و ماهیت انقلاب "عمیقی" که کاربرد واژه‌های مارکسیستی در اندیشه‌های مائوئیستی امك بجا گذاشته روشن خواهد شد. در قسمت دوم به بررسی نتایج مشخص شیوه تحلیل این جریان در بررسی اقتصادی جهان و اقتصاد ایران می‌پردازیم، متوجه خواهیم شد که چگونه این تئوری‌های ثابت در تماس با واقعیت، در خود این واقعیت "انقلاب" می‌کنند و چگونه آسیاب‌های بادی دنیای خاکی تبدیل به شوالیه‌های جنگی تخیلات این دون کیشوت‌های وطنی می‌شوند و خواهیم دید که چگونه این دون کیشوت‌ها، با يك حرکت دست، سرمایه‌ها را به ایران "سرازیر" می‌کنند و چگونه با يك اشاره چشم، سودها را از "پشت پرده" خارج می‌کنند... و در يك کلام، چگونه تمام عناصر واقعی جهان سرمایه‌داری و مفاهیم ناشی از آن همچون سود، سرمایه، اجاره تفاضلی و غیره، به کرنش در مقابل امك می‌پردازند و به خواست رهبران این جریان تغییر شکل و ماهیت می‌دهند. تو گوئی که سرمایه‌داری کنونی نه در این جهان خاکی بل در فانتزی‌های مذهبی "رهبران پرولتاریا" متحقق شده است.

## امک و "نظام سرمایه‌داری وابسته": جلوای از درهم گوئی پوپولیستی

www.vahdatcommunisti.com

از سال‌های ۶۲ به بعد، بدنبال رفرم‌های "شاهانه"، حنای تز "نیمه فئودال - نیمه مستعمره" مائوئیست‌های ایرانی رنگ باخت. اصطلاح "سرمایه‌داری وابسته" جای خود را در ادبیات چپ و بطور کلی در ادبیات رادیکال ایران باز کرد. در اواخر دهه ۴۰ و در اوائل دهه ۵۰، سازمان‌هایی چون چریک‌های فدائی خلق، مجاهدین خلق، بخش مارکسیست مجاهدین خلق و شخصیت‌های مبارزی چون جزئی از این اصطلاح استفاده کردند و این خود موجبات اعتبار بیشتر اصطلاح "سرمایه‌داری وابسته" را فراهم آورد. تا آنجا که در آخرین سال‌های قبل از انقلاب بهمن و همچنین چند سال بعد از آن، کمتر گروه یا سازمانی را می‌شد یافت که از این اصطلاح استفاده نکرده باشد. در دوران انقلاب و بعد از آن، اکثریت قریب باتفاق این گروه‌ها و سازمان‌ها - حتی آن‌هایی که تا یک سال قبل از انقلاب، نظام تولیدی ایران را نیمه فئودال - نیمه مستعمره می‌خواندند -، نظام تولیدی حاکم بر ایران را "سرمایه‌داری

وابسته" معرفی کردند. آنچه یکی از نقاط اشتراك اصلی این تفکرات - خطوط ۲، ۳ و ۴ - را تشکیل می‌داد، اعتقادشان باین امر بود که "سرمایه‌داری وابسته" يك نظام تولیدی معین، يك سیستم اقتصادی متمایز است. اختلاف نظرها در توضیح بنیانها و محورهای اساسی این "نظام" و رابطه آن با نظام سرمایه‌داری جهانی دور می‌زد. در آن دوران ما جزء معدود جریان‌هایی بودیم که بر این امر تاکید می‌کردیم که "وابستگی" معرف نظام تولیدی خاصی نیست، بلکه صفتی است که می‌تواند شکل خاص - و نه محتوای - مناسبات سرمایه‌داری را در ایران بیان کند. به همین دلیل نیز "وابستگی" را در عناصر اساسی - جوهر - مناسبات سرمایه‌داری، یعنی تقابل ارزش مبادله و ارزش مصرف، کالا شدن نیروی کار، خرید و مصرف آن در پروسه تولید سرمایه‌داری، تولید ارزش اضافی و تحقق ارزش مبادله کالا در بازار جستجو نمی‌کردیم. برای ما "وابستگی"، خصلت تعیینی نظام (System Determinant) یا مناسبات تولیدی ایران نبود و نیست. بنظر ما خصلت‌های ماهوی نظام تولیدی ایران، همان خصلت‌های ماهوی مناسبات سرمایه‌داری است، بدون "اما"، "اگر"، "چون و چرا"، یعنی بقول مارکس "سرمایه - سود (۰۰۰)، زمین - بهره مالکانه، کار - دستمزد، این فرمول سه گانه‌ایست که تمامی رموز رشد تولید اجتماعی را فرا می‌گیرد" (سرمایه - جلد سوم، صفحه ۸۴، چاپ انگلیسی، تاکید از ماست). بنابراین، برای ما صفت "وابستگی" نه معرف ریشه و اساس مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در ایران، بلکه ترسیم‌کننده شاخ و برگ‌های آن و جنبه‌های ثانوی - اما پهرحال مهم و قابل توجه - آن بوده است. نکته مورد توجه و تاکید ما در اینجا اما اعتقاد تمامی طیف خطوط ۲ و ۳ و ۴ - و همچنین امک - به "سرمایه‌داری وابسته" بعنوان يك نظام تولیدی مشخص است. نتیجه منطقی چنین اعتقادی در حیطه تئوریک البته کوشش در جستجوی مشخصه‌های ماهوی این نظام تولیدی بوده است. هر يك از اجزاء خطوط فوق، بر حسب شعور و دانش خود، مشخصه‌هایی را برای آن معرفی کرده است. امک

نیز، علی‌رغم اشاره درست به تبعیت "سرمایه‌داری وابسته" از قوانین عام سرمایه‌داری، کوششی مبهم در تشخیص "قانون‌بنندی درونی"، در کشف "جوهر واقعی" و عناصر اساسی "نظام سرمایه‌داری وابسته" بکار برده است. مثلاً بخش قابل توجهی از جزوه "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" امک (۱) صرف پلمیک با کسانی می‌شود که وابستگی سرمایه‌داری را در "سطح" می‌بینند و قادر به تشخیص "قانون‌بنندی درونی"، "جوهر" و "موتلفه اساسی" "نظام" سرمایه‌داری وابسته نیستند. امک نکته قوت و "نوآوری" خود را در این می‌داند که در شناخت "نظام سرمایه‌داری وابسته" از سطح به "عمق" رفته و "جوهر" این مناسبات را در پروسه‌های اساسی، یعنی در انباشت ارزش اضافی و بقول خود در "فرمول ۲" (یا  $W=C+S+V$ ) یافته است:

"... بنابراین اگر می‌خواهیم از وابستگی سرمایه سخن بگوئیم، می‌باید این وابستگی را مشخصاً بر اساس وابستگی رابطه سرمایه (یعنی تقابل کار مزدوری و سرمایه - یعنی رابطه استثمار و تولید ارزش اضافه) به امپریالیسم توضیح دهیم. بعبارت دیگر در وهله اول، این نکته باید توضیح داده شود که چگونه تولید ارزش اضافه در ایران به امپریالیسم وابسته است، و پس از درک جوهر این وابستگی - و فقط پس از درک آن - از خود بپرسیم که چگونه این وابستگی ماهیت سرمایه، اشکال کنکرت اقتصادی پیرامون ما را توضیح می‌دهد."

و یا

"رابطه متقابل کار مزدی و سرمایه در کل اقتصاد ایران نقطه آغاز هر تحلیل و تبیین از وابستگی تولید سرمایه‌داری در ایران است (صفحه ۲۲ - اسطوره بورژوازی ملی و مترقی - بخش اول - تاکیده‌ها از متن اصلی و تاکیده‌ها با یک خط از ماست)."

قبل از اینکه به مشخصات "وابستگی" ارائه شده از جانب امک بپردازیم باید متذکر شویم که اصرار این جریان در استفاده از اصطلاح



"نظام سرمایه‌داری وابسته" - و غالباً با تکیه بر واژه نظام - لغزش قلم و اتفاقی نیست. امك، واژه "نظام" را به مفهوم سیستم (System) بکار می‌برد. هر سیستمی را با مولفه‌های اساسی که کارکرد آن سیستم را تبیین می‌کنند توضیح می‌دهند. مناسبات سرمایه‌داری، بمثابة يك سیستم تولیدی، با پروسه خرید نیروی کار در بازار بمثابة کالا، مصرف نیروی کار در پروسه تولید کالائی (تحقق ارزش مصرفی نیروی کار)، و سپس تحقق ارزش مبادله کالای تولید شده در بازار و انباشت ارزش اضافی مشخص می‌شود. مناسبات تولیدی حاکم بر ایران را به اعتبار داشتن مشخصه‌ها و کارکردهای اساسی سیستم سرمایه‌داری، نظام سرمایه‌داری می‌دانیم. تا اینجا قاعدتاً مسئله‌ای نیست. ما و امك، هر دو مناسبات تولیدی ایران را در مقوله نظام سرمایه‌داری قرار می‌دهیم. هم ما و هم امك، از سرمایه‌داری وابسته سخن گفته‌ایم. با این تفاوت كوچك (!) که امك برخلاف ما "وابستگی" را ممیزه سیستمی در مناسبات تولیدی - یعنی در کارکرد عناصر اصلی مناسبات سرمایه‌داری - می‌پندارد، و به همین دلیل نیز از "نظام سرمایه‌داری وابسته" سخن می‌گوید. بعبارت دیگر بنظر این جریان، "نظام سرمایه‌داری وابسته" تحقق محتوایی خاص از نظام سرمایه‌داری است. البته این "حکم تئوریک" در صورتی قابل قبول است که امك بتواند نشان دهد عنصر یا عناصری که - در زمینه کارکرد مولفه‌های اساسی مناسبات تولید سرمایه‌داری - "نظام سرمایه‌داری وابسته" را از مقوله عام نظام سرمایه‌داری متمایز می‌کنند (یعنی در اینجا "وابستگی" بعنوان مشخصه تولیدی)، حداقل دارای دو شرط زیر است:

اول - خصلتی دائمی و سیستماتیک دارد، بعبارت دیگر مشخصه دائمی و ذاتی نظام مورد نظر است.

دوم - و مهم‌تر از همه - محتوای این مشخصه (در اینجا محتوای وابستگی) در تضاد با عملکردهای اساسی و یا نتایج مستقیم مولفه

اصلی سیستم فراگیر (در اینجا نظام سرمایه‌داری) قرار ندارد. به زبان دیگر کارکردهای خاص "نظام سرمایه‌داری وابسته" نباید در تضاد با کارکردهای عام و اساسی مقوله عام‌تر "نظام سرمایه‌داری" قرار بگیرد (۲).

ما ذیلاً به بررسی مفهومی می‌پردازیم که امک از وابستگی ارائه می‌دهد و خواهیم دید که این مفهوم، هیچیک از دو شرط فوق را در بر ندارد یعنی :

اولاً، پیش از این که مشخصه نظام تولیدی ایران باشد، "انطباق خلاق" اصطلاحات مارکسیستی و نقل قول‌های مارکس است به تنگم خواهی برای کارگران ملی "ما فوق" ستم کشیده، "ما فوق" فلاکت زده و "ما فوق" سرکوب شده ایران.

ثانیاً، این مفهوم وابستگی - بعنوان یک مشخصه سیستمی - با عملکرد متلفه‌های اساسی مناسبات سرمایه‌داری همخوانی ندارد. یعنی "نظام سرمایه‌داری وابسته" ایست که راه خودش را می‌رود و جز احوالپرسی مودبانه با عملکردهای عام مناسبات جهانی سرمایه‌داری کاری ندارد! گویا اندیشه ماشو تسه دون و رابطه عشق و نفرتی که دوستان امک با آن دارند این بار نیز کار خود را کرد: گذار از "خلق تحت ستم" به "کارگر تحت ستم"، از "نظام تولیدی نیمه - نیمه"، به "نظام تولیدی سرمایه‌داری وابسته". این است جوهر "ترقی" و "گست" امک از خط سه، این است دست‌آورد "آکادمیک" تازه دانشگاهیان ما!

از "مشخصه ماهوی" نظام سرمایه‌داری وابسته امک شروع کنیم.

"فوق سود امپریالیستی":

مشخصه ماهوی "نظام سرمایه‌داری وابسته" امک

همانطور که قبلاً اشاره شد، امک در جزوه "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، این پروژه را در مقابل خود قرار می‌دهد که "جوهر وابستگی" و مشخصه اساسی "نظام سرمایه‌داری وابسته" را در ارتباط با معادله ارزش مارکس یعنی فرمول:

ارزش اضافی + سرمایه متغیرپرداخت شده + سرمایه ثابت = ارزش کالا

یا

$$W=C+V+S$$

کشف و ارائه می‌کند:

"درک شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی حاکمیت، رابطه سرمایه (که فرمول  $C+V+S$  بیان فشرده آنست) بر تولید اجتماعی در کشور تحت سلطه امپریالیسم، نقطه آغاز تحلیل قانونبندی حرکت نظام سرمایه‌داری وابسته است" (اسطوره بورژوازی ملی و ۲۰۰۰، صفحه ۳۹، تاکیدها از ماست).

در جزوه "نظری به تئوری مارکسیستی بحران ۲۰۰۰" (۲)، امک پروژه خود را تکمیل می‌کند. در اینجا، ابتدا "جوهر" و خصیصه اصلی "نظام سرمایه‌داری وابسته" را توضیح می‌دهد و سپس مشخصات آنرا در جامعه ایران بررسی می‌کند. از نظر این جریان، بنیاد این نظام بر

این قرار دارد که سرمایه انحصاری جهانی با صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه، با استفاده از "نیروی کار ارزان و نرخ استثمار بالا"، سرمایه متغیر (V) را کاهش می‌دهد و ارزش اضافی (S) را زیاد کرده و بدین ترتیب "فوق سود امپریالیستی" تولید می‌کند:

"تولید فوق سود امپریالیستی از طریق صدور سرمایه، اینست محور اساسی تئوری امپریالیسم لنین، و شناخت مناسبات سرمایه‌داری وابسته و ویژگی‌های بازار داخلی در اینگونه کشورها بدون شك می‌باید بر این درك لنینی از محتوای اقتصادی امپریالیسم استوار گردد. سرمایه‌داری وابسته نظامی است که اولاً سرمایه‌داری در آن مستقر شده است و ثانیاً بازار داخلی آن در خدمت تولید فوق سود امپریالیستی است. قدری در این فرمولبندی تعمق کنیم: تولید فوق سود امپریالیستی در يك کشور سرمایه داری باین معناست که شرایط لازم برای تولید فوق سود (که نیروی کار ارزان و نرخ استثمار بالا ارکان اصلی آن هستند) باید در هر حلقه بازتولید کل سرمایه اجتماعی از نو بوجود آیند، باز تولید شوند. بعبارت دیگر بحث بر سر ارزان بودن از پیش نیروی کار در این کشورها نیست بلکه بر سر ارزان نگاه داشتن آن است. و باز بحث بر سر بالا بودن نرخ استثمار نیست بلکه بر سر بالا نگاه داشتن آن است" (نظری به تئوری ... صفحات ۷۱ - ۷۰، تاکیدهائی که با يك خط مشخص شده‌اند از ماست).<sup>۰</sup>

کمی دورتر در همان مقاله چنین می‌خوانیم :

"خلاصه کنیم: موجودیت بازار داخلی کشور تحت سلطه امپریالیسم، بمثابة حوزه تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای نیروی کار ارزان، اساس وابستگی کل سرمایه اجتماعی در این بازار به عملکرد و نیازهای جهانی سرمایه انحصاری است، وابستگی‌ای که تمامی اقشار سرمایه در بازار داخلی بر محور آن سودآوری می‌کنند و در ابقاء آن شدیداً ذینفعند".<sup>۰</sup>

"همانطور که گفتیم اساس تولید سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه تولید فوق سود امپریالیستی بر مبنای استثمار کار ارزان و بازتولید شرایط اقتصادی و سیاسی لازم آن است. این جوهر عملکرد امپریالیسم در کشور تحت سلطه است، و هر تحلیل و تبیین از "وابستگی" که منتزع از این واقعیت، ابتدا به ساکن، به تحلیل رابطه سرمایه و تولید، تقسیم کار، ... پردازد بوضوح از تمامی دستاوردهای تئوریک لنین و لنینیسم غافل مانده است. اساس حرکت سرمایه انحصاری در بازار داخل کشور تحت سلطه تولید مافوق سود امپریالیستی است و ... (همانجا، صفحات ۸۲ - ۸۱، تاکیدهایی که با یک خط مشخص شده‌اند از ماست).

به بررسی این احکام پردازیم:

بحث را از مفهوم "فوق سود" و یا دقیق‌تر سود اضافی (۴) آغاز می‌کنیم. مارکس در جلد سوم کاپیتال - یعنی به هنگام بررسی شیوه تولید سرمایه‌داری در کلیت خود - این مفهوم را مورد توجه قرار می‌دهد. زمانی که یک سرمایه‌دار، بخشی از سرمایه‌داری و یا حوزه خاصی از تولید سرمایه‌داری نرخ سودش فراتر - بیشتر - از میانگین نرخ سود در سطح جامعه (یا در سطح جهان) باشد، می‌گوئیم که این سرمایه‌دار یا این بخش و یا این حوزه خاص از سرمایه‌داری از نرخ سود اضافی نسبت به نرخ سود متوسط اجتماعی (و یا نرخ سود متوسط جهانی) برخوردار شده است. و بالعکس زمانی که نرخ سود مورد نظر کمتر از - زیر - میانگین نرخ سود در سطح جامعه (یا جهان) باشد، می‌گوئیم که آن مورد مشخص از نرخ "سود کمتر" ("زیر سود") نسبت به نرخ سود متوسط اجتماعی (یا جهانی) برخوردار شده است. بنابراین، مفهوم "سود اضافی" و "سود کمتر" فقط در ارتباط - و عملاً در قیاس - با مفهوم نرخ سود متوسط اجتماعی تعریف می‌شوند و قابل فهمند. در عین حال می‌دانیم که حجم کل سود

اجتماعی تولید شده برابر با کل حجم ارزش اضافی تولید شده است. پس زمانی که فرمول ارزش  $W=C+V+S$  را به کل جامعه و یا به کل جهان سرمایه‌داری بسط می‌دهیم، نرخ متوسط سود به شکل نسبت کل ارزش اضافی به کل سرمایه ثابت و متغیر پرداخت شده  $(Q=C+V)$  بیان می‌شود:

$$P=S/Q=S/(C+V)=(S/V)/(C/V)+1 \quad (1) *$$

باید توجه داشت که فرمول فوق، نرخ سود متوسط متحقق شده در جهان سرمایه‌داری یا در جامعه مورد نظر را بیان می‌کند. رابطه این نرخ سود متوسط با نرخ سود متحقق شده توسط تک تک سرمایه‌داران و یا بخش‌های مختلف سرمایه‌داری کمی پیچیده‌تر است. برای سهولت امر فرض کنیم که تمامی سرمایه‌داران جامعه (و یا جهان) مثلاً به پنج گروه تقسیم شده‌اند. سرمایه‌بکار انداخته شده این گروه‌ها را  $Q_1$  تا  $Q_5$ ، نرخ سود متحقق شده هر گروه را  $P_1$  تا  $P_5$  و کل سرمایه‌های بکار انداخته شده را  $Q$  می‌نامیم در این حالت، نرخ سود متوسط  $P$  بصورت متوسط وزنی (Weighted Average) نرخ‌های سود متحقق شده  $P_1$  تا  $P_5$  بیان می‌شود و از آن، فرمول زیر بدست می‌آید:

$$P=P_1(Q_1/Q)+P_2(Q_2/Q)+P_3(Q_3/Q)+P_4(Q_4/Q)+P_5(Q_5/Q) \quad (2)$$

توجه کنید که در فرمول (۱)، نرخ سود متوسط اجتماعی  $P$  مستقیماً در رابطه با  $(C/V)$  و نرخ استثمار  $(S/V)$  قرار دارد. در فرمول (۲)، همان نرخ سود متوسط  $P$  ترکیبی از نرخ سودهای متحقق شده در بخش‌های مختلف سرمایه‌داری است. فرمول (۲)، یک رابطه تعادلی است که نرخ‌های سود بخش‌های مختلف سرمایه‌داری را به هم متصل می‌کند. این رابطه بیان فشرده آن چیزی است که مارکس در فصل ۹ جلد سه

\* برای نشان دادن کسر، از علامت / بهره جسته‌ایم.

کاپیتال باین ترتیب بیان می‌کند:

"... نتیجتاً نرخ متوسط سود فقط شامل بدست آوردن متوسط ساده نرخ‌های سود حوزه‌های مختلف تولیدی نمی‌گردد، بلکه وزن نسبی هر یک از این نرخ‌های سود در تشکیل نرخ متوسط سود را در بر می‌گیرد. البته این بستگی به نسبت مقدار سرمایه هر یک از بخش‌ها... به کل سرمایه اجتماعی دارد... در نتیجه، دو عامل نرخ عمومی سود را تعیین می‌کنند:

۱ - ترکیب ارگانیک سرمایه‌ها در حوزه‌های مختلف تولید و در نتیجه نرخ‌های سود هر یک از حوزه‌های مختلف ((یعنی  $P_1$ ،  $P_2$  و غیره فرمول ۲))

۲ - تقسیم کل سرمایه اجتماعی در این حوزه‌های مختلف و نتیجتاً مقدار نسبی سرمایه‌ای که ((یعنی نسبت‌های  $Q_1/Q$ ،  $Q_2/Q$ ، و غیره)) در هر یک از این حوزه‌ها با نرخ سود خاص خود بکار انداخته شده، و یا به بیان دیگر سهمی که از کل سرمایه اجتماعی توسط هر یک از این بخش‌ها جذب شده است" (سرمایه، جلد ۲، صفحات ۱۶۲ - ۱۶۳، دو پرانتزها از ماست) (۵).

نکته مورد توجه مارکس در اینجا (که به روشنی در فرمول ۲ هویدا است)، رابطه نرخ سود متوسط اجتماعی  $P$  با نرخ سودهای متحقق شده توسط سرمایه‌دارها و یا بخش‌های مختلف سرمایه است. کافی است که فقط یکی از بخش‌های سرمایه‌داری نرخ سودی بیش از  $P$  یا "سود اضافی" (Surplus - Profit) داشته باشد تا اینکه اقلاً یک بخش دیگر "سود کمتر" متحقق کند (۶). آن بخش از سرمایه که نرخ سودش کمتر از نرخ متوسط سود است، در واقع "قیمت تولید" کالاهایش بیشتر از "ارزش بازار" و یا دقیق‌تر در شکل پولی آن - "قیمت بازار" - می‌باشد. برعکس، آن بخش از سرمایه که "سود اضافی" ایجاد می‌کند دارای "قیمت تولید"ی کمتر از "قیمت بازار" است. مارکس و ریکاردو هر دو "قیمت تولید" را با در نظر گرفتن نرخ متوسط سود محاسبه می‌کنند. صاحب سرمایه، هزینه‌ای برای تولید متحمل می‌شود. این هزینه جمع سرمایه ثابت و متغیر ( $Q=C+V$ )



است. این "هزینه تولید" (Cost-Price) است. قیمت تولید اما از جمع هزینه تولید - یعنی  $Q$  - و سود متوسط یعنی  $P \times Q$  - بدست می‌آید (۷). پس "قیمت تولید" کالا برابر  $(Q+PQ)$  است. بنابراین زمانی که سرمایه‌دار شماره ۱ و سرمایه‌دار شماره ۲ هر دو کالای مشابهی را تولید می‌کنند یکی با هزینه تولید  $Q_1$  یعنی  $(Q_1=C_1+V_1)$  و دیگری با هزینه تولید  $Q_2$  یعنی  $(Q_2+V_2)$ ، طبیعتاً دارای دو قیمت تولید متفاوت نیز هستند:  $(Q_1+PQ_1)$  و  $(Q_2+PQ_2)$ . آنچه در محاسبه هر دو سرمایه‌دار مشترک است سود متوسط  $P$  است، و نه هزینه تولید و قیمت تولید. اما، اگر از نوسانات ناشی از عرضه و تقاضا بگذریم، بازار فقط یک ارزش - و نتیجتاً یک قیمت - را برای کالا به رسمیت می‌شناسد. "ارزش بازار" کالا، ارزشی است که بر مبنای ارزش اجتماعی متوسط نیروی کار و شرایط متوسط تولید - ترکیب ارگانیکی متوسط در رشته تولیدی مربوطه - محاسبه می‌شود. در عالم واقعیت، امکان این که قیمت تولید یک سرمایه‌دار دقیقاً برابر قیمت بازار باشد بسیار کم است. قیمت‌های تولید بر محور قیمت بازار نوسان کرده، به همان نسبتی که از قیمت بازار فاصله دارند، مولد سود اضافی و یا سود کمتر هستند. تفاوت مابین نرخ سودهای حوزه‌های مختلف سرمایه‌داری موجب حرکت سرمایه‌ها از حوزه‌های کم سودتر به طرف حوزه‌های پُر سودتر می‌شود. این را مارکس مفصلاً در دو فصل ۹ و ۱۰ جلد سوم کاپیتال - یعنی در فصول "تشکیل نرخ عمومی سود (نرخ متوسط سود) و تغییر ارزش‌های کالاها به قیمت‌های تولید" و "برابر شدن نرخ عمومی سود از طریق رقابت. قیمت‌های بازار و ارزش‌های بازار سود اضافی" - توضیح می‌دهد. سرمایه‌داری هیچ حوزه تولیدی را ارث‌پدیری کسی نمی‌داند. و رقابت سرمایه‌داری موجب حرکت مدام سرمایه‌ها به طرف حوزه‌های پُر سودتر، یعنی حوزه‌هایی می‌شود که قیمت تولید در آنها پایین‌تر از قیمت بازار است. موانعی که بازدارنده این حرکتند، جز در موارد استثنائی (از جمله موارد استفاده از شرایط "طبیعی" که به بارآوری تولید می‌افزاید و در بحث مربوطه به اجاره تفاضلی به آن اشاره

خواهیم کرد). با دوام و ثابت نیستند. یعنی اگر چه می‌توانند حرکت سرمایه را کند کنند (از قبیل انواع تعرفه‌های گمرکی، انحصار تکنولوژی و غیره) و یا برای مدتی بازدارنده حرکت آزاد آن شوند، ولی نهایتاً قادر به جلوگیری از حرکت آن نخواهند شد، و سرمایه در جستجوی سود بیشتر، در آخرین تحلیل، راه خود را به حوزه‌های پُر سودتر خواهد گشود.

حال با توجه پایین مقدمه به بررسی الگویی می‌پردازیم که حزب امک از دنیای سرمایه‌داری دارد. در این الگو، جهان سرمایه‌داری به دو حوزه تولید تقسیم شده است. حوزه اول کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را در بر می‌گیرد که نرخ سود متوسط در آنها ( $P_1$ ) از نرخ سود متوسط ( $P_2$ ) در حوزه دوم، یعنی در "بازار کشورهای تحت سلطه" و یا "سرمایه‌داری وابسته" کمتر است. اگر نرخ سود متوسط جهانی را  $P$  بنامیم، بر مبنای الگوی امک، نرخ سود بازارهای تحت سلطه ( $P_2$ ) هم از نرخ سود متوسط ( $P$ ) و هم از نرخ بازارهای پیشرفته ( $P_1$ ) بیشتر است. و البته بزعم امک بالا بودن نرخ سود در این بازارهای تحت سلطه حوزه دوم بخاطر "ارزان بودن نیروی کار" در این کشورها نسبت به قیمت متوسط جهانی نیروی کار است، و در نتیجه سرمایه‌ها از حوزه اول به حوزه دوم صادر می‌شوند. و این امر بنوبه خود موجب بالا رفتن نرخ سود متوسط ( $P$ ) شده یا لاقلاً به گرایش نزولی نرخ سود متوسط ( $P$ ) مهار می‌زنند.

آیا این الگوی ساده - در سطح تئوریک و تجربی - ساختار مناسبی برای تعریف "نظام تولیدی سرمایه‌داری وابسته" ارائه می‌دهد یا نه؟ آیا عناصر این الگو قادر به ارائه مشخصه‌های تعینی این "نظام" هستند یا خیر؟ و بالاخره آیا در زمینه‌های مشخص به توضیح و تحلیل "عمیق" این "نظام" قادرند یا خیر؟ جواب پایین سئوالها منفی است.

زیرا همانطور که خواهیم دید این الگو اولاً از نظر اقتصادی بی معنا و متناقض است، ثانیاً با مشخصات خود نظام سرمایه‌داری در تناقض است و بالاخره در سطح تجربی، پایه‌های آماری و توصیفی آن لرزان است.

## الف: امك و مبحث گرایش به تعادل سودها

در الگویی که امك از جهان سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، بخش معین و وسیعی از بازارهای جهان - بازارهای کشورهای تحت سلطه - همواره و بطور سیستماتیک مولد نرخ سودی بیشتر از بخش دیگر (بازار کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) اند. يك لحظه فرض کنیم که این تصویر درست باشد (که در بخش‌های آینده نادرستی آن را نشان می‌دهیم)، ولی خواه ناخواه، بلافاصله این سؤال پیش می‌آید که چرا سرمایه‌داران بخش کم سود، هرچه بیشتر سرمایه‌های خود را بطرف بخش پر سود - یعنی کشورهای تحت سلطه - سوق نمی‌دهند؟ دوستان امکی - ماشاءالله با آن همه مطالعه در "اقتصادیات" - قاعدتا باید بدانند که سرمایه‌های جهان آنقدر بطرف بخش پر سود سرازیر خواهند شد تا نرخ سود در آن بخش نسبت به نرخ متوسط سود جهانی کاهش یابد. اگر جز این باشد، ما با يك الگوی اقتصادی روبرو خواهیم شد که در آن "هیچ گرایش به تعادلی" بین نرخ‌های سود حوزه‌های متفاوت، وجود ندارد و نتیجتاً تمامی بحث‌های مارکس در پاره این که چگونگی رقابت سرمایه‌داری

و حرکت سرمایه به طرف بخش‌های پُر سود باعث ایجاد گرایش به تعادل (نه خود تعادل) در نرخ‌های سود بخش‌های مختلف سرمایه‌داری می‌گردد و نرخ سود متوسط اجتماعی (جهانی) را بوجود می‌آورد، عملاً در مورد این الگوی مورد بحث رد خواهد شد. تنها زمانی که نرخ سود متوسط در کشورهای تحت سلطه (P۲) بیشتر از نرخ سود در کشورهای پیشرفته صنعتی (P۱) باشد، گرایش سرمایه‌ها به طرف کشور تحت سلطه خواهد بود. نفوذ فلان بخش از سرمایه جهانی در یک کشور تحت سلطه می‌تواند برای مدتی مانع ورود بخش‌های دیگر سرمایه جهانی به آن کشور گردد، یا با ایجاد انواع قوانین تجاری و حقوقی موقعیت مناسب خود را در مقابل رقبا حفظ کند، اما این‌ها موانعی موقتی‌اند (دوران استعمار کلاسیک که در آن مثلاً سرمایه‌های انگلیسی، دست‌اندازی سرمایه‌های غیر انگلیسی را به هند با اعمال قدرت سیاسی و نظامی محدود می‌کرد، مدتهاست که سپری شده. امروز، در دوران جهانی شدن سرمایه، سرمایه‌ها با منشاء کشورهای مختلف و با حوزه‌های متفاوت فعالیت صنعتی، مالی و تجاری، عرصه بازارهای کشورهای جهان را در جستجوی سود بیشتر در می‌نوردند). هیچ مشخصه ماهوی در سیستم جهانی سرمایه‌داری وجود ندارد که بطور سیستماتیک و دائمی از گرایش سرمایه به یک حوزه یا سود بیشتر - در این جا، بقول امک، بازار کشورهای وابسته - جلوگیری کند.

اما در دیدگاه امک، بازارهای تحت سلطه - بعلت ارزان بودن نیروی کار در آن‌ها - همواره نرخ سود بیشتری تولید می‌کنند. پس نتیجه منطقی - اگر چه مسخره و خنده آور - الگوی اقتصادی کوچ کردن کل، یا لااقل بخش اعظم سرمایه‌ها از بازار کشورهای توسعه یافته به بازار کشورهای تحت سلطه است. هر آشنا با واقعیت‌های جهان سرمایه‌داری و آمارهای اقتصادی بخوبی واقف است که چنین امری بیش از این که جدی بنماید تبسم به لب می‌آورد، اما چه می‌شود کرد. "علم اقتصاد" یا اقتصادیات از نوع امک باید اجباراً به چنین نتیجه

منطقی (!) نیز برسد. اگر جز این باشد، آن وقت امك باید توضیح دهد که چه چیزی باعث می‌شود که صدور سرمایه به بازار کشورهای تحت سلطه کاهش بیابد؟ آیا جز این که نرخ سود متوسط،  $P_2$  در این بازار نسبت به نرخ سود متوسط،  $P_2$  در بخش ۱ (کشورهای رشد یافته) تنزل کند، امر دیگری می‌تواند دلیل سیستماتیک تعادل و یا کندی صدور سرمایه باشد؟ اما در این جا نیز تئوریسین‌های ما از "منطق" خاص خود حرکت می‌کنند، چه در دیدگاه اینسان با اصطلاح نرخ بالای سود  $P_2$  مستقیماً نتیجه ارزانی نیروی کار در بازار تحت سلطه است (بعدا خواهیم دید که چرا تصور اخیر نیز غلط است). می‌بینیم که امك با مشکل عجیبی مواجه است: اذغان به این که این نرخ به طرف نرخ سود  $P_1$  متمایل می‌شود تلویحاً اذغان به اینست که یا نیروی کار گران‌تر شده و به‌سوی قیمت جهانی نیروی کار سوق یافته است و یا بارآوری کار در کشورهای تحت سلطه آنقدر پائین است که هزینه تولید در این کشورها بیش از متوسط هزینه تولید جهانی است. و نگفته پیداست که يك چنین نتیجه‌گیری با پیش فرض اولیه الگوی اقتصادی این جریان - یعنی ارزان بودن نیروی کار و بالا بودن نرخ سود - آن هم به‌طور سیستماتیک - در تضاد است. در يك کلام، علمای ما در دور باطل منطق خاص خود - یعنی بی‌منطقی - گرفتار شده‌اند.

## ب - امك و گرایش نزولی نرخ سود

امك برای توجیه نظریه خود در يك چهارچوب مارکسیستی و اتصال آن - بطور صوری - با ادبیات مارکسیستی لزوماً باید به سراغ "قانون گرایش نزولی نرخ سود" نیز برود. این جریان در "توضیح" نظرات لنین در پاره امپریالیسم، در این زمینه چنین می‌نویسد:

"۰۰۰ صدور سرمایه عملکرد قانون گرایش نزولی نرخ سود است. عملکرد این قانون در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، که سرمایه در بازار داخلی آنها پشت متمرکز شده (ترکیب ارگانیک آن افزایش یافته است)، حرکت سرمایه را به عرصه‌هایی با سودآوری بیشتر ایجاب می‌کند. صدور سرمایه از این نقطه نظر خود بمثابه يك عامل خنثی کننده گرایش نزولی نرخ سود عمل می‌کند" ("نظری به تئوری مارکسیستی" ۰۰۰، صفحه ۶۹، تاکید از ماست).

پس دلیل عمده صدور سرمایه به بازارهای تحت سلطه جلوگیری از گرایش نزولی نرخ سود یا خنثی کردن آنست. این جا نیز بنظر می‌رسد که تئورسین‌های ما سوراخ دعا را گم کرده‌اند و از يك حکم درست (بالا بودن ترکیب ارگانیک در کشورهای سرمایه‌داری) نتیجه‌ای



نادرست می‌گیرند. اجازه دهید کمی توضیح دهیم:

دو حوزه تولید سرمایه‌داری (الگوی امك) را دو پاره در نظر بگیریم: بازار کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته (حوزه اول، با نرخ سود متوسط  $P_1$ ) و بازار کشورهای تحت سلطه (حوزه دوم با نرخ سود متوسط  $P_2$  رابطه نرخ سود متوسط جهانی  $P$  با نرخ‌های سود متوسط دو حوزه فوق، پرمبنای فرمول (۲) در بخش قبل، به قرار زیر است:

$$P = (P_1 Q_1) / (Q_1 + Q_2) + (P_2 Q_2) / (Q_1 + Q_2)$$

که در آن  $Q_1$  بیانگر کل سرمایه به کار انداخته شده در بازار سرمایه‌داری پیشرفته و  $Q_2$  بیانگر کل سرمایه به کار انداخته شده در بازار کشورهای تحت سلطه است. در فرمول فوق روشن است که بالا و یا پایین رفتن نرخ‌های متوسط سود  $P_1$  و  $P_2$  در بازارهای متروپل و بازارهای تحت سلطه تاثیر خود را بر روی نرخ متوسط جهانی سود  $P$ ، مستقیماً بلکه از طریق نسبت‌های  $Q_1 / (Q_1 + Q_2)$  و  $Q_2 / (Q_1 + Q_2)$  می‌گذارد. اما نسبت  $Q_1 / (Q_1 + Q_2)$  برابر با نسبت کل سرمایه به کار انداخته شده در کشورهای پیشرفته  $Q_1$  به کل سرمایه به کار انداخته شده در جهان سرمایه‌داری یعنی جمع  $(Q_1 + Q_2)$  است. بهمین ترتیب نسبت  $Q_2 / (Q_1 + Q_2)$  برابر نسبت سرمایه (داخلی و یا خارجی) به کار انداخته شده در بازارهای تحت سلطه است به کل سرمایه‌های به کار انداخته شده در جهان سرمایه‌داری. حال ما برای تئورسین‌های حزب کمونیست این سؤال ساده را مطرح می‌کنیم: بنظر شما کدام يك از این دو نسبت  $Q_1 / (Q_1 + Q_2)$  و  $Q_2 / (Q_1 + Q_2)$  بزرگتر است؟ آیا بنظر شما کل سرمایه‌های به کار انداخته شده در بازارهای متروپل بیشتر است یا در بازارهای تحت سلطه؟ پیداست که حجم سرمایه‌های به کار انداخته شده در کشورهای متروپل - مثلاً در عرض یکسال - بمراتب بیشتر از حجم سرمایه‌های به کار انداخته شده در

بازارهای تحت مطالعه در همین مدت معین است، یعنی نسبت  $Q_1/(Q_1+Q_2)$  چندین ده برابر بزرگتر از  $Q_2/(Q_1+Q_2)$  است. اگر رفقای "حزبی" نظری جز این دارند بهتر است که آن را ابراز و مستدل کنند، و آمارهای خود را نیز ارائه دهند. ما در بخش دیگر این مقاله آماری بمنظور تکمیل استدلال خود در این زمینه، ارائه خواهیم داد (اگر چه بمراتب بیشتر بودن حجم سرمایه به کار انداخته شده در متروپل  $Q_1$  از مشابه آن  $Q_2$  در بازارهای تحت سلطه واضح تر از آن است که احتیاج به آمار داشته باشد). اما این مسئله (بمراتب بیشتر بودن  $Q_1$  نسبت به  $Q_2$  نتایج خاصی نیز بدنبال دارد که ممکن است "رهبران" را کمی گیج کند. فرض کنید که حجم سرمایه به کار انداخته شده در کشورهای متروپل،  $Q_1$ ، ۲۰ برابر بیشتر از  $Q_2$  باشد. در این صورت نسبت  $Q_1/(Q_1+Q_2)$  نیز ۲۰ برابر بیشتر از نسبت  $Q_2/(Q_1+Q_2)$  خواهد بود و در نتیجه، افزایش نرخ سود بازار پیشرفته ( $P_1$ )، ۲۰ برابر بیشتر از افزایش مشابه نرخ سود بازار تحت سلطه ( $P_2$ ) موجبات افزایش نرخ سود متوسط جهانی ( $P$ ) را فراهم می آورد. بزرگان دیگر، حساسیت و یا دقیق تر "ضریب حساسیت" (Sensitivity Factor) نرخ سود متوسط  $P$  نسبت به نرخ سود متوسط بازارهای پیشرفته ( $P_1$ ) ۲۰ برابر بیشتر از همان حساسیت نسبت به نرخ سود متوسط بازارهای تحت سلطه خواهد بود. یعنی کافیست که سرمایه داری در کشورهای پیشرفته آهنگ افزایش حقوقها را قدری کمتر از آهنگ بارآوری کار نگهدارد، یعنی نرخ استثمار را بیشتر کند، و یا کافی است که نرخ سود  $P_1$  کمی افزایش یابد تا نرخ سود متوسط  $P$  به نسبت متناسبی رشد کند و لااقل از تنزل باز بماند. توجه کنید بحث بر سر این نیست که افزایش نرخ سود در بازارهای تحت سلطه، نرخ سود متوسط جهانی  $P$  را افزایش نمی دهد، بلکه بدلائلی که در فوق ارائه شد، تاثیر نسبی آن بر نرخ سود متوسط جهانی  $P$  بمراتب کمتر از تاثیر نرخ سود حوزه بازارهای پیشرفته است. بنابراین، از یک طرف، سرمایه داری جهانی باید آن

چنان از بالا بردن پارآوری کار و نرخ استثمار عاجز شده باشد، و از طرف دیگر، باید نرخ سود در بازار کشورهای تحت سلطه آن چنان بالا باشد که آن یورش سرمایه مورد نظر امک از کشورهای سرمایه‌داری به کشورهای تحت سلطه قابل تصور شود و از این مهم‌تر، تبدیل به مشخصه سیستمی و دورانی جهان سرمایه‌داری گردد. مطالعه سرمایه‌داری جهانی، بعد از جنگ تاکنون، چنین موقعیتی را ترسیم نمی‌کند. به این مطلب دوباره باز خواهیم گشت. البته نه چیز بدیع بلکه کاملاً منطقی است که در رشته‌های مشخصی از تولید، و برای مدت زمان معینی، سرمایه‌ها (بخاطر تحقق سود بیشتر) از حوزه‌های مشخصی در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری به جوامع عقب مانده‌تر انتقال پیدا کنند. بعنوان نمونه می‌توان مثلاً از صنایع نساجی و بطور کلی صنایع کار پُرت‌تر (Labour Intensive) نام برد. این یک امر طبیعی و منطقی در اقتصاد سرمایه‌داریست. ولی به هیچ وجه نمی‌توان آن را به همه بخش‌های تولید سرمایه‌داری تعمیم داد، و بدتر این که، آن را مشخصه‌ای تعیینی (Determinant Characteristic) و دورانی سیستم جهانی سرمایه‌داری دانست و آن گاه، تئوری دو کاسه‌ای (کاسه پرسود - کاسه کم سود!) از جهان سرمایه‌داری را ارائه داد.

### ج - امك و رابطه نرخ سود متوسط و قیمت نیروی کار

همان طوری که قبلا ذکر شد در الگوی اقتصادی امك، اصل و اساس بالا بودن نرخ سود در بازارهای تحت سلطه پائین بودن قیمت نیروی کار در این بازارها نسبت به متوسط جهانی قیمت نیروی کار می باشد. در واقع، امك با مشاهده این امر که در ایران یا در مكزيك سطح متوسط دستمزدها پائین تر از سطح متوسط دستمزدها در بازارهای پیشرفته سرمایه داریست به این نتیجه می رسد که پس لزوما نرخ سود متوسط در این کشورها باید بالاتر از نرخ سود متوسط در بازارهای پیشرفته باشد. آن چه در واقع دانشمندان ما (علیرغم تکرار طوطی وار نقل قول های طولانی از مارکس) نفهمیداند رابطه ارزش میادله با زمان کار اجتماعا لازم است، آن چه در واقع درك نکرده اند این است که ارزش میادله کالا را نه آن طول زمانی که در هر بنگاه تولیدی، یا در هر حوزه تولیدی، برای تهیه آن کالا به مصرف می رسد، بلکه يك زمان کار متوسط، با در نظر گرفتن شرایط تکنیکی متوسط آن دوره، تعیین می کند. زمان کار متوسط مقیاسی است مجرد. اما در عین حال این مقیاس مجرد - زمان کار متوسط - از ترکیب طول زمان واقعا به کار رفته در هزاران پروژه معین تولید (در کشورهای پیشرفته و تحت

سلطه) نشات می‌گیرد. این مقیاس، مقیاسی است مشترك و واسطه‌ایست که در هر لحظه، حوزه‌های گوناگون تولید سرمایه‌داری را (از جنبه ارزش مبادله‌ای که تولید می‌کنند) بهم متصل می‌سازد، تسمه انتقالی کلیت مناسبات تولیدی سرمایه‌داری به هر پروسه خاص از تولید سرمایه‌داری است. آن چه در این جا مورد توجه ماست، تذکر این نکته است که رابطه قیمت نیروی کار و نرخ سود متحقق شده (در اینجا "سود اضافی" و "سود کمتر")، رابطه‌ای مستقیم نیست، و مزد کار نه مستقیماً، بلکه از طریق واسطه زمان کار متوسط اجتماعی بر نرخ سود تاثیر می‌گذارد. زمانی که دو حوزه تولید سرمایه‌داری را با هم مقایسه می‌کنیم، اگر سطح تکنیک این دو حوزه مساوی - و در واقع، اگر ترکیب‌های ارگانیک سرمایه در آنها کم و بیش یکسان - باشند، بالا یا پائین بودن قیمت نیروی کار در یکی از این دو حوزه مستقیماً و بلاواسطه موجبات بالارفتن یا پائین آمدن نرخ سود يك حوزه نسبت به حوزه دیگر را فراهم می‌کند. اما همین که از حوزه‌های تولیدی باترکیب های ارگانیک متفاوت سخن می‌گوئیم، تاثیر قیمت نیروی کار بر نرخ سود نه مستقیماً بلکه از طریق واسطه فوق الذکر (زمان کار متوسط اجتماعی) انجام می‌گیرد. در حالی که - نباید فراموش کرد - امك، همچنان که خود متذکر شده، حوزه‌هایی را باهم مقایسه می‌کند که ترکیبات ارگانیک متفاوت دارند. امك از رابطه ارزش در حوزه کشورهای عقب مانده (مثلاً ایران)

$$W_2 = C_2 + V_2 + S_2 \quad (2)$$

فورا نتیجه می‌گیرد که متوسط نرخ سود متحقق شده در ایران برابر نسبت ارزش اضافی  $S_2$  به کل سرمایه پیش پرداخت شده یعنی  $S_2 / (C_2 + V_2)$  است. بنابراین با پائین آوردن دستمزدها  $V_2$  می‌توان "مافوق سود" تولید کرد! اما چنین نتیجه مغلوطنی فقط از انبان کسانی بیرون می‌آید که برخی از فرمول‌های کاپیتال و ثقل‌قول‌های "کوپنده" از

مارکس را به قول شاگرد مدرسه‌های درس‌خوان خودمان: فوت آپند. فقط حفظ می‌کنند. همین و بس! اما آن چه این شاگرد مدرسه‌ها تفهیمیده‌اند اینست که نرخ سود متوسط برابر  $S_2/(C_2+V_2)$  فقط در شرایطی متحقق می‌گردد که هزینه تولید کالاهای مورد نظر در ایران کم و بیش با هزینه متوسط تولید جهانی همان کالا (یعنی هزینه متوسط تولید در سطح جهانی) برابر باشد. یا بعبارت دیگر، ارزش مبادله کالاهای تولید شده ایران در بازار جهانی بر پایه زمان کار متوسط جهانی، برابر باشد با  $W_2$  حاصل از فرمول (۲) مذکور در فوق. اگر ارزش متوسط جهانی (بر پایه زمان کار متوسط اجتماعی و یا بارآوری متوسط جهانی) این تولیدات کمتر از  $W_2$  مثلا برابر با  $W_2$  باشد، در این صورت کالاهای تولید شده ایرانی نیز با ارزش متوسطی برابری  $W_2$  (و نه  $W_2$ ) مبادله می‌شوند. بنابراین، سرمایه‌داران (داخلی یا خارجی) فعال در حوزه ایران، معادل پولی  $W_2$  را دریافت می‌کنند. اگر از این درآمد، فروش کل سرمایه پیش پرداخت شده، یعنی  $C_2+V_2$  را کسر کنیم، سود واقعا متحقق شده نه برابر  $S_2=W_2-C_2-V_2$  بلکه کمتر از آن، یعنی برابر  $S_2=W_2-C_2-V_2$  خواهد بود. بدیهی است هرچه زمان کار متوسط در ایران بیشتر از زمان کار متوسط در جهان (یعنی بارآوری متوسط کار در ایران کمتر از بارآوری متوسط در جهان سرمایه‌داری) باشد، بهمان نسبت نیز سود واقعا متحقق شده  $S_2$  از مقدار  $S_2$  در فرمول (۲) کمتر خواهد بود. بنا بر فرمول‌های حفظ کرده و درک سطحی امک، از آن جا که کارگر ایرانی و یا مکزیکی بسیار بسیار ستم کشیده‌اند و ساعات بسیار بسیار طولانی کار می‌کنند، پس یک ارزش اضافی برابر  $S_2$  تولید می‌کنند، ولی در عالم واقع یعنی زمانی که ارزش تولید شده را با معیارهای متوسط جهانی (زمان کار متوسط جهانی) بسنجیم، ارزش اضافی واقعا تولید شده برابر  $S_2$  یعنی کمتر از  $S_2$  است. یعنی نرخ سود متحقق شده، نه برابر  $S_2/(C_2+V_2)$  بلکه کمتر از آن یعنی برابر  $S_2/(C_2+V_2)$  می‌باشد. اگر توضیحات فوق نتوانسته باشد، این معما را (که چگونه می‌شود علی‌رغم ازدیاد طول

روز کار و پائین نگاه داشتن دستمزدها هنوز نرخ سود پائین‌تری از سود متوسط جهانی متحقق کرد) برای تئوریمین‌های حزبی حل کرده باشد، شاید مطالعه دقیق فصل ۹ - "تشکیل نرخ عمومی سود (نرخ متوسط سود) و تغییر ارزش کالا به قیمت تولید" -، جلد سوم کاپیتال که مارکس این مطالب را با ذکر مثال‌های مشخص توضیح می‌دهد بتواند مشکل آنان را حل کند.

می‌نویسیم "شاید"، چرا که بنظر می‌رسد دانشمندان ما در فهم این فصل با محصه‌ای جدی رویرو خواهند بود، و آن عدم امکان گسترش فهم پروسه تولید از يك سلول منفرد به کلیت جامعه سرمایه‌داری و درك این مناسبات بعنوان مجموعه‌ایست که هر پروسه ظاهرًا منفرد بدون آن مفهوم و عملکرد کاپیتالیستی خود را از دست می‌دهد. درك پیش‌سرمایه‌داری (دهقانی) آنچنان در امك ریشه‌دار است که امکان تمایز تولید سرمایه‌داری از تولید کم و بیش منفرد مانوفاکتوری پیش‌سرمایه‌داری را در اختیار این جریان قرار نمی‌دهد. در تولید مانوفاکتوری، یعنی زمانی که استادکاران و شاگردان‌شان عمدتاً برای پاسخگویی به احتیاجات مصرفی به تولید کالا می‌پرداختند و تولید ارزش مبادله عمومیت نیافته بود، مخارجی که استادکار برای احتیاجات شاگردانش، متقبل می‌شد، مستقیماً و بلاواسطه بر مازاد (استفاده) حاصل از فروش تولیدات وی تاثیر می‌گذاشت. در آن مناسبات ساده، (و طبیعتاً قابل فهم برای امك)، پائین رفتن مخارج شاگردان مستقیماً و بلاواسطه موجب بالا رفتن سود می‌شد. ریشه تاکید امك برای این که پائین بودن قیمت نیروی کار در سرمایه‌داری وابسته - رکن اصلی "فوق سود" در بینش این جریان - را باید در همان درك دهقانی امك از سرمایه‌داری وابسته، و در واقع، در معادل دانستن آن با نوعی مناسبات پیش‌سرمایه‌داری ("نیمه فئودال - نیمه مستعمره" معروف!) جستجو کرد.



این "معما" را البته از زاویه دیگری نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد - از زاویه میزان بارآوری کار - میزان بارآوری کار برابر حجم تولید در واحد زمان است - میزان بارآوری کار را عمدتاً سه عامل تعیین می‌کند - عامل اول، که غالباً مهمترین عامل شمرده می‌شود، درجه اتوماسیون و پیشرفته بودن سرمایه‌ای است که بصورت ماشین آلات متمرکز شده و در پروسه تولید بکار می‌رود (۸) - عامل دوم، درجه تخصص و مهارت کارگران است، که هر چه بالاتر باشد، بارآوری کار افزایش می‌یابد - و عامل سوم، امتیازات یا شرایط طبیعی خاصی است که باعث می‌شود، علی‌رغم سطوح مساوی ترکیب ارگانیك سرمایه و درجه مهارت نیروی کار، پروسه خاصی از تولید از میزان بارآوری بیشتری برخوردار شود - مثلاً در پاره‌ای از نقاط جهان، فشارهای فوق‌العاده بالای چاه‌های نفت، سهولت استخراج منابع معدنی، حاصلخیزی زمین، وجود آبشارهای طبیعی مورد استفاده در تولید برق و غیره، بارآوری - میزان تولید در واحد زمان را - بیشتر می‌کنند (مولد "اجاره تفاضلی" و یا رانت - Rent - هستند) - آن چه در میزان بارآوری کار نقش مهمی را ندارد - و این شاید برای دانشمندان ما تعجب‌آور باشد -، قیمت نیروی کار، یعنی هزینه هر ساعت کار کارگر است (۹) - اما هزینه تولید هر واحد کالا رابطه مستقیمی با میزان بارآوری کار دارد، و این هزینه تولید دارای نقش تعیین کننده در سود تحقق یافته در بازار مبادله کالا است - آن چه، در تعیین سود يك حوزه تولیدی مشخص (زمانی که تولیدات این حوزه به بازار مبادله راه می‌یابد) مهم است، رابطه هزینه هر واحد کالا با هزینه متوسط تولید آن در بازار است - و در تعیین هزینه تولید هر واحد کالا در حوزه تولیدی مورد نظر آن چه مهم است نسبت حجم تولید به جمع سرمایه پرداخت شده است - یعنی هزینه پرداخته شده برای تولید هر واحد کالا - و این نسبت البته رابطه‌ای مستقیم دارد با بارآوری کار - بنابراین، اگر بارآوری کار در حوزه‌ای از تولید، مثلاً حوزه يك، ه برابر بیشتر از حوزه دو باشد، باید کل سرمایه پیش پرداخت شده در هر ساعت در حوزه دو حداقل ه

برابر کمتر از حوزه يك گردد تا سرمایه‌های حوزه يك برای كسب سود اضافی به حوزه دو رجوع کنند. بنابراین، فقط نازل بودن قیمت نیروی کار در بازار تحت سلطه نسبت به قیمت نیروی کار در جامعه متروپل، برای كشاندن سرمایه‌ها باین بازار کشورهای تحت سلطه کافی نیست بلکه باید بارآوری کار در این کشورها نیز به درجه معینی رسیده باشد (و این البته تا حدود زیادی مستقل از قیمت نیروی کار است) تا نرخ سود در این کشورها اگر نه بیشتر ("فوق سود") لاقلاً به سطح نرخ سود متوسط جهانی برسد. اما ظاهراً این مطلب - یعنی میزان بارآوری کار - در مکتب اقتصادی حزب امك نقش چندانی ندارد. تا آنجا که ما می‌دانیم بارآوری کار (به مفهوم حجم تولید در هر ساعت کار در مکتب‌های مختلف اقتصادی از آدام اسمیت گرفته تا ریکاردو و مالتوس و مارکس، یا در الگوهای گوناگون اقتصادی، از لئون تیف گرفته تا فون شیومن (۱۰) و غیره، نقشی مهم ایفاء می‌کند. ما تا کنون در این مورد بجز "حزب کمونیست" امك، با دو استثنای دیگر نیز روبرو شده‌ایم. یکی نظرات اقتصادی مائو تسه دون در دوران انقلاب فرهنگی و دهه قبل از آن است، بخصوص در زمینه کشاورزی مبتنی بر تولید كوچك دهقانی و همچنین تکیه بر صنایع کاربر (Labour Intensive) در مقایسه با صنایع سرمایه‌بر (Capital Intensive) و استثنای دیگر، که اتفاقاً ریشه در تفکر فوق نیز دارد، تجربه مهیب ساختمان "سوسیالیسم" در کامبوج - مکتب اقتصادی پول پوت - است که در آن، بعد از ناپود کردن آن بخش از صنایع و امکانات تولیدی که از دست تجاوزگران امریکائی سالم در رفته بودند و بعد از کشتار نیروی انسانی متخصص که در جنگ ضد امریکائی ناپود نشده بودند، باقی مانده شهروندان بسطخ کارگران یدی تقلیل یافتند و به ساختن "سوسیالیسم" مشغول شدند، زیرا که بارآوری کار مفهومی است بورژوائی!! زیرا که يك ساعت کار به هر صورت "يك ساعت ارزش" می‌آفریند، چه فرقی می‌کند با بیل و کلنگ باشد یا با بولدوزر!! با توجه باین استثنائات و همچنین با توجه به پیشینه مائوئیستی رفقا،

زمانی که درک اینان از مقولاتی چون بارآوری کار، نرخ استثمار و "پورژوازی صنعتی" را بررسی می‌کنیم، نمی‌توانیم از تجسم تحقق اقتصاد پول پوتی در ایران "حزب کمونیست" بخود نلرزیم. آقای منصور حکمت در شماره ۲ "بسوی سوسیالیسم" در بخشی از مقاله خود ("پورژوازی صنعتی سخن می‌گوید")، سازمان وحدت کمونیستی را به "جرم" بیان این که سطح بارآوری کار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای متروپل، بخاطر سطح پائین تکنیک و درجه نازل تخصص کارگران، پائین است مورد فحاشی قرار می‌دهد. از نظر چنین رهبری، بیان واقعیات فوق در مورد تولید در ایران از دلایل "توهین" سازمان وحدت کمونیستی به کارگر ایرانی و طرفداری از پورژوازی صنعتی است!! و البته می‌توانید حدس بزنید که این رهبر عالی‌مقام، در دفاع از "حیثیت" پامال شده کارگر وطنی توسط ما، چه عوامفریبی‌ها که نمی‌کند: پوپولیسم عامیانه از "خلق‌پرستی" به "کارگر پرستی" صعود کرده است. این نوع تبلیغات عامه‌پسند پوپولیستی را با نفرت آشکار این "رهبر" از هر جریانی که عقب ماندگی صنعتی و پائین بودن بارآوری کار را اجزائی قابل توجه در تحلیل تولید سرمایه‌داری ایران بداند، ادغام کنید تا فاصله کوتاهی که امثال حکمت در اپوزیسیون را از امثال پُل پوت در قدرت جدا می‌کند، دریابید.

## د - امك و نرخ استثمار

در دیدگاه امك، "فوق سود امپریالیستی"، دو رکن اساسی دارد: "نیروی کار ارزان و نرخ بالای استثمار" در بازار کشور سرمایه‌داری وابسته. در این جا درك این جریان از رکن دوم این "فوق سود"، یعنی نرخ بالای استثمار را مورد بررسی قرار می‌دهیم. یکی از مشخصات نظام سرمایه‌داری وابسته امك، بالا بودن نرخ استثمار در این بازارها نسبت به نرخ استثمار در کشورهای متروپل است. یعنی مثلا در ایران یا مكزیك نرخ متوسط استثمار بالاتر از نرخ متوسط استثمار در امریکا، ژاپن و سوئد است. ما ذیلا به "استدلالات" نظریه پردازان حزب امك در اثبات این ادعا توجه خواهیم کرد. اما اجازه بدهید بحث را از تعریف مارکسیستی نرخ متوسط استثمار و رابطه آن با سهم متوسط طبقه کارگر از تولید خالص اجتماعی آغاز کنیم.

نرخ استثمار را مارکس بصورت نسبت ارزش اضافی (S) به سرمایه متغیر (V) تعریف کرده است یعنی  $(S/V)$ . در عین حال چون از نسبت دو مقدار صحبت می‌کنیم که هر دو با مقیاس مشابهی، مثلا زمان

کار متوسط اجتماعی منجمیده می‌شود، روشن است که نسبت  $(S/V)$  برابر نسبت طول مدت کار اضافی است به طول زمان کار لازم (یعنی کار لازم برای بازتولید نیروی کار مصرف شده). سهم متوسط طبقه کارگر از ارزش تولید شده در جامعه نسبت طول متوسط زمان کار لازم (یعنی  $V$ ) است به کل ارزش تولید شده در جامعه (یعنی  $V+S$ ) یا:

$$V/(V+S) = 1/(1+S/V)$$

با توجه به فرمول فوق روشن است که هر چه نرخ استثمار  $(S/V)$  بالاتر باشد، سهم متوسط طبقه کارگر از تولید خالص اجتماعی کمتر است. و بالعکس. یعنی نرخ بالاتر استثمار مترادف است با پائین‌تر بودن سهم طبقه کارگر از تولید خالص اجتماعی.

در دیدگاه امک، نرخ استثمار در بازارهای تحت سلطه بیشتر از نرخ آن در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است و در نتیجه، سهم طبقه کارگر در بازار تحت سلطه از تولید خالص، کمتر از سهم طبقه کارگر در بازار سرمایه‌داری پیشرفته است.

اما آیا واقعا چنین است؟ ما این بحث را پیش از ده سال است که با مائوئیست‌های گوناگون داشته‌ایم، پیش از ده سال است که سعی کردیم نشان دهیم که بهای نازل نیروی کار بخودی خود مبین نرخ بالای استثمار و سهم کم طبقه کارگر از تولید اجتماعی نیست، بلکه در مقایسه نرخ استثمار و سهم طبقه کارگر بین بازارهای تحت سلطه و بازارهای سرمایه‌داری متروپل، آنچه باید مد نظر باشد - و اکثرا تعیین کننده است - میزان متوسط بارآوری کار در هر يك از این دو بازار است. در اینجا سعی می‌کنیم که یکبار دیگر این مطلب ساده را برای این مائوئیست‌های تازه نفس نیز توضیح دهیم. اجازه دهید از يك مثال ساده شروع کنیم، که قطعا برای سوسیالیسم خرده بورژوازی شهری

و سومیالیسم روستائی "حزب کمونیست ایران" قابل فهم است. فرض کنید که در جامعه‌ای با اقتصاد سرمایه‌داری کشاورزی، تولید متوسط سرانه هر کارگری با استفاده از زمین و بذر و گاوآهن سرمایه‌دار ۱۰۰۰ کیلوگرم گندم در سال باشد. فرض کنید که سه‌پنجم کل تولید - یعنی ۶۰۰ کیلوگرم - صرف بازتولید وسایل تولید و بذر مصرف شده در سال گردد، و یک‌پنجم (۲۰۰ کیلوگرم) نیز بعنوان حداقل معاش بصورت مزد به کارگر پرداخت شود و یک‌پنجم (۲۰۰ کیلوگرم) باقی مانده به جیب سرمایه‌دار صاحب زمین سرانبر گردد (البته سرمایه‌دار، فقط با این ۲۰۰ کیلوگرم امرار معاش شکرده و به علت بکار کشیدن ده‌ها کارگر، درآمدی ده‌ها برابر بیشتر از هر کارگر دارد). در اینصورت، سهم متوسط کارگر از تولید خالص برابر با  $\frac{200}{200+200} = 50\%$  است و نرخ استثمار برابر  $\frac{200}{200} = 100\%$  . حال جامعه یا حوزه تولیدی کشاورزی دیگری را در نظر بگیرید که در آن بعلت تمرکز تولید، استفاده از کودهای شیمیائی، متدهای پیشرفته آبیاری و استفاده از کمپاین، تراکتور و غیره تولید متوسط سرانه ۱۰۰۰۰ کیلوگرم گندم باشد، یعنی ۱۰ برابر مورد قبل. لازم به توضیح است که چنین جهشی در تولید سرانه به هیچوجه غیر عادی نیست، زیرا اولاً کود شیمیائی، متدهای آبیاری و پرورش پیشرفته محصولات، میزان بازدهی هر قطعه زمین را بالا می‌برد و ثانیاً استفاده از ماشین آلات کشاورزی، سطح زمین تحت کشت هر کارگر را شدیداً افزایش می‌دهد و در نتیجه، تولید متوسط هر کارگر (تولید سرانه) افزایش می‌یابد (کافی است اشاره کنیم که کمتر از ۴٪ نیروی کار ایالات متحده بکار کشاورزی مشغولند، و اضافه تولید کشاورزی امریکا عیان‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد). البته بهای بازتولید سرمایه ثابت در چنین حوزه پیشرفته‌ای به مراتب بیشتر از حوزه قبل است. فرض کنیم ۷۰۰۰ کیلوگرم از تولید صرف چنین بازتولیدی شود. پس تولید خالص سرانه برابر ۳۰۰۰ کیلوگرم گندم است. حال فرض کنید که کارگر متوسط در این حوزه بعلت مبارزات و آگاهی بیشتر قادر شده باشد مثلاً درآمدی

برابر ۱۰۰۰ کیلوگرم گندم کسب کند. یعنی بمراتب پیشتر از کارگر حوزه اول که فقط ۲۰۰ کیلوگرم بدست آورده بود. در يك كلام، مزد کار بمراتب پیشتر (۵ برابر) از حوزه اول است. اما در عین حال سهم متوسط کارگران در این حوزه برابر  $(1000/200) = 5\%$  یعنی کمتر از سهم متوسط کارگران در حوزه اول (۵۰٪) و البته نرخ استثمار در این حوزه برابر است با  $(2000/1000) = 200\%$  یعنی دو برابر نرخ استثمار در حوزه اول که کارگران آن فقیرترند و پیشتر ستم می‌کشند. آنچه باعث شده است که در حوزه دوم، کارگران در عین حال که مرفه‌ترند، سهم کمتری از تولید خالص اجتماعی داشته باشند و پیشتر استثمار شوند، بالا بودن پارآوری تولید است (و این نباید تعجب‌آور باشد، نسبت ارگانیک در حوزه عقب مانده ۳۰۰٪ و در حوزه پیشرفته ۷۰۰٪ است).

همانطوری که قبلاً دیدیم نرخ استثمار برابر نسبت زمان کار اضافی به زمان کار لازم است. بنابراین اگر روز کار را ۸ ساعت فرض کنیم، نرخ استثمار را می‌توان بصورت نسبت  $1 - (8/t) = (8-t)/t$  ارائه داد که در آن  $t$  بیانگر زمان کار اجتماعاً لازم برای باز تولید نیروی کار است. روشن است که هرچه  $t$  کمتر شود، نرخ استثمار افزایش می‌یابد. اما زمان کار اجتماعاً لازم  $t$  را عمدتاً به دو طریق می‌توان کم کرد. اولین طریق حمله مستقیم به سطح زندگی کارگران است و کوشش برای پائین نگهداشتن سطح حقوق‌ها. و این کاری است که در همه کشورهای سرمایه‌داری انجام می‌گیرد. در شرایط دیکتاتوری و اختناق و عدم تشکل طبقه کارگر، این حمله مستقیم بسیار سریع‌تر می‌تواند حقوق کارگران را کم کند. اما در عین حال نمی‌تواند آن را از حداقلی بیشتر پائین بیاورد، چون به هر حال طبقه کارگر باید به بازتولید وجود بیولوژیکی و حداقل دانش فنی خود بپردازد. بنابراین می‌توان حقوق پرداختی را با اعمال انواع و اقسام شیوه‌های معمول در جوامع سرمایه‌داری چند درصد کم کرد و از این طریق نرخ



استثمار را بالا برد، و حتی می‌توان حقوق پرداختی را ۳۰٪، ۵۰٪ یا ۷۰٪ یا بیشتر نیز تنزل داد (نمونه آن کاری است که رژیم اسلامی در ایران انجام داد: از طریق عدم افزایش حقوق کارگران در چندین سال اخیر علی‌رغم جهش فلش‌وار و افزایش سرسام‌آور هزینه زندگی، حذف تعطیلی پنجشنبه‌ها، افزایش ساعات کار روزانه بدون پرداخت اضافه حقوق، حذف امتیازها و دستاوردهای گذشته کارگران، کاهش یک یا چند روز حقوق بعنوان کمک به "جبهه نور علیه باطل" و غیره) و از این طریق در نرخ استثمار جهش ایجاد کرد. اما چنین حمله مستقیم و وحشیانه‌ای اگر چه در دوره‌های بحرانی و بدنبال شکست جنبش‌های کارگری، عملی است ولی حتی در شرایط دیکتاتوری و اختناق، بخاطر پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن، همواره کار آسانی نیست، طریق دوم، افزایش نرخ استثمار، بالا بردن بارآوری کار است. رشد بارآوری کار، زمانی که ناشی از کاربرد تکنیک‌های مدرن باشد، خصلت جهشی دارد. یعنی زمانی که مثلاً ماشین‌های کنترل الکترونیکی و بازوهای انعطافی الکترونیکی (Flexible Arms) راه خود را به صنایع باز می‌کنند (نظیر صنایع ماشینی ژاپن)، بارآوری کار فقط زیاد نمی‌شود، بلکه جهش پیدا می‌کند و چند برابر می‌گردد. جهش در بارآوری کار، یعنی چند برابر کردن حجم تولید در ۸ ساعت کار متوسط کارگر. حال کافی است که حقوق کارگر در این رشته ثابت بماند و یا کمتر از جهش نرخ بارآوری کار رشد کند (یعنی اگر بارآوری کار ۵ برابر شده است، حقوق کارگر کمتر از ۵۰۰٪ رشد کند). در اینصورت، زمان کار لازم  $t$  به نسبت رشد بارآوری کار تنزل می‌یابد (یعنی در مثال، ما زمانی که بارآوری کار ۵ برابر شود، زمان کار لازم به یک پنجم تنزل می‌یابد و نتیجتاً نرخ استثمار ۵۰۰٪ رشد می‌کند). یعنی نسبت  $(۸/t)$  در تعریف نرخ استثمار چند برابر می‌شود (در مثال ما، ۵ برابر می‌شود) و نرخ استثمار جهش‌وار افزایش می‌یابد. تاثیر دیگر رشد بارآوری کار، در پائین آوردن ارزش وسایل مصرف در کل جامعه است و از این طریق پائین آوردن وسایل معیشت طبقه کارگر. بدین

معنا که رشد پارآوری در يك رشته، از ارزش وسایل معیشت در دیگر رشته‌ها کم می‌کند و در نتیجه، زمان کار متوسط اجتماعا لازم برای بازتولید نیروی کار را کاهش می‌دهد و این بنوبه خود به افزایش نرخ متوسط استثمار می‌انجامد. حال اگر به تحول جهان سرمایه‌داری بعد از جنگ دوم تا کنون (بخصوص از اواخر دهه ۷۰ به بعد) توجه کنیم روشن می‌شود که هم‌اوقات ادغام هر چه بیشتر بازارهای جهان در سرمایه‌داری جهانی، رشته‌های پیشرفته تولید که از آخرین اکتشافات الکترونیک و ماشین‌های شمارگر (کامپیوتر) از پیشرفته‌ترین دستاوردهای شیمی و بیولوژی و غیره استفاده می‌کنند، عمدتاً در کشورهای صنعتی اروپا، ژاپن و آمریکا متمرکز شده‌اند. رشد تکنولوژی اطلاعاتی (Information technology) و رسوخ آن در صنعت بشکل دستگاه‌های کنترل، آدک‌های مصنوعی و غیره آنچنان تحولات عظیمی را بوجود آورده که امروزه از "انقلاب صنعتی دوم" سخن می‌رود. سرعت رشد پارآوری کار در متروپل بیشتر از سرعت رشد دستمزدها بوده است. در آمریکا، بخصوص در دهه ۸۰، با تقویت گرایش راست ضد کارگری، سهم کارگران از تولید نه بیشتر بلکه کمتر نیز شده است. سندیکاهای کارگری - بویژه در صنایع اتومبیل سازی - تحت فشار سرمایه‌داران و تهدید به تعطیل کارخانه‌ها و توقف تولید، نه فقط تقاضای اضافه حقوق نکرده بلکه حتی حاضر به قبول تنزل حقوق نیز شده‌اند. در اروپا، سندیکاها علی‌رغم کوشش‌شان هنوز نتوانسته‌اند سطح درآمدها را در تناسب مستقیم با درجه پارآوری کار، افزایش دهند. در ژاپن نیز رشد پارآوری کار، سریع‌تر از دستمزدها بوده است. آقایان رهبران "حزب کمونیست"، می‌دانید چرا مثلاً سندیکاهای کارگران فرانسوی اصرار دارند که اگر پارآوری کار (تولید متوسط سرانه) در فلان رشته ۲۰٪ رشد کرد، حقوق‌ها نیز لااقل به همان نسبت رشد کنند؟ چون می‌خواهند جلوی استثمار بیشتر خود را بگیرند، چون آنها - برخلاف شما - رابطه رشد پارآوری کار با رشد نرخ استثمار را فهمیده‌اند. آنها می‌خواهند از منافع پارآوری بیشتر

بهره‌مند شوند و سهم خود از تولید اجتماعی را حفظ کنند. آقایان، برخلاف تصور نادرست شما، کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری لزوماً کمتر از هموعان‌شان در کشورهای تحت سلطه استثمار نمی‌شوند، و باز برخلاف نظر ظاهرپین شما سهم آنان از تولید اجتماعی در دهه اخیر نه تنها زیاد نشده بلکه کمتر نیز شده و این علی‌رغم زنگی نسبتاً مرفهی است که اینان، بدنیال مبارزات سخت و طولانی، نسبت به هموعان خود در کشورهای تحت سلطه، کسب کرده‌اند (۱۱).

با وجود همه این‌ها، در دنیای وهم‌زده و آسان‌پسند امک، نرخ بالای استثمار یکی از دو "رکن اصلی" - توجه کنید اصلی - است که بازار تحت سلطه، بازار کشورهای سرمایه‌داری وابسته را از بازار کشور متروپل مشخص می‌کند!! وقتی "اندیشه رهائی" (شماره ۲) می‌نویسد:

"پائین بودن سطح بارآوری کار در کشورهای پیرامون در قیاس با کشورهای متروپل، امکان پائین آوردن زمان کار لازم و بالا بردن درجه استثمار به مفهوم علمی کلمه را نمی‌دهد"

آقای حکمت، تئوریسین عالی‌مقام "حزب کمونیست"، پرآشفته می‌شود که چگونه سازمان جرات کرده یکی از ارکان اصلی تئوری‌های ایشان را نفی کند؟ چگونه این سازمان جرات می‌کند مثلاً ادعا کند که نرخ استثمار در سرمایه‌داری صنعتی پیشرفته ژاپن بیشتر از نرخ استثمار در سرمایه‌داری یک کشور عقب مانده است؟ حتماً باید نماینده "پورژوازی صنعتی" باشد که خیال دارد در صفوف پرولتری "حزب" در انگلستان و در کردستان نفوذ کند! اما، ما به آقای حکمت جز این چه می‌توانیم بگوئیم که "نیروی کار"، "سرمایه"، "ارزش اضافی"، و "نرخ استثمار"، "بارآوری کار" و ... واژه‌هایی نیستند که در بخش مصرف‌کننده مغز حفظ شوند و گاه بیگانه بمشابه تردیان ترقی بسوی مقامات رهبری و برای اظهار فضل، در کنار هم ردیف شوند، بلکه

بیانگر **مقولاتی** هستند که بخش فعال مغز - شعور - از آنها برای تحلیل جهان سرمایه‌داری استفاده می‌کند. آن چه ما در پاره مقوله نرخ استثمار گفتیم نه نوآوری است و نه کشف جدید. ادعائی هم نداریم اما شما که مدعی "گست" از گذشته خط سومی خود هستید، شما که مدعی ارائه "عمیق" تز "نظام سرمایه‌داری وابسته" هستید، فکر نمی‌کنید زمان آن رسیده باشد که از سطح **واژه‌های** مارکسیستی به سطح **مقولات و مفاهیم** مارکسیستی صعود کنید. فکر نمی‌کنید که باید لانه نرم و گرم و راحت‌طلبانه مائویسم را بسوی پام مارکسیسم ترک کنید:

صد بار از این راه بدان خانه برفتید  
 يك بار از آن خانه براین پام برآئید

www.vandadatcommunisti.com

ما در این جا به بررسی عناصر تئوریک "حزب کمونیست" در باره "نظام سرمایه‌داری وابسته" خاتمه می‌دهیم. جمع‌بندی ما اینست که "فوق سود امپریالیستی" امک و "دو رکن اصلی آن" یعنی "نیروی کار ارزان و نرخ بالای استثمار" نه فقط ابزاری کافی برای تبیین "نظام سرمایه‌داری وابسته" نیستند بلکه مبین استفادهٔ پوپولیستی رهبران این جریان از آن اصطلاحات است و مدلی که بر مبنای آن‌ها ساخته‌اند هیچ ربطی به تحلیل علمی - اقتصادی ندارد. مدل اقتصادی امک از جهان سرمایه‌داری آنقدر خام و ساده‌لوحانه و دور از واقعیت است که به اولیه‌ترین سئوالات نیز نمی‌تواند پاسخ دهد. بر اساس این مدل، ژاپن سال‌های ۷۰ - ۱۹۶۰ "بازار تحت سلطه" و "سرمایه‌داری وابسته" بوده است! زیرا که در این دوران هم نیروی کار ژاپن نسبت به اروپا و آمریکا ارزان بوده است و هم بخاطر اتوماسیون و حجم زیاد سرمایه‌گذاری، پارآوری کار و نرخ استثمار بالا بوده است. بنابراین، "دو رکن اصلی" تئوری اقتصادی امک در رابطه با "فوق سود" (یعنی "نیروی کار ارزان" و "نرخ بالای استثمار") وجود داشته است! بدیگر سخن، چون سرمایه‌های درگیر در بازار ژاپن نسبت به متوسط سود جهانی، "فوق سود" تولید می‌کردند، پس "نظام سرمایه‌داری وابسته" در ژاپن حاکم بوده است! (البته امروز نیز سرمایه‌های درگیر در ژاپن، "فوق سود" تولید می‌کنند - علی‌رغم این که قیمت نیروی کار

کشوری در ژاپن با قیمت نیروی کار در اروپا و امریکا تفاوت فاحشی ندارد، اما فعلا به پرکت پارآوری کار، استثمار آنچنان بالاست، که هنوز "فوق سود" تولید می‌شود) و باز بر اساس آن مدل، مزارع کشاورزی جنوب امریکا را باید جزء بازارهای تحت سلطه "نظام سرمایه‌داری وابسته" به حساب آورد! چرا که نیروی کار ارزان در آنجا وجود دارد (در این مزارع، نیروی کار عمده را مکزیکی‌های مهاجر "غیر قانونی" تشکیل می‌دهند که مزدی بسیار کمتر از حد متوسط می‌گیرند)، و نرخ استثمار نیز بالاست و در یک کلام، "دو رکن اصلی" امک برپاست! می‌بینید که مثلا حوزه تولید کشاورزی کالیفرنیا را هم می‌شود در مقوله "نظام سرمایه‌داری وابسته" رده بندی کرد و از این نمونه‌ها چه فراوان می‌توان ارائه داد، مثلا سیسیل ایتالیا، نرماندی فرانسه و غیره و غیره. اما ما در مقابل موارد فوق دچار سرگیجه نمی‌شویم چرا که نرخ سود و یا سود اضافی را پایه تقسیم و شناخت مناسبات سرمایه‌داری جهانی و پایه تعریف "نظام سرمایه‌داری وابسته" قرار نداده و نمی‌دهیم. نرخ‌های سود حوزه‌های متفاوت تولید سرمایه‌داری جهانی در حال نوسانند، نوآوری جدید تکنیکی، باز شدن این یا آن بازار، ادغام افقی یا عمودی بخش‌های مختلف تولیدی، ناموزونی رشد اقتصادی در حوزه‌های مختلف، کم یا زیاد شدن میزان بیکاری و غیره در بازارهای جهان می‌تواند درجه سودآوری بخش‌های مختلف سرمایه را تغییر دهد، و سرمایه‌ها را به حرکت درآورد. بحث ما با نظریه پردازان "حزب کمونیست" بر سر **مشاهدات نیست. مشاهده** این که نیروی کار در بسیاری از کشورهای تحت سلطه یا عقب مانده ارزان است و مشاهده این که فلان حوزه فعالیت سرمایه‌داری سود اضافی تولید می‌کند، نمی‌تواند پایه طرح مدلی شود که در آن، دنیای سرمایه‌داری، با همه پیچیدگی‌هایش، به دو کاسه تقسیم گردد که یک کاسه آن همیشه و مداوما سود اضافی تولید می‌کند و کاسه دیگر سود کمتر! که یک کاسه آن مداوما از نرخ استثمار بالا برخوردار است و کاسه دیگر از نرخ استثمار پائین!! این نوع "تحلیل" که **مشاهدات** را مستقیما تبدیل

به مدل اقتصادی می‌کند، هر قدر هم که لعاب مارکسیستی به آن زده شود، نمی‌تواند خود را از حیطة تحلیل مائوئیستی بیرون برد. ما مشابه این بحث را ۱۰، ۱۵ سال پیش با اسلاف مائوئیست "حزبی" های امروز داشته‌ایم. ما برای آنان توضیح می‌دادیم که نظرات و نوشته‌های مائو تسه دون در سطح توصیف شرایط اجتماعی چین و روشن نمودن زمینه‌های مختلف آن مفید و مورد استفاده است، اما از این مشاهدات توصیفی نمی‌توان ساختارهای تئوریکى چون "مناسبات نیمه فئودال - نیمه مستعمره"، "تئوری تضاد" و یا "تضاد محاصره شهرها از طریق دهات" را استنتاج کرد و نمی‌توان آنها را به ابزار تحلیل جوامع متفاوتی چون ایران، کامبوج، پاراگوئه، ترکیه و غیره مبدل ساخت. متأسفیم که بعد از گذشت ۱۵ - ۱۰ سال باید همان مباحث را با "رهبران حزب کمونیست ایران"، با اخلاف دانشگاه رفته مائوئیست‌های سابق، تکرار کنیم.

## بخش دوم

## از ادعا تا تحلیل مشخص

بخش قبل را صرف بررسی "پایه‌های تئوریک" نظام سرمایه‌داری وابسته "حزب کمونیست کردیم" در این بخش به ادعاهای مشخص نظریه پردازان این جریان در باره اقتصاد جهانی و اقتصاد ایران می‌پردازیم. می‌خواهیم ببینیم که این‌ها در زمینه‌های مختلف، آن جا که پای بررسی و تحلیل مشخص پیش می‌آید، چه در چنته دارند. البته پرداختن به همه مواضع و ادعاهای اینان از حوصله این مقاله خارج است. ما فقط به چند مورد اشاره خواهیم کرد. در همین اشارات خواهیم دید وقتی که این رهبران با آن سلاح کوبنده "تئوریک" شان، با آن درک "دوکاسه‌ای" شان از اقتصاد جهانی، به "شناخت" واقعیت دست می‌زنند چه مضحکه‌ای از درهم گوئی تحویل می‌دهند. این جا دیگر ما فقط با مفاهیم تئوریک روبرو نیستیم، بلکه با کوشش ناشیانه‌ای برای ساده کردن واقعیت‌های جهان، برای جای دادن مکائیزم‌ها و سیستم‌های زنده و مشخص در چهارچوب مدل‌های ساده‌گرایانه، از نوع "دوکاسه‌ای" - کاسه پرملاط، کاسه کم ملاط -، مواجه‌ایم. مدل‌هایی که پیش از آن که برخاسته از واقعیات جهان عینی باشند، انعکاس محدودیت دامنه دید و تفکر، این مدعیان "رهبری اشرناسیونالیسم پرولتری" است.



## الف - امك و صدور سرمایه

ای دوست، از پرسیدن شرم مکن!  
مگذار که با زور، پذیرنده‌ات کنند.  
خود بدنبالش بگرد!  
آنچه را که خود نیاموخته‌ای  
انکار نکن که نمی‌دانی

برتولت پرشت، در ستایش آموختن

همانطور که قبلا دیده‌ایم از نظر تئوریسین‌های این جریان، صدور سرمایه از بازارهای پیشرفته سرمایه‌داری به بازارهای "وابسته"، مشخصه اساسی سرمایه‌داری عصر حاضر است. در این مدل، تمرکز سرمایه در بازارهای پیشرفته و "سودآوری بالا"ی سرمایه در بازارهای "وابسته"، سبب شدت یافتن صدور سرمایه و حرکت سرمایه‌ها از حوزه اول به حوزه دوم می‌گردد. اما امك در تمامی نوشته‌های خود، حتی یکبار، زحمت این را بخود نمی‌دهد که بطور مشخص این صدور سرمایه را، که با توجه به شدت و اهمیتش نمی‌تواند امری مخفی باشد، نشان دهد. تنها "استدلال کوبنده" این جریان در اثبات واقعیت و شدت این

صدور سرمایه بمنظور کسب "فوق سود" در دهه ۸۰ قرن بیستم، "استناد" به لنین درباره سرمایه‌داری در دوره جنگ جهانی اول است. بعبارت دیگر "متد علمی" این دانشمندان، در شناساندن مشخصه "اساسی" سرمایه‌داری عصر حاضر ناگهان خلاصه می‌شود به آوردن نقل قولی از لنین درباره اهمیت صدور سرمایه در ۷۰ سال پیش! همانطور که مسلمانان امروز برای اثبات وجود خدا از محمد و قرآن نقل قول می‌آورند. اما می‌دانیم که عملکرد ایدئولوژیک دین، هر دینی از اسلام گرفته تا "لنینیسم" امک، مومنین را در آن چنان ترکیبی از جذب و رعب فرو می‌برد که احساس شرم و گناه درونی، هر گوشه شك به گفتار ائمه اطهار را فوراً در خود سرکوب می‌کند. بنابراین بنظر غیر محتمل می‌رسد، مومنینی که در صفوف حزب جمع شده‌اند از "رهبران پرولتاریا" یا حتی از خود، سؤالی درباره درستی و نادرستی این امر "مسلم" و "قطعی"، یعنی نحوه صدور سرمایه در شرایط امروز بکنند. اما ما از طرح این سؤال در شرایطی بکلی متفاوت با اوائل قرن بیستم باکی نداریم. شکی نیست که لنین یکی از مشخصات سرمایه‌داری اوائل قرن حاضر را، صدور سرمایه به مستعمرات می‌داند. وی با تحلیل آمار و اطلاعات مربوط به سرمایه‌داری جهانی در اوائل این قرن، به ارائه و اثبات نظر خود می‌پردازد. آمار و اطلاعاتی که امروزه در مورد تحول سرمایه‌داری از جنگ دوم ببعد در دست داریم، نشان دهنده این است که سرمایه‌گذاری در بازارهای پیشرفته و حرکت سرمایه‌ها بین آنها به مراتب بیشتر از گرایش سرمایه‌ها به طرف بازارهای عقب مانده است. برای بررسی این مسئله، ابتداءً به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (Direct Foreign Investment) و سپس به وام‌های پرداخت شده به "کشورهای در حال توسعه" می‌پردازیم.

زمانی که موسسه‌ای بخشی از سرمایه خود را به کشور دیگری منتقل می‌کند (۱۲) و مستقیماً (به تنهایی و یا با شراکت دیگر سرمایه‌های محلی یا خارجی) به فعالیت صنعتی، مالی، تجاری، و غیره

می‌پردازد، سرمایه منتقل شده بعنوان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی محسوب می‌گردد. نمونه آن سرمایه‌گذاری شرکت فرانسوی رنو در اسپانیا، سرمایه‌گذاری مستقیم بانک ژاپنی Nomura در بازارهای آمریکا (خرید و فروش قرصه و سهام) و سرمایه‌گذاری شرکت فرانسوی تفریحی مدیترانه (Club Mediterranee) در آفریقای شمالی، یونان، آمریکای لاتین و غیره است. در تمامی این موارد موسسات مذکور در هدایت برنامه‌های اقتصادی خود دخالت مستقیم دارند، از سود مشخص آن بهره‌مند می‌شوند و ضرر مشخص آن را نیز متحمل می‌گردند. از نظر امک، متوسط نرخ‌های سود کل سرمایه‌های خارجی که در بازارهای عقب‌مانده متمرکز شده‌اند بطور سیستماتیک از متوسط نرخ‌های سود سرمایه‌های متمرکز شده در بازارهای پیشرفته بیشتر بوده است و بهمین دلیل نیز، سرمایه‌ها بطرف بازارهای عقب‌مانده سرازیر می‌شوند. اما، آمار ارائه شده در صفحه بعد (جدول شماره ۱)، برخلاف نظر این جریان، نشان می‌دهد که بین سال‌های ۷۹ - ۱۹۶۰، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای پیشرفته (صدور مستقیم سرمایه به بازارهای پیشرفته) تقریباً دو برابر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بازارهای تحت سلطه بوده است (۶۵٪ نسبت به ۲۵٪) (۱۲).

توجه کنید که نسبت‌های مندرج در این جدول، مربوط به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (سرمایه صادر شده) است. یعنی بطور متوسط فقط ۲۵٪ کل سرمایه‌های صادره، بسوی بازارهای تحت سلطه روانه گردیده است. اگر نسبت سرمایه‌های صادر شده باین بازارها به کل سرمایه به کار انداخته شده در خود بازارهای پیشرفته را در نظر گیریم، نسبت به مراتب کمتری خواهیم داشت. مثلاً حجم کل سرمایه امریکائی در خارج - بدون در نظر گرفتن وام‌های خارجی - برابر ۲۲۳ میلیارد دلار بوده است (آمار سال ۱۹۸۴). توجه کنید که حجم کل سرمایه‌های مستقیم (Direct Investment Position) امریکائی در خارج از مرزهای این کشور، به مراتب از سرمایه‌گذاری مستقیم **مالانه**

جدول شماره ۱

| سال   | کشورهای در حال رشد | کشورهای صنعتی * | جمع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی | نسبت درصد کشورهای در حال رشد |
|-------|--------------------|-----------------|-------------------------------|------------------------------|
| ۱۹۶۰  | ۱۸۰۶               | ۲۱۵۰            | ۲۹۵۶                          | ۴۶                           |
| ۶۱    | ۱۸۲۹               | ۲۸۱۵            | ۴۶۵۴                          | ۲۹                           |
| ۶۲    | ۱۴۶۹               | ۲۷۱۰            | ۴۲۵۹                          | ۳۵                           |
| ۶۳    | ۱۶۵۹               | ۲۸۲۶            | ۴۴۹۵                          | ۲۸                           |
| ۶۴    | ۱۸۱۹               | ۲۴۱۲            | ۵۲۲۱                          | ۳۵                           |
| ۶۵    | ۲۴۸۸               | ۴۲۲۷            | ۶۷۱۵                          | ۳۷                           |
| ۶۶    | ۲۱۵۹               | ۴۵۰۴            | ۶۶۶۲                          | ۳۲                           |
| ۶۷    | ۲۱۰۲               | ۴۷۹۱            | ۶۸۹۴                          | ۳۰                           |
| ۶۸    | ۲۹۰۰               | ۴۷۳۵            | ۷۶۳۵                          | ۳۸                           |
| ۶۹    | ۲۸۰۴               | ۵۹۲۸            | ۸۷۳۲                          | ۳۲                           |
| ۷۰    | ۳۶۸۹               | ۷۵۲۲            | ۱۱۲۱۱                         | ۳۲                           |
| ۷۱    | ۳۳۰۷               | ۷۵۲۲            | ۱۰۸۳۰                         | ۳۱                           |
| ۷۲    | ۴۲۳۴               | ۸۷۰۴            | ۱۲۹۳۶                         | ۳۲                           |
| ۷۳    | ۴۷۱۹               | ۱۱۶۸۸           | ۱۶۴۰۷                         | ۲۹                           |
| ۷۴    | ۱۱۲۲               | ۱۶۶۹۵           | ۱۸۰۸۸                         | ۶                            |
| ۷۵    | ۱۰۴۹۴              | ۱۱۱۵۲           | ۲۱۶۴۲                         | ۴۹                           |
| ۷۶    | ۷۸۲۴               | ۱۰۷۹۱           | ۱۸۶۱۵                         | ۴۲                           |
| ۷۷    | ۹۵۰۰               | ۱۲۸۵۱           | ۲۲۳۵۱                         | ۴۰                           |
| ۷۸    | ۱۱۱۵۴              | ۲۰۹۷۸           | ۲۲۱۳۲                         | ۳۵                           |
| ۷۹    | ۱۳۴۹۱              | ۲۲۰۹۸           | ۳۵۵۸۹                         | ۳۸                           |
| متوسط |                    |                 |                               | ۳۵                           |

\* امریکای شمالی، اروپای غربی، کانادا، استرالیا و ژاپن - واحد: میلیون دلار

خارجی آمریکا بیشتر است. از این ۲۲۲ میلیارد دلار، ۱۷۴ میلیارد دلار آن (۷۵٪) در "کشورهای رشد یافته" و بقیه (۲۵٪) در "کشورهای در حال رشد" متمرکز شده‌اند. در همین سال ۱۹۸۴، بخش استوار سرمایه در آمریکا به میزان ۱۰۶۶ میلیارد دلار بوده است (۱۴). حتی اگر بخش متغیر سرمایه و آن بخش از سرمایه ثابت را که بصورت مواد اولیه در آمریکا مصرف می‌شود در نظر بگیریم، یعنی کل سرمایه‌گذاری سالانه را برابر سرمایه استوار فرض کنیم (۱۵)، باز نسبت کل سرمایه‌های که مستقیماً در "کشورهای در حال توسعه" متمرکز شده‌اند به افزایش سالانه سرمایه‌گذاری در خود آمریکا، حدود ۵٪ می‌شود. یعنی کمتر از یک بیستم.

در مورد وام‌های خارجی "کشورهای در حال توسعه"، قبل از بررسی آماری لازم است نکته‌ای را تذکر دهیم. از وام‌های کوتاه مدت که بیشتر برای رتق و فتق پرداخت‌های تجارتي بکار می‌برند که بگذریم، وام‌های متوسط‌المدت و دراز مدت خارجی، شکل عمده سرمایه‌گذاری مالی در کشورهای عقب مانده را تشکیل می‌دهد. یکی از تفاوت‌های عمده این سرمایه‌گذاری با سرمایه‌گذاری مستقیم قبل از اشاره شده در این است که، موسسات وام دهنده، عموماً کنترل مستقیمی بر فعالیت اقتصادی مورد مصرف این وام‌ها ندارند. البته در بسیاری از موارد بانک‌ها سعی می‌کنند که با گرفتن تضمین‌های دولتی و تضمین‌های موسسات بین‌المللی (از قبیل صندوق بین‌المللی پول) با مطالعه دقیق طرح‌های اقتصادی و یا گروه‌گرفتن بخشی از متعلقات وام گیرنده، پس گرفتن اصل و فرع را تامین کنند. نرخ سود این سرمایه‌گذاری مالی رابطه مستقیمی با نرخ سود فعالیت اقتصادی حاصل از آن، توسط وام گیرنده ندارد. یعنی تا زمانی که وام گیرنده ورشکست نشود، وام دهنده نرخ بهره از پیش تعیین شده (نرخ بهره ثابت و یا نرخ بهره متغیر بر مبنای یکی از نرخ‌های بهره متداول بین‌المللی همچون LIBOR و یا USTB) را دریافت می‌کند (۱۶). البته زمانی که بخش قابل

توجهی از اصل و فرع سرمایه به خطر افتد و وام دهنده قادر به پرداخت آنها نباشد (موقعیت کنونی بسیاری از کشورهای امریکای لاتین، مصر و غیره) نرخ سود متحقق شده این سرمایه‌های مالی عملاً به زیر نرخ سود متوسط - لاقبل در بخش سرمایه‌گذاری مالی بین‌المللی - سقوط می‌کند.

با توجه به نکته فوق ابتدا به اعتبارات بین‌المللی (خارجی) سالانه پردازیم که بانک‌ها برای کشورهای صنعتی پیشرفته، کشورهای در حال توسعه، بلوک شرق و سازمان‌های بین‌المللی باز کرده‌اند:

### جدول شماره ۲

تعهدات اعتباری جدید متوسط و دراز مدت  
بین‌المللی بانک‌ها به کشورها - (میلیون دلار) (۱۷)

| ۱۹۸۴       | ۱۹۸۳  | ۱۹۸۲   | ۱۹۸۱   |                                    |
|------------|-------|--------|--------|------------------------------------|
| (نیمه اول) |       |        |        |                                    |
| ۴۷۴۴۲      | ۴۰۳۲۵ | ۵۴۷۱۹  | ۹۱۲۵۶  | ۱- کشورهای صنعتی پیشرفته (غرب)     |
| ۷۲۹        | ۴۳۶   | ۲۲۲    | ۷۰۰    | ۲- کشورهای بلوک شرق                |
| ۱۹۰۶۱      | ۲۵۷۷۰ | ۴۶۵۸۶  | ۵۴۶۶۳  | ۳- کشورهای در حال توسعه            |
| ۹۳۰        | ۲۸۹۶  | ۱۸۷۲   | ۱۱۲۶   | ۴- سازمان‌های بین‌المللی و غیره    |
| ۶۹۱۵۳      | ۸۰۴۲۷ | ۱۰۳۳۹۹ | ۱۴۷۷۴۵ | ۵- جمع                             |
| %۷۰        | %۷۰   | %۵۳    | %۶۲    | ۶- کشورهای صنعتی نسبت به کل        |
| %۲۸        | %۲۸   | %۴۵    | %۳۷    | ۷- کشورهای در حال توسعه نسبت به کل |

ارقام این تعهدات اعتباری، یعنی اعتبارات متوسط و دراز مدتی که برای هر گروه از کشورهای فوق باز شده‌اند، بیانشگر تمایل به سرمایه‌گذاری بین‌المللی ("صدور سرمایه مالی") در بازارهای فوق است. یزبان دیگر، این ارقام، درجه "عرضه" سرمایه مالی بین‌المللی را به هر

يك از بازارهای فوق نشان می‌دهد. لازم به تاکید نیست که طبق جدول شماره ۲، این عرضه سرمایه‌گذاری‌های خارجی به بازارهای پیشرفته بیشتر از بازارهای عقب مانده است. توجه کنید که این آمار مربوط به اعتبارات جدید سالانه است. اگر حجم کل وام‌های خارجی - و نه اعتبارات سالانه - کشورهای در حال توسعه را با حجم کل وام‌های خارجی کشورهای صنعتی رشد یافته و حجم کل وام‌های خارجی در جهان مقایسه کنیم، تصویر دقیق‌تری بدست می‌آوریم. چه برای درک این که وام‌های بین‌المللی (خارجی) در چه بازارهایی متمرکز شده باید حجم کل سالیانه این وام‌ها را در نظر گرفت و نه فقط تغییرات سالیانه آنها را. جدول زیر کل بدهی خارجی هر یک از گروه کشورها در آخر سال‌های ۸۱، ۸۲ و ۸۳ را نشان می‌دهد:

### جدول شماره ۲

بدهی بانک‌ها و موسسات غیر بانکی به بانک‌های خارجی  
میلیارد دلار (۱۸)

| ۱۹۸۳     | ۱۹۸۲     | ۱۹۸۱     |                                  |
|----------|----------|----------|----------------------------------|
| (دسامبر) | (دسامبر) | (دسامبر) |                                  |
| ۱۴۸۳     | ۱۴۳۵     | ۱۳۵۲     | ۱- کشورهای صنعتی پیشرفته غربی    |
| ۳۵۳      | ۳۴۵      | ۳۲۵      | ۲- مراکز دریائی (۱۹)             |
| ۴۱       | ۴۵       | ۴۸       | ۳- بلوک شرق                      |
| ۵۱۹      | ۴۹۷      | ۴۵۴      | ۴- کشورهای در حال توسعه          |
| ۱۳۷      | ۱۳۴      | ۱۶۱      | ۵- سازمان‌های بین‌المللی و ...   |
| ۲۵۳۳     | ۲۴۵۶     | ۲۳۴۰     | ۶- جمع                           |
| %۶۳      | %۵۸      | %۵۳      | ۷- نسبت کشورهای صنعتی غربی به کل |
| %۲۲      | %۲۰      | %۱۸      | ۸- نسبت کشورهای در حال توسعه     |

جدول شماره ۳، نشان می‌دهد که بدهی خارجی کشورهای صنعتی بیش از ۲۰۵ برابر وام‌های خارجی کشورهای در حال توسعه است. بدین ترتیب، روشن می‌شود که هم عرضه سالیانه وام‌های خارجی به بازارهای پیشرفته در مقام مقایسه با عرضه سالیانه آن‌ها به "کشورهای در حال توسعه" بیشتر است و هم حجم مطلق وام‌های خارجی به این بازارها، در مقام مقایسه با وام‌های خارجی به "کشورهای در حال توسعه" (۲۰)۰.

در بررسی بالا، هیچ نشانه‌ای از آن شدت صدور سرمایه از بازارهای پیشرفته به طرف بازارهای عقب مانده (که بنظر امك آنقدر مهم است، که این صدور سرمایه را تبدیل به مشخصه سیستمی سرمایه‌داری جهانی در عصر حاضر کرده است) به چشم نمی‌خورد. بنابراین بنظر می‌رسد که این ادعا که مشخصه سیستمی سرمایه‌داری جهانی در عصر حاضر، صدور سرمایه از بازارهای پیشرفته به طرف بازارهای تحت سلطه است، بیش از آن که از تحلیل، منطق، استدلال و آمار برخیزد، از اعتقاد لایزال و مذهبی نظریه پردازان این جریان نشأت گرفته است. البته ما معتقد نیستیم که سطح نسبتا نازل صدور سرمایه در حال حاضر به بازارهای تحت سلطه، مشخصه سیستمی و دورانی سرمایه‌داریست. خیر، همانطوری که در قبل توضیح داده‌ایم بر پایه شرایط، صدور سرمایه بکشورهای تحت سلطه می‌تواند شدت یا تخفیف یابد. تشدید یا تخفیف صدور سرمایه مشخصه ماهوی سیستم سرمایه‌داری نیست بلکه خود حاصل عملکرد پارامترهای درونی این سیستم است. پیش بینی گرایش صدور سرمایه در سال‌های آینده احتیاج به مطالعه دقیق آمار، ارقام اقتصادی، احتمال بحران‌ها و همچنین سیاست اقتصادی دولت‌ها و موسسه‌های بزرگ اقتصادی دارد، و نمی‌تواند بر پایه مدل‌های ساده گرایانه و مغلوط و یا بر اساس آمار و اطلاعات مربوط به ۷۰ سال پیش تعیین گردد.



بهرحال ما از رهبران "حزب کمونیست" مصرأ می‌خواهیم تا تکلیف خود را با آیه "صدور سرمایه" روشن کنند. اگر آمار و اطلاعات ارائه شده در صفحات قبل را بصرف این که از "منابع امپریالیستی" می‌آیند، قبول ندارید، در این صورت بهتر است آمار و اطلاعات "پرولتری" خود را، که حتما در مرکز آمار مکتب خانه حزبی در دهات کردستان جمع آوری کرده‌اید، ارائه دهید.

امك و سرازير شدن سرمايه‌ها به ايران  
چگونه قيل نمونه‌ای غير "كلاسيك" از قورباغه است!

[www.vahdatcommunisti.com](http://www.vahdatcommunisti.com)

خوشباوری است اگر لحظه‌ای تصور کنیم که آمار و اطلاعات فوق، حتی اگر مورد توافق امك باشد، بتوانند فراتر از دید مذهبی این جریان عمل کنند. دید مذهبی در عین حال از پویایی خاصی برخوردار است، پویایی که نه در خدمت تعمیق شناخت مسائل، بلکه در توجیه و توضیح پدیده‌ها، در خدمت حفظ چارچوب مذهب عمل می‌کند، و در این راه، خلاقیت فراوانی از خود نشان می‌دهد. بخش وسیعی از آثار فرمیست‌های مذهبی چون شریعتی، بازرگان و همچنین مجاهدین قبل از انقلاب، صرف توضیح مسائل مختلف

امروز در آئینه گذشته، در جهت حفظ استخوانبندی دینی می‌شد. امك نیز در تحلیل مشخصات سرمایه‌داری ایران همواره سعی کرده است که آمارها و پدیده‌های جدید را با مدل "صدور سرمایه" خود "انطباق" دهد. بنظر می‌رسد آنچه مهم است نه شناخت مشخصات اقتصادی ایران، قبل و بعد از انقلاب، بلکه حفظ آیه مقدس "صدور سرمایه" است! و باید اعتراف کرد که امك در این راه خلایقیت و در واقع بند بازی‌های حیرت‌آوری از خود نشان می‌دهد: مفاهیم دگرگونه می‌گردند، سرمایه، ثروت و قدرت خرید یکی گرفته می‌شود، درآمد نفت نیز همان صدور سرمایه فرض می‌گردد، هم دولت شاه و هم رژیم خمینی "دولت‌های دست نشانده" امپریالیست‌هایند که هر ساله مقادیری ارزش اضافی از اینان "تحویل گرفته" و در بازارهای داخلی ایران به حرکت می‌آورند و غیره. البته هر جا که عرصه قافیه درهم گوئی تنگ می‌گردد، رهبران تشر می‌زنند که "حجابی از روابط حقوقی بر واقعیات موجود در ایران پرده ستر افکنده است"، خلاصه، فضولی موقوف! کلی از این فعل و اشغالات صدور سرمایه در پشت پرده انجام می‌شود، و شما آدم‌های دانشگاه شرفته که از پشت پرده خبر ندارید!

\*\*\*

علی‌رغم این توپ و تشرها، با اجازه رهبران به پشت این پرده نظری بیندازیم و بکوشیم که در حد توان خود از اسرار نهانی "سرازیر شدن" سرمایه به ایران شاه و خمینی سر در پیآوریم.

امک در برخورد مشخص به جامعه ایران از زاویه صدور سرمایه با دو واقعیت روبرو می‌شود: یکی این که سهم سرمایه گذاری مستقیم خارجی در ایران بسیار کم است، دوم این که بخش اعظم درآمد دولت از فروش نفت به خارج حاصل می‌شود و بودجه هزینه‌های جاری و عمرانی و سرمایه‌گذاری‌های دولت بر این درآمد متکی است. امک بجای این که به تحلیل مشخص این دو واقعیت بپردازد، تمام سعی خود را صرف این می‌کند که آن واقعیت‌ها را با تئوری صدور سرمایه "انطباق" دهد و برای رسیدن به این هدف، مستقیم‌ترین راه را انتخاب می‌کند: درآمد نفتی دولت جای سرمایه صادر شده به ایران را می‌گیرد، درآمدی که بزعم امک سرمایه‌داران جهانی به دولت دست نشانده خود در ایران تحویل می‌دهند تا به مباشرت از طرف آنان بکار اندازد. عملکرد درآمد دولت نیز معادل عملکرد سرمایه انحصاری جهانی در بازار ایران می‌گردد. البته این "تحلیل" از اقتصاد ایران، هم دوران شاه و هم دوران خمینی را در بر می‌گیرد. البته برای این که این "تحلیل" بتواند استوار بماند لازم است که معنا و مفهوم "صدور سرمایه"، "سرمایه"، "اجاره تفاضلی" و غیره به میل تئوریسین‌های این جریان تغییر یابد.

امک، "تحلیل" خود را با اذعان به ناچیز بودن سهم سرمایه‌گذاری در ایران آغاز می‌کند:

"شک نیست که از این نقطه نظر شرایط خاص ایران مورد کلاسیک صدور سرمایه را به ذهن نمی‌آورد. صدور مستقیم سرمایه خارجی سهم ناچیزی از کل سرمایه‌گذاری در بازار داخلی را تشکیل می‌دهد (۷ - ۵٪)، اما این صرفاً ظاهر مسئله است" ("نظری به تئوری ..."، صفحه ۸۶، تاکید از ماست).

پس روشن شد که جامعه ایران به مورد غیر کلاسیک صدور سرمایه نزدیک است، و به هر حال از مورد کلاسیک - که در آن صدور مستقیم سرمایه خارجی نقش تعیین کننده‌ای دارد - دور است. همانطور که اخیراً ملامهای ایران کشف کرده‌اند که ماهی بدون فلسِ اوژن برون شوع غیر کلاسیک ماهی فلس‌دار است، یعنی ظاهراً فلس ندارد! اما پشت پرده فلس دارد و حلال است! رهبران حزبی ما هم در توضیح این مورد غیر کلاسیک اینطور ادامه می‌دهند:

"در حقیقت برای آشکار شدن حرکت سرمایه انحصاری در بازار داخلی ایران، می‌باید به عملکرد اقتصادی دولت دقیق شد. بعبارت دیگر آنچه که باید در مورد مشخص ایران مد نظر باشد نه صرفاً سنجش نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بلکه تحلیل منشاء و عملکرد سرمایه دولتی است" (همانجا، صفحات ۸۷ - ۸۶، تاکیدها از ماست).

در توضیح منشاء سرمایه دولتی و اثبات یگانگی آن با منشاء و عملکرد سرمایه خارجی، امک، اول "انقلابی" در مفهوم "اجاره تفاضلی" می‌کند، و بعد "درآمد"، "ثروت" و "سرمایه" را در منطق خود یگانه می‌انگارد.

نقل قول طولانی زیر از این نظر گویاست:

"منشاء سرمایه دولتی کجاست؟ منشاء اصلی سرمایه‌گذاری‌های دولتی، یعنی آن مقدار معین از ارزش که پومپله دولت تملك شده و به سرمایه بدل می‌گردد، بی تردید درآمد نفت است. اما این درآمد خود از کجا حاصل می‌گردد؟ درآمد دولت از صنعت نفت در واقع سهم دولت ایران، بمثابه مالك انحصاری منابع نفتی در ایران از کل ارزش اضافه‌ای است که صنعت نفت ایران نصیب مالکان و سائل تولید در این بخش می‌کند. اما آنچه که در این خصوص باید تاکید کرد این واقعیت است که حجم کل این ارزش اضافه تماماً حاصل استثمار ۴۰/۰۰۰ - ۳۵ کارگر صنعت نفت ایران، نیست. بلکه بخش قابل ملاحظه آن "اجاره تفاضلی" ای است که از بابت پائین بودن هزینه تولید در ایران

به نسبت هزینه متوسط تولید هر بشکه نفت در جهان به جیب مالکان انحصاری این شرائط مساعد تولید سرازیر می‌شود.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر ارزش اضافی که عاید مالکان وسائل تولید در صنعت نفت ایران (شرکت‌های نفتی و دولت ایران) می‌گردد از نظر تئوریک به دو بخش تقسیم می‌شود. ۱- سود سرمایه (شامل فوق سود ناشی از استفاده سرمایه از نیروی کار ارزان کارگران نفت) و ۲- اجاره تفاضلی، (تفاوت میان هزینه تولید در ایران با هزینه تولید متوسط در جهان). علت وجود اجاره تفاضلی، همانا مالکیت انحصاری دولت ایران (و یا حق استخراج انحصاری‌ایکه به شرکت‌های نفتی در ایران تفویض می‌گردد) بر منابع نفتی ایران است (در غیاب این مالکیت و یا حق استخراج انحصاری، سرمایه‌های مختلف می‌توانستند بی هیچ مانعی به تولید مواد نفتی در ایران بپردازند که در این صورت: این از یکسو هزینه متوسط تولید هر بشکه نفت در سطح جهانی را کاهش می‌داد و از سوی دیگر باعث افزایش هزینه تولید هر بشکه نفت در ایران می‌گردید. باین ترتیب حرکت آزادانه سرمایه‌ها، اختلاف موجود میان هزینه تولید و هزینه متوسط تولید در جهان را از میان برده و اجاره تفاضلی را به صفر می‌رساند). نکته مهم این جا است که این درآمد در ایران تحصیل نشده بلکه به ایران سرازیر گشته است. درآمدی که همانطور که پایین‌تر اشاره خواهیم کرد به مبنای استثمرات نیروی کار ارزان کارگران بخش‌های تولیدی دیگر تبدیل می‌گردد. از نظر تئوریک مقدار این درآمد (۰۰۰) در محدوده کل اجاره تفاضلی صنعت نفت ایران نوسان می‌کند و در هر مقطع بر مبنای چانه زدن‌های دولت ایران با شرکت‌های نفتی تعیین می‌گردد. حداکثر این مقدار از نظر تئوریک برابر کل اجاره تفاضلی‌ای است که صنعت نفت ایران بنا بر پائین بودن هزینه تولید از آن بهره‌مند می‌گردد.

پس سرمایه دولتی از نقطه نظر منشاء اعیانست با سرمایه خارجی تفاوتی نمی‌کند" (همانجا، صفحات ۸۸ - ۸۷، بجز تاکیدیاتی که با یک خط زیر آن مشخص شده‌اند، بقیه از ماست).

ابتدا به "انقلاب" امک در مفهوم اجاره تفاضلی بپردازیم که حیف است مارکسیست‌های جهان از آن غافل باشند. تا آنجا که به تکرار این

واقعیت مربوط می‌شود که بخش عمده درآمد نفتی ایران مبتنی بر اجاره تفاضلی ( Differential Rent ) است. شاگرد مدرسه‌های ما درس خود را خوب حفظ کرده‌اند، اما زمانی که پای تحلیل این اجاره تفاضلی یعنی پای درک مفاهیم پیش می‌آید، زمانی که باید استدلال کرد و شعور - و نه صرفاً حافظه - را بکار انداخت، با آن چنان سطح نازلی از سواد و فهم روبرو می‌شویم که تصور ناپذیر است.

دوستان گرامی، شاگرد اول‌های محترم، استادان اقتصاد مکتب خانه‌های حزبی، برخلاف نظر شما مالکیت انحصاری دولت ایران، علت وجود "اجاره تفاضلی" نیست. در آمریکا نیز که مالکیت چاه‌های نفت در انحصار دولت نیست، اجاره تفاضلی وجود دارد. مالکین چاه‌های نفتی که بازدهی آن‌ها بالاست، از اجاره تفاضلی بهره‌مند می‌گردند. بنظر می‌رسد که نظرات مارکس را در باره "اجاره تفاضلی" آنچنان با عجله حفظ کرده‌اید و یا از آنچنان منابع دست دوم و مغلوطنی گرفته‌اید که متوجه نشده‌اید، او در بحث مربوط به اجاره تفاضلی (فصل ۲۸، جلد سوم سرمایه) واژه‌های انحصار Monopoly و انحصاری Monopoly را در مورد "نیروی طبیعی" بکار می‌برد (۲۱). وی این مسئله را مطرح می‌کند که مالکیت زمین، انحصار استفاده از شرایط طبیعی آن قطعه زمین را به مالک تفویض می‌کند. مهم نیست که مالک زمین فقط دولت باشد یا صدها مالک دیگر. در ایران - و همچنین در بسیاری از کشورهای دیگر -، منابع طبیعی و در واقع زمین‌هایی که منابع خاص طبیعی (نفت، ذغال سنگ، سنگ آهن و غیره) در آن‌ها یافت می‌شوند، "ملی" اعلام شده‌اند و نتیجتاً دولت مالک منحصر بفرد آنهاست و مالکیت انحصاری آن‌ها را در اختیار دارد. در برخی دیگر از ممالک (مثلاً ایالات متحده)، انحصار مالکیت این اراضی به دولت تعلق ندارد، هر کسی می‌تواند به خرید و فروش این اراضی دست زند و از منابع موجود در آن‌ها استفاده کند. در ایران، شرایط طبیعی منابع نفتی (بالا بودن فشار چاه‌های نفت) موجب بالا بودن بازدهی چاه‌های نفت نسبت به

بازدهی در سطح جهان، خود موجب پائین بودن قیمت تولید نفت این کشور نسبت به قیمت متوسط تولید جهانی است (۲۲). اضافه سودی که ناشی از این تفاوت است، مبنای آن اجازه تفاضلی است که به مالك این شرایط مناسب تولید تعلق می‌گیرد. مارکس در این مورد بسیار صریح سخن می‌گوید:

"... مالکیت خصوصی آبشارپخودی خود هیچ نقشی در خلق آن بخش از ارزش اضافی (سود) و نتیجتاً در قیمت کالا بطور عام - کالائی که با استفاده از آبشار تولید شده است - ندارد. حتی اگر مالکیت ارضی وجود نمی‌داشت، این اضافه سود وجود می‌داشت. مثلاً، اگر زمین دارای آبشار بعنوان زمین متروکه (Unclaimed Land) مورد استفاده تولید کننده صنعتی قرار می‌گرفت. بنابراین مالکیت ارضی خالق آن بخش از ارزشی نیست که تبدیل به اضافه سود می‌شود، بلکه فقط مالك، صاحب آبشار، را قادر می‌سازد که این اضافه سود را از جیب تولید کننده صنعتی، به جیب خود منتقل کند. این ((مالکیت)) نه علت خلق این اضافه سود، بلکه علت تغییر شکل آن به بهره مالکانه و نتیجتاً علت تصاحب این بخش سود، یا قیمت کالا توسط مالك زمین یا آبشار است" (سرمایه، جلد سوم، فصل ۳۸، صفحه ۶۴۷، تأکیدها و واژه داخل دو پرانتز از ماست).

پس روشن شد که مالکیت و نه مالکیت انحصاری دولتی، علت تصاحب اضافه سود ناشی از شرایط مناسب تولید می‌باشد. درک التقاطی تکوین‌سین‌های امک از رابطه مالکیت انحصاری دولتی و اجازه تفاضلی البته در حد يك اعلان موضع غلط باقی نمانده و این ادعای مشعشعانه را نیز بدنبال دارد که گویا در غیاب مالکیت انحصاری دولت بر منابع نفتی، رقابت آزاد سرمایه‌های مختلف در ایران باعث افزایش هزینه تولید در ایران و به صفر رسیدن اجازه تفاضلی می‌گردد!! دوستان گرامی، نقل قولی که از مارکس آوردیم به کنار، بخود زحمت دهید توجهی به جدول زیر که تولید متوسط هر چاه نفت را در اواخر سال‌های ۶۰ نشان می‌دهد، بکنید (۲۲):



جدول شماره ۴  
تولید متوسط روزانه هر چاه  
نفت

| کشور         | مقدار بر حسب بشکه |
|--------------|-------------------|
| ایران        | ۱۱۸۳۸             |
| کویت         | ۴۶۶۵              |
| لیبی         | ۲۹۸۵              |
| ونزوئلا      | ۳۰۱               |
| اندونزی      | ۲۴۸               |
| شوروی        | ۹۹                |
| ایالات متحده | ۱۷                |
| متوسط جهان   | ۵۶                |

ملاحظه می‌فرمائید که تولید چاه‌های نفت ایران در اواخر سال‌های ۶۰ (مثلاً در سال‌های ۷۰ - ۶۸) بطور متوسط ۷۰۰ بار بیشتر از آمریکا و ۲۰۰ بار بیشتر از متوسط جهانی بوده است. و البته این ربطی به نوع مالکیت، انحصاری و یا غیر انحصاری منابع نفتی ندارد. یعنی اگر در اوایل سال‌های ۷۰، مالکیت انحصاری دولت لغو می‌گردید، سرمایه‌های خصوصی مورد توجه امک نیز با همین ساختار تولیدی (Production Structure) روبرو می‌شدند (۲۴)، و در نتیجه بهای تولیدشان در ایران مثلاً به مراتب کمتر از غرب می‌بود. رقابت بین این سرمایه‌ها بر سر اجاره و یا خرید مناطق نفت خیز از مالکین غیرانحصاری در می‌گرفت، و حاصل این رقابت، پرداخت اجاره بهایی بود کم و بیش متناسب با تفاوت قیمت تولید در منطقه مربوطه با متوسط قیمت تولید جهانی (البته ما در اینجا بخاطر ساده کردن بحث، به

تفاوت مرغوبیت، انواع نفتها، مسئله نزدیک بودن به بازارهای فروش و غیره که هر کدام در تعیین این اجاره بها نقش دارند، نپرداخته‌ایم) یعنی متناسب با اجاره تفاضلی. بنابراین، برخلاف تصور نادرست امک، در شرایطی که مالکیت منابع نفتی دولتی نباشد (غیر انحصاری باشد) اجاره تفاضلی به صفر نمی‌رسد، فقط بجای این که به مالک انحصاری تعلق گیرد، بین صدها مالک، هر یک به فراخور سطح تولید و کیفیت محصول و میزان بازدهی آن، تقسیم می‌گردد (۲۵). اجاره تفاضلی به صفر نمی‌رسد، حتی اگر مالکیت غیر انحصاری شود. نکته جالب این که تئوریسین‌های امک در زیرنویس همان بخش (صفحه ۸۷) که چنین تئوری‌های درخشانی در آن درباره اجاره تفاضلی ارائه داده‌اند به دیگران توصیه می‌کنند که "برای تعریف و توضیح تئوریک مقوله "اجاره تفاضلی" رجوع کنید به سرمایه، جلد سوم، فصل‌های ۴۲ - ۳۸"! اما بنظر می‌رسد که دانشمندان ما فقط به تیتراهای فصول ۲۸ تا ۴۲ جلد سوم سرمایه نظری اداخته‌اند، چرا که برای هر دانشجوی متوسطی - چه برسد به این استادان ممتاز - که زحمت خواندن این شش فصل را بخود داده و به آن‌ها اندیشیده باشد، چنین هذیان‌هایی در باره "اجاره تفاضلی" تحویل نمی‌دهد.

اما تمامی این بند بازی تئوریک درباره "اجاره تفاضلی" به تذکر این "نکته مهم" منجر می‌شود که:

"نکته مهم اینجاست که این درآمد در ایران تحصیل شده بلکه به ایران سرازیر گشته است"

و سپس نتیجه می‌گیرد که:

"پس سرمایه دولتی از نقطه نظر منشاء انباشت با سرمایه خارجی تفاوتی نمی‌کند"

واقعا دست مریزاد باین استدلال. همانطور که قبلا مفصلا توضیح داده‌ایم، این درآمد نفتی متکی بر پارآوری نیروی کار در صنایع نفتی ایران و این پارآوری بالا، بنوبه خود، محصول شرایط تولید نفت در ایران، در قیاس با دیگر نقاط جهان است. در نتیجه، آن اضافه سود که تبدیل به درآمد نفتی می‌شود منشاء در پروسه تولید ارزش در صنایع نفت ایران دارد. باین گفته مارکس توجه کنید:

"... ثالثا، نیروی طبیعی منشاء اضافه سود نبوده، بلکه فقط پایه طبیعی آن است، پایه‌ای طبیعی که پارآوری کار را بطور استثنائی افزایش می‌دهد. همانطوری که ارزش مصرف نه علت ارزش مبادله بلکه حامل ((پایه)) آنست. اگر همان ارزش مصرف می‌توانست بدون ((مصرف نیروی)) کار تولید شود، نمی‌توانست دارای ارزش مبادله باشد، اگر چه همان ارزش مصرف، مفید بودن طبیعی‌اش را، حفظ می‌کرد" (جلد سوم کاپیتال، فصل ۲۸، صفحه ۶۴۷، تاکیدها و عبارت داخل دو پرانتز از ماست).

در نتیجه، این درآمد، برخلاف ادعای شما نه ارزش "سرازیر" شده به ایران، بلکه ارزش مبادله تولید شده توسط نیروی کار - با پارآوری استثنائی - در ایران است. این ارزش اما در بازار جهانی به تحقق در می‌آید، جایی که نفت بعنوان کالا به فروش می‌رسد، خریداران نفت (مصرف کنندگان مستقیم، کمپانی‌های واسطه، مجتمع‌های شیمیائی و غیره) بهائی را معادل ارزش مبادله نفت می‌پردازند که بعد از کسر هزینه‌های تولید در حمل و نقل، بیمه، سود واسطه‌های مختلف، باقیمانده به درآمد دولت ایران تبدیل می‌گردد. با توجه به آنچه که گذشت این ادعا که درآمد مورد بحث در ایران تحصیل نشده، و به آن سرازیر گردیده است در واقع مبین دید ساده‌گرایانه‌ایست که پروسه تولید و مبادله را به پروسه مبادله تقلیل می‌دهد و این را مولد ارزش و شکل پولی آن - درآمد - می‌داند. بنظر می‌رسد این جریان شدیداً در محدوده دید جغرافیائی ("داخلی - خارجی") گیر کرده است:

به صرف این که مبادله کالای نفت با خارجیان انجام می‌گیرد و خریداران آن هموطن نیستند، پس منشاء این درآمد خارجی می‌شود! و البته از آنجا که "سرمایه خارجی" هم از بیرون مرز وارد می‌گردد و بر ارزشهای اندوخته در خارج از مرز استوار است، پس هم درآمد دولتی، هم سرمایه دولتی و هم سرمایه خارجی هر سه يك منشاء دارند!

این را نیز به دوستان "حزبی" توضیح دهیم که در مناسبات سرمایه‌داری جهانی کمتر صنعتی به گستردگی صنایع نفت را می‌توان یافت که بخش اعظم تولیدات خود را در بازار جهانی مبادله نکند. اکثر موسسات بزرگ صنعتی علی‌رغم این که ممکن است تولید خود را در يك یا چند کشور (یا منطقه) متمرکز کنند، مبادله کالاهایشان - چه کالاهای مورد مصرف در پروسه تولید و چه کالاهای تولید شده - را در بازار جهانی انجام می‌دهند. بنابراین فروش کالاهای وطنی در خارج از مرزهای کشور، دلیل یگانگی منشاء درآمد حاصله از آن با سرمایه‌خارجی نیست، زمانی که از سرمایه خارجی صحبت می‌شود، بدین معنا نیست که صاحب سرمایه پاسپورتش خارجی و چشمش آبی و مویش بور است، بلکه سرمایه بدین اعتبار "خارجی" است که پروسه گردش و انباشت آن تا حدود زیادی مستقل از بازار داخلی ایران جریان دارد. طبیعتاً این استقلال مطلق نیست زیرا که سرمایه‌داری يك سیستم جهانی است و بازار داخلی نیز ادغام شده در بازار جهانی. سرمایه خارجی عمدتاً - و نه لزوماً کاملاً - برپایه پروسه تولید و مبادله‌ای انباشت شده که تا حدود زیادی (تا آن جا که جهانی بودن سرمایه اجازه می‌دهد) مستقل از بازار ایران است، و زمینه آن از نظر تولید انواع کالا و ارائه خدمات بسیار گسترده می‌باشد (به گستردگی بازار جهانی). در صورتی که پایه درآمد دولتی ایران، اجازه تفاضلی، در يك پروسه تولیدی خاص (صنعت نفت) در ایران، و مبادله کالا در بازار جهانی ایجاد شده است. بنابراین یکی دانستن منشاء انباشت سرمایه خارجی با منشاء درآمد نفتی دولت ایران بمثابة یکی پنداشتن فیل و

قورباغه است، به صرف این که هر دو جان دارند و نفس می‌کشند!

کوشش بعدی امک در "اثبات" این قضیه است که "دولت دست نشانده" سرمایه‌های امپریالیستی، درآمد نفتی را در خدمت انباشت این سرمایه‌ها بکار می‌اندازد، و از این نظر صدور سرمایه اهمیت و ضرورت خود را از دست می‌دهد:

"...طبیعی است که در شرایطی که سرمایه‌های امپریالیستی هر ساله مقادیر قابل ملاحظه‌ای از ارزش اضافه تولید شده در بازار جهانی را بصورت اجاره تفاضلی تحویل دولت دست نشانده خود در ایران می‌دهند، صدور مستقیم سرمایه اهمیت خود (و ضرورت خود) را از دست می‌دهد و دولت وابسته وظیفه ایفای این نقش - یعنی به گردش در آوردن این درآمد در بازار داخلی در خدمت انباشت سرمایه انحصاری - را خود به عهده می‌گیرد" (همانجا، صفحه ۸۹، تاکیدها از ماست) \*

بنظر می‌رسد که در هر بحث اقتصادی با امک باید از الفبا، از اصول اولیه شروع کنیم: دوستان، انباشت سرمایه که صدور مستقیم سرمایه، اهمیت (و ضرورت خود) را از آن کسب می‌کند یک مقوله است، و "بگردش در آوردن در آمد در خدمت به انباشت سرمایه" مقوله دیگر. این دو مقوله مفاهیم متفاوتی دارند و نمی‌توانند جایگزین یک دیگر شوند. بیشتر توضیح می‌دهیم: دولت بورژوازی و دم دستگاہ‌های عریض و طویل آن در خدمت سرمایه و در خدمت انباشت سرمایه‌اند. بدین معنا که شرایط سرمایه‌گذاری را تسهیل می‌کنند و امکان سودآوری آن را افزایش می‌دهند: بخش وسیعی از مخارج زیرساختی (همچون راه آهن، جاده، ارتباطات و غیره) را به عهده می‌گیرند، مخارج و مسئولیت تولید کادر فنی را به عهده می‌گیرند و نظایر این‌ها. البته این‌ها خاص دولت ایران نیست بلکه اکثر دولت‌های بورژوازی به درجات مختلف چنین تسهیلاتی را فراهم می‌کنند. همه این تسهیلات در خدمت سرمایه فراهم می‌آید تا سرمایه بتواند در پروسه تولید، نیروی کار را استثمار

کند. سودآور شود. خود را بازتولید کند و گسترش دهد. اما هدف "سرمایه انحصاری"، "سرمایه امپریالیستی"، "سرمایه صادر شده" در یک کلام سرمایه، خدمت به ایجاد شرایط انباشت نیست، بلکه خود انباشت است. "صدور مستقیم سرمایه" اساساً دارای نقش "به گردش درآوردن این درآمد ((نفت)) در بازار داخلی در خدمت انباشت سرمایه انحصاری" نبوده که حال این وظیفه را به دولت "دست نشانده" محول کند، بلکه عملکرد آن استفاده از تسهیلات فراهم شده برای کسب سود و انباشت بوده است. هیچ جناح سرمایه‌داری آنقدر خیر نیست که در جهت هدف عام "خدمت به انباشت سرمایه انحصاری" سرمایه به ایران صادر کند! اساساً هدف سرمایه انجام چنین "خدمات عام‌المنفعه" ای نیست. هر جناح یا هر بخش سرمایه‌داری جهانی در پی کسب سود و انباشت سرمایه به ایران یا به هر جای دیگر دنیا، حرکت می‌کند. ارگان یا ارگان‌هایی که این نوع "خدمات عام‌المنفعه" را برای سرمایه‌داری (چه داخلی و چه خارجی) انجام می‌دهند، در عام‌ترین مفهوم، دولت‌ها و ارگان‌های پورژوائی‌اند. وظیفه و نقش اصلی این دولت‌ها انباشت سرمایه نیست، بلکه ایجاد شرایط لازم و فراهم آوردن انواع تسهیلات برای گردش سرمایه‌هاست در پی آن انباشت. بنابراین، گردش درآمد دولتی در بازار نمی‌تواند جایگزین گردش سرمایه شود، چون اولی نقشش آماده کردن شرایط برای انباشت دومی است. پس این ادعای امک که، سرمایه خارجی به ایران صادر نشده، و بجای آن درآمد دولت در بازار به گردش افتاده، در واقع مبین این است که این جریان پایه‌ای‌ترین مباحث مربوط به سرمایه‌داری را نفهمیده است (۲۶).<sup>۰</sup> دوستان! سرمایه و گردش سرمایه آپنیات کشی نیستند که با کش دادن تبدیل به درآمد دولت شوند. شما در ادامه "استدلال" خود چندین صفحه را به توضیح این قضیه اختصاص می‌دهید که چگونه دولت درآمد خود را در خدمت سرمایه انحصاری، صرف زیرساخت جامعه می‌کند و چگونه شبکه مالی را به خدمت سرمایه جهانی درمی‌آورد. بسیار خوب! اکنون باید توضیح دهید که چگونه با وجود این همه امکانات فراهم

شده، باز این سرمایه‌های خارجی به ایران صادر نمی‌شوند! دولت ایران دوران شاه سالی ۲۰ میلیارد دلار در "خدمت انباشت سرمایه انحصاری" در بازار به "گردش درآورد" آقای بازرگان نیز سالی ۲۰ - ۱۵ میلیارد دلار بقول شما در "خدمت انباشت سرمایه انحصاری" به گردش درآورده، دولت فعلی هم در سال‌های "پربار" سالانه بین ۱۷ تا ۲۴ میلیارد و در سال‌های "کسادی" مثل سال جاری بین ۶ تا ۱۰ میلیارد دلار "در خدمت انباشت سرمایه انحصاری" به "گردش در آورده"، اما این سرمایه‌داری انحصاری بی انصاف، علی‌رغم این همه خوش خدمتی "دولت دست نشانده"، همچنان خیال "سراژیرو" شدن به ایران را ندارد. در دوران شاه، سرمایه صادر شده بقول خودتان حداکثر ۷٪ کل سرمایه‌گذاری ایران را تشکیل می‌داد، حالا هم که به صفر رسیده است! اگر آقایان اقتصاد خوانده، کوچکترین درکی از سرمایه‌داری جهانی داشتند، اگر برای آموختن (نه برای تفاخر و تظاهر و کسب مقام‌های رهبری) به شناخت این مناسبات پرداخته بودند، می‌فهمیدند که سرمایه (چه خارجی و چه داخلی) در حرکت خود، در ورود به بازار یا در پروسه تولیدی خاصی، اهداف مشخصی را دنبال می‌کند. فلان کمپانی، فلان بخش یا جناح سرمایه جهانی زمانی توجه‌اش به بازار ایران جلب می‌شود که بتواند هدفی خاص را متحقق سازد: سرمایه‌گذاری در بخش معینی، کسب میزان معینی از سود، کنترل اقتصادی و حقوقی سرمایه و سود انباشت شده. برای تحقق آن هدف خاص نیز برنامه ریزی می‌کند و می‌کوشد تا در حد امکان سرمایه‌گذاری و دیگر فعالیت‌های اقتصادی خود را در راستای آن برنامه به پیش ببرد. حال جامعه‌ای را در نظر بگیرید که گویا آماج صدور سرمایه‌های جهانی (سرمایه‌هایی با حوزه‌های تولیدی گوناگون، با امکانات و پیوستگی‌های سرمایه‌ای و فنی کاملاً متفاوت، با انتظارات سودآوری و برنامه‌های مختلف و مهمتر از همه درگیر رقابت شدید بین خود) است، اگر کسی کوچکترین شناختی از پروسه واقعی حرکت سرمایه داشته باشد بسادگی متوجه می‌شود که سرمایه آن مجموعه پیچیده را مشکل می‌توان معادل درآمد دولت دانست، و هدف و مکانیزم گردش

آن سرمایه را معادل با هدف و گردش در آمد دولت پنداشت. اما امك با چنین مشکلی روبرو نیست. در دنیای ساده پسند و وهم آلود این جریان، همه چیز به صلح و صفا برگزار می‌گردد و سرمایه‌های امپریالیستی بجای این که خودسری کنند و مستقیماً وارد بازار ایران شوند، برادرانه با هم کنار می‌آیند. در دوران شاه در سال‌های بعد از انقلاب تا امروز، هر ساله میلیاردها دلار "تحویل دولت دست نشانده خود در ایران" می‌دادند و می‌دهند تا آن دولت‌های "دست نشانده" این درآمدها را در خدمت به انباشت سرمایه انحصاری بکار اندازند. اصلاً، هدف "خدمت به انباشت سرمایه انحصاری" است! و خود انباشت سرمایه مسئله‌ای ثانوی، و برای همین هم حجم سرمایه‌های صادراتی آنقدر کم است! این تصویر از واقعیت سرمایه داری ایران چیزی در حد يك نمایشنامه خیالی و در عین حال، کم‌دی است: اساتید اقتصاد امك، بعد از يك دور باطل طولانی، بعد از ده‌ها صفحه هارت و پورت "مارکسیستی"، بدامان مادر پرمی‌گردند و منطق خط سومی، (ببخشید جناح "چپ" خط سومی) را دنبال می‌کنند. و برای این که حق مطلب ادا شود يك "تئوری جدید" را نباید نادیده گرفت: اگر امپریالیست‌های خارجی که در تئوری‌های قبلی خط سوم - مائوئیست‌های رنگارنگ - دست بپیکی کرده بودند و از طریق "سگ زنجیری" خود (منظور دولت ایران)، مشغول "غارت خلق" بودند، در تئوری "جدید" امك، آن امپریالیست‌ها دست بپیکی کرده، مخارج "دولت دست نشانده" را تامین می‌کنند (بقول امك "ارزش تحویل می‌دهند")، و "دولت دست نشانده" نیز همینطور مشغول خدمت است، سرمایه انحصاری نیز مخفیانه و از پشت پرده یکرینز "سرازیر" می‌شوند و در این میان البته ساحت مقدس "آیه صدور سرمایه" نیز حفظ می‌شود و "لنینیست" بودن امك نیز ثابت می‌گردد.

اگر نظریه پردازان امك، بجای درگیر شدن در اینگونه بند بازی‌های "تئوریک" وقت خود را صرف مطالعه اوضاع جامعه ایران (قبل



و بعد از انقلاب) می‌کردند **حداقل** متوجه این امر می‌شدند که جامعه ما، در ارتباط با سرمایه جهانی، عمدتاً آماج و حوزه صدور کالا بوده است. البته سرمایه نیز به ایران صادر شده و در کنار سرمایه‌های داخلی به استثمار نیروی کار پرداخته است، اما این گرایش نسبت به گرایش صدور کالا به مراتب ضعیف‌تر بوده است. فهم این مسئله نیز احتیاج به تئوری‌های پشت پرده‌ای و آرسنل‌پنی ندارد. از سال ۱۹۷۲ درآمد نفت ایران چندین برابر شد. بخشی از این درآمد صرف مخارج فزاینده دستگاه دولت (با توجه به رشد بوروکراسی دولتی)، بخشی از آن صرف خریدهای نظامی، و بخش دیگر صرف پروژه‌های "عمرانی" (بخوان پروژه‌های وسیع زیرساختی) می‌شد. این مخارج، سطح تقاضا را در زمینه‌های مختلف در جامعه سریعاً بالا برد. می‌گوئیم سریعاً زیرا به سرعتی که درآمد نفت دولت ایران، بدنبال بالا رفتن قیمت جهانی نفت بالا می‌رفت، با سرعت بیشتری اعتبارات دولتی و یا خصوصی ایران در بانک‌های خارجی گسترش می‌یافت. افزایش سطح تقاضا در زمینه مصرفی، اولاً امور سرمایه‌داران و تولید کنندگان داخلی را تا حدود زیادی رونق داد، ثانیاً واردات مستقیم انواع مختلف مواد مصرفی را شدیداً افزایش داد، و ثالثاً سرمایه‌گذاری و گسترش صنایع مصرفی جایگزینی را تشویق کرد. این صنایع (انواع ماشین‌های مونتاژ شده، صنایع غذایی، پلاستیک سازی و غیره) با گرفتن امتیاز از تولید کنندگان خارجی، مواد صنعتی مشابهی را در ایران (عمدتاً به قصد فروش در بازار ایران و نه به قصد صدور به خارج)، تولید می‌کردند. این صنایع از یکطرف با تولید خود، واردات محصولاتی را که قبلاً از خارج می‌آمد تنزل می‌دادند (جایگزین می‌کردند) و یا به تامین بخشی از تقاضاهای جدید مصرفی جامعه می‌پرداختند و از طرف دیگر، واردات قطعات پیش ساخته و یا مواد خام اولیه، و همچنین ماشین‌آلات مورد استفاده را گسترش می‌دادند. آن بخش از مخارج دولتی که صرف پروژه‌های زیرساختی می‌گردید، از یکطرف مولد تقاضا برای کالاهای سرمایه‌ای (انواع ماشین‌آلات سنگین، موتورهای برق، وسائل مخابرات و غیره) و خدمات

فنی (انواع مشاورین خارجی و داخلی) بود، و از طرف دیگر بخاطر تزریق پول در جامعه و به مقاطعه دادن پروژه‌ها، سطح تقاضای مصرفی جامعه را بالا می‌برد. افزایش سطح تقاضای کالاهای سرمایه‌ای و خدمات فنی امکانات معتناپهی برای سرمایه جهانی فراهم می‌آورد تا بتوانند کالاها و خدمات خود را به ایران صادر کنند. در آن دوره، اگر چه سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران بطور مطلق رشد کرد ولی نسبت به کل سرمایه‌گذاری در ایران، حجم ناچیزی را تشکیل می‌داد. دلیل این امر البته نه در تئوری عام "نظام سرمایه‌داری وابسته" بلکه در مشخصات جامعه ایران در آن دوره نهفته است، مشخصاتی که جز در زمینه‌های معینی (بخشی از صنایع جایگزینی، معادن مس، بخش‌های خاصی از خدمات نظیر هتل‌داری، آژانس‌های مسافرتی و مشاوره فنی و غیره) نرخ سودآوری را برای سرمایه‌گذاری خارجی (در مقایسه با طول مدت زمانی که سرمایه به سوددهی می‌رسید و همچنین در مقایسه با نرخ سودی که با بالا بردن حجم تولید خود در خارج و صادر کردن کالا به ایران می‌توانست بدست بیاورد) چندان جذاب نمی‌کرد. با وجود این، هر جا که این نرخ سود مناسب بود، سرمایه خارجی به میدان می‌آمد. بحث مفصل تحولات بعد از انقلاب از حوصله این مقاله خارج است. فقط اشاره کنیم که از زاویه بحث ما، بعد از انقلاب نیز جامعه بدلائل متعدد بجای این که سرمایه بخود جلب کند، حوزه صدور کالا شد و حتی این گرایش (بدنبال خوابیدن بخش عمده آن صنایع وابسته و یا تولید در سطح نازل بدلیل ناتوانی آخوندها و حزب‌اللهی‌ها در اداره اقتصاد نوین، نرسیدن مواد اولیه و کالاهای پیش ساخته یا نیمه ساخته اولیه، خروج کارشناسان خارجی و مهاجرت کادرهای متخصص ایرانی، سرکوب طبقه کارگر و مقاومت منفی کارگران، عدم جایگزینی ماشین‌آلات فرسوده و غیره) بهراتب بیشتر از گذشته تقویت گردید.

با توجه به آنچه در طی صفحات قبل گذشت، بنظر می‌رسد که ادعای امک در مورد "گست" از گذشته خط سومی و مائوئیستی‌اش (در

این جا، در ارتباط با درك از سرمایه‌داری جهانی) - یعنی یکی از مهم‌ترین پروبلماطیک‌های جنبش کمونیستی ایران -، نه در زمینه نظری، نه در زمینه روش شناخت و نتیجتاً نه در زمینه تحلیل مشخص این سرمایه‌داری، بلکه در حد التقاط واژه‌ها و محفوظات ادبیات مارکسیستی با مفاهیم و مقولات پوپولیستی حاکم بر خط ۲ انجام گرفته است. این دوستان علی‌رغم آن که سال‌ها با پیراهن‌های یقه بسته و مرتب در دالان‌ها و کلاس‌های دانشگاه پرسی زده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند گریبان خود را از چنگ این مقولات و مفاهیم پوپولیستی رها سازند. بنظر می‌رسد که برای نظریه پردازان امك، گذر از حوزه محفوظات مغز به حوزه درك، شناخت و تحلیل، گذاری دشوار است. همان گونه که رفرمیست‌های مذهبی نظیر شریعتی در غرب جامعه شناسی خوانده‌اند تا جامعه فرسوده مذهب تشیح را وصله و پینه کنند، رفرمیست‌های پوپولیست ما هم به دانشگاه رفته‌اند، اقتصاد خوانده‌اند، واژه‌ها و اصطلاحات مارکسیستی را رچ زده و از بر کرده تا بتوانند در قالب محتضر مذهب خط سه، روح تازه‌ای بدمند.

ما در این جا به بررسی خود در مورد ادعای امك در "گست" از گذشته خط سومی و مائوئیستی‌اش، خاتمه می‌دهیم ولی، مباحث ما با این جریان، در زمینه‌های مختلف و از جمله در زمینه اقتصاد (یا بقول خودشان "اقتصادیات") در شماره‌های آینده همچنان ادامه خواهد داشت. و لابد اعتقاد آقای حکمت، یکی از "رهبران پرولتاریا" در مورد نمایان شدن "خالکوبی‌ها"ی ما راسخ‌تر خواهد شد:

"... این بار وحدت کمونیستی دارد حرف حسابش را می‌زند و روش‌ها و سنت‌های واقعی‌اش را بنمایش می‌گذارد... پاپیون‌ها باز می‌شود و خالکوبی‌ها نمایان می‌گردد" ("بسوی سوسیالیسم"، "ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران"، شماره ۲).

ادامه دارد

## یادداشت‌ها:

۱ - "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی"، بخش اول (خرداد ۵۸)، بخش دوم (فروردین ۵۹)، اتحاد مبارزان کمونیست.

۲ - این‌ها بخشی از شروط ابتدائی هر نوع سلسله مراتب (Hierarchy)، سیستم‌ها یا مجموعه‌ها بشمار می‌رود که هم در منطق ریاضی و هم در روش‌های شناختی علوم طبیعی و علوم انسانی صادق‌اند. در این زمینه رجوع کنید به:

1- Introduction to System Philosophy; Ervin Laszlo, Harper and Row publisher, 1972.

2- Mathematics and the search for Knowledge, Morris Kline, Oxford University press, 1985.

۳ - "نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته"، ضمیمه "دورنمای فلاکت و اعتلای نوین انقلاب"، اتحاد مبارزان کمونیست، بهمن ۱۳۵۹.

۴ - واژه Surplus - Profit را عموماً "فوق سود" و یا اضافه سود ترجمه کرده‌اند. ما در مقاله حاضر (هر جا که نقل قول نباشد) معادل "سود اضافی" را ترجیح داده‌ایم. اصطلاح "نرخ سود متوسط" را برابر "Average Rate of Profit" قرار داده‌ایم و منظور ما از "نرخ سود متوسط اجتماعی" (یا جهانی) میانگین نرخ‌های سود در سطح جامعه (یا جهان) است.

۵ - نقل قول‌های کاپیتال در این مقاله، از چاپ انگلیسی آن به فارسی ترجمه شده‌اند:

Capital, Vol 1,2,3, International Publishers, New York, 1967.

۶ - این که در فرمول (۲)، بخش چپ معادله، یعنی نرخ سود متوسط  $p$  نمی‌تواند از تمامی سودهای  $P_1$  تا  $P_5$  بخش راست بیشتر و یا از تمامی آن‌ها کمتر باشد، ساده‌تر از آن است که احتیاج به اثبات داشته باشد. اما با این وجود اگر تئوریه‌های حزبی قادر به درک

این امر نشده‌اند و اگر دسترسی به جزوات مقدماتی ریاضی نیز برایشان مشکل بود، با کمال میل نحوه اثبات این امر را در اختیارشان خواهیم گذاشت.

۷ - (Cost - Price) را هزینه تولید ترجمه کرده‌ایم که شامل سرمایه ثابت (C) و سرمایه متغیر (V) بکار رفته در هر واحد کالا است. "قیمت تولید" را معادل Price of Production قرار داده‌ایم. "قیمت تولید" برابر "هزینه تولید" + سود متوسط اجتماعی است.

۸ - علی‌رغم این که ماشین‌آلات بخشی از سرمایه ثابت C (نه همه آن) را تشکیل می‌دهد، افزایش سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات عملاً موجب بالا رفتن نسبت ارگانیک سرمایه C/V می‌گردد. این بنوبه خود پاراوری کار را افزایش می‌دهد و امکان پائین آوردن هزینه تولید هر واحد کالا نسبت به هزینه تولید متوسط اجتماعی (جهائی) را فراهم می‌کند. در نتیجه، فلان حوزه تولیدی که از نسبت بالای ارگانیک برخوردار است، نرخ سود بیشتری از نرخ سود اجتماعی کسب می‌کند. اگر جز این بود، یعنی اگر ازدیاد سرمایه ثابت و بالا رفتن نسبت ارگانیک، در نهایت، مولد اصلی نرخ سود بیشتر از نرخ سود متوسط نبود، هیچ محرک دیگری نمی‌توانست سرمایه‌داری را برای سرمایه‌گذاری بیشتر در ماشین‌آلات و افزایش سرمایه ثابت تشویق کند. فقط پوپولیست‌های امثال امک می‌توانند فکر کنند که گرایش سرمایه‌داری با اتوماسیون برای "کم کردن خرج کارگر" است. اما بالا رفتن نسبت ارگانیک سرمایه در رشته‌ها و حوزه‌های مختلف، موجب بالا رفتن نسبت ارگانیک متوسط می‌گردد که این بنوبه خود موجبات گرایش نزولی نرخ سود متوسط را فراهم می‌آورد.

۹ - البته در اینجا قصد ما از قیمت نیروی کار، مزد متوسط کارگر، با استعداد و تخصصی متوسط، در جامعه مورد نظر، مثلاً ایران، است. طبیعتاً مزدی بیشتر از مزد متوسط و بکار گرفتن کارگران متخصص‌تر، پاراوری کار را در رشته خاصی بالا می‌برد. اما آنچه در پاراوری متوسط کار در جامعه ایران تاثیر چندانی ندارد، سطح متوسط حقوق و درآمد کارگران است.

۱۰ - Wassily. W. Leontief اقتصاددان روسی که در اوایل قرن حاضر به آلمان و سپس به آمریکا مهاجرت کرد. وی پایه‌گذار مدل‌های نوع Input - Output است. توضیح ساده مدل وی در مقاله: Input - Output Economics, W.W. Leontief, Scientific

American, 1951.

و بحث مفصل‌تر آن در:

The Elements of Input - Output Analysis, W.H.Miernyk, 1965, Random House Inc., New York;

ارائه شده است. Von. Newman ریاضی‌دان و اقتصاددان امریکائی قرن حاضر، از پایه‌گذاران "برنامه‌ریزی خطی" و ابداع کننده مدل اقتصادی رشد است. این مدل را خود او در مقاله:

A Model of General Economic Equilibrium, Von Neumann, Review of Economic Studies (1945).

توضیح داده است.

در هر دو مدل فوق‌الذکر، درجه پارآوری - که به بازدهی فنی سامانه تولید تقلیل داده شده است - و همچنین میزان مصرف، پارامترهای اصلی رشد اقتصادی را تشکیل می‌دهند.

۱۱ - شاید آمارهای زیر نمونه‌های آموزنده‌ای را ارائه دهد. بین سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۶۰، پارآوری متوسط کار در ژاپن ۷.۶ برابر و در فرانسه ۲.۴ برابر شده است. در همین دوران دستمزدها به قیمت‌های جاری در ژاپن و فرانسه به ترتیب ۲.۳ و ۲.۵ برابر شده‌اند. اگر تورم را در این دوران به حساب بیاوریم متوجه خواهیم شد که نسبت رشد دستمزدهای واقعی، از نسبت‌های فوق نیز کمتر است. این ارقام متوسط هستند و طبیعتاً در بخش‌های پیشرفته‌تر تولید درجه پارآوری کار به مراتب بیشتر از حد متوسط است. در ایالات متحده آمریکا در بخش کشاورزی، بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۱، علی‌رغم این که نیروی کار مصرفی در این بخش به نصف کاهش یافته و سطح زیر کشت نیز ۱۰٪ تنزل کرده، تولید کشاورزی ۱.۵ برابر و پارآوری کار کشاورزی ۲.۵ شده‌اند (USDA Handbook of Agricultural Charts, 1971).

بنابر گزارش نیویورک تایمز (New York Times, Business, July 13, 1986)، حقوق ساعتی (Hourly Earning) در ایالات متحده آمریکا، با احتساب تورم، در دهه ۱۹۷۰ و نیمه اول ۱۹۸۰ تنزل کرده است. درآمد هفتگی، با احتساب تورم، از سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۶، جمعاً ۱۴.۶٪ کاهش یافته است.

۱۲ - این سرمایه که در اختیار موسسه است می‌تواند بخشا به وام گرفته شده باشد، اما از لحظه‌ای که بکار برده می‌شود، بعنوان سرمایه‌گذاری این موسسه محسوب می‌گردد. مثلاً زمانی که شرکت جنرال موتورز از بانک و ام می‌گیرد و سپس این وام را در مکزیك سرمایه‌گذاری می‌کند، ما از سرمایه‌گذاری مستقیم جنرال موتورز در

مکزیک صحبت می‌کنیم و نه از وام بانک مربوطه به مکزیك.

۱۲ -

International Capital Markets Developments and Prospects, 1984, Maxwell Watson, Peter Keller and Donald Mathieson, International Monetary Fund, August 1984.

۱۴ -

U.S. Bureau of Labor Statistics, Annual Report, 1984.

۱۵ - سرمایه استوار ( Fixed Capital ) در واقع شامل سرمایه‌گذاری در ماشین آلات، ساختمانها و وسائل تولید است، و مواد اولیه را شامل نمی‌شود. حال این که، سرمایه ثابت - در مفهوم مارکسیستی - مواد اولیه را نیز در بر می‌گیرد. از جانب دیگر، ساختمانهای مسکونی در سرمایه استوار به حساب آورده می‌شوند. در حالی که در سرمایه ثابت منظور نمی‌گردند، زیرا که این ساختمانها استفاده مصرفی دارند. بنابراین مقایسه مستقیم سرمایه‌گذاری استوار با سرمایه ثابت نادرست یا لاقط نادقیق است. از طرف دیگر، در تقریب اول، از رشد سرمایه استوار می‌توان بعنوان نشانه‌ای ( Proxy ) - هر چند نادقیق - از رشد سرمایه ثابت استفاده کرد.

۱۶ - استفاده از نرخ‌های بهره متغیر ( Variable Rate ) که در سالهای اخیر بسیار متداول شده به وام دهنده این امکان را می‌دهد که سود خود را با بهره روز متناسب سازد. متداول ترین نرخ‌هایی که بعنوان معیار نرخ بهره متغیر مورد استفاده قرار می‌گیرند عبارتند از: (USTB) US Treasury و (Libor) London Interbank Rate • Bond Rate

۱۷ - استخراج شده از جدول:

Medium and long - term International Bank Credit Commitments, Organization For Economic Cooperation and Development;

مندرج در:

Financial Statistics Monthly (August 1984).

۱۸ - استخراج شده از جدول :

Total External Liabilities of Banks and Non banks to Banks;

مترجم در:

International Financial Statistics, International Monetary Funds, 1984.

۱۹ - "مراکز دریائی" یا Offshore Centers شامل جزائر باهاما، بحرین، جزائر کایمن، هنگ کنگ، جزائر آنتیل هلند، پاناما و سنگاپور است. علت اهمیت این مراکز در این است که تقریباً تمامی بانک‌های بزرگ بین‌المللی در این جزائر شعبه دارند و بخش قابل توجهی از معاملات خود و مشتریانشان را (برای استفاده از قوانین مالیاتی خاص و یا برای پنهان کردن فعالیت‌های اقتصادی مشتریان خود از مراکز متروپل) در شعبات خود در این جزائر انجام می‌دهند.

۲۰ - این مسئله به هیچ وجه از اهمیت وام‌های خارجی به "کشورهای در حال توسعه"، (زمانی که این کشورها قادر به بازپرداخت آنها نباشند) کم نمی‌کند. ما در مقالات قبل "اندیشه رهائی" باین مسئله توجه کرده‌ایم، فقط باین امر اشاره کنیم: نظر باین که سرمایه اصلی هر بانکی بمراتب از وام‌هایی که عرضه می‌کند کمتر است، از بین رفتن ۲۰٪ وام‌ها معادل از بین رفتن نسبت بمراتب بالاتری از اصل سرمایه بانک است که این خود خطر عدم امکان پرداخت بدهی‌های بانک بدیگران را بدنبال می‌آورد و موجب هجوم طلبکاران به بانک می‌شود.

۲۱ - "مالکیت این نیروی طبیعی ((آبشار))، انحصاری در دست صاحب آن است، ((این نیرو)) شرط افزایش بارآوری سرمایه بکار انداخته شده است، افزایشی که توسط پروسه تولید خود سرمایه نمی‌تواند بوجود بیاید. این نیروی طبیعی که بدین ترتیب می‌تواند به انحصار درآید، همواره وابسته به زمین است ... پس، اضافه سودی که از استفاده از این آبشار حاصل می‌شود، نه محصول سرمایه، بلکه محصول مصرف نیروی طبیعی قابل انحصار، و به انحصار درآمده توسط سرمایه است" (سرمایه، جلد سوم، فصل ۲۸، صفحات ۴۶ - ۶۴۵، عبارات داخل دو پرانتز و تاکیدها از ماست).

آنچه به انحصار مالك زمین در می‌آید، نیروی طبیعی، شرایط مساعد تولید است. مالکیت زمین، چه مالکیت انحصاری دولتی، و چه مالکیت خصوصی، حق انحصاری استفاده از شرایط طبیعی، و نتیجتاً کسب اجاره تقاضای را بدنبال دارد.



۲۲ - بحث کامل مسئله قیمت متوسط جهانی تولید نفت در اینجا عملی نیست. فقط پایین اشاره اکتفا می‌کنیم که کم پراورترین مناطق نفتی تا آنجا که از سطح سرمایه‌گذاری متوسط برخوردار باشند، تا آنجا که به تولید مشغولند و از گرده تولید خارج نشده‌اند، هزینه متوسط تولیدشان کم و بیش برابر حداکثر هزینه‌ایست، که با توجه به قیمت تولید نفت، می‌تواند مولد نرخ سود متوسط باشد. بنابراین اجاره تفاضلی چاه‌های پراورتر در واقع برابر تفاوت هزینه تولید آنها با این حداکثر هزینه تولید است. این توضیح البته کامل نیست، برای بحث مفصل و آموزنده این مسئله رجوع کنید به:

The Economics of the Oil Crisis, Cyrus Bina, St Martin's Press, Dec 1985.

- ۲۳

Norman A. White, Financing the International Petroleum Industry;

بنقل از:

Internationalization of the Oil Industry Simple Oil Shocks or Structural Crisis, Cyrus Bina, Dec 1985.

۲۴ - باید توجه داشت که در سال‌های اخیر - تا قبل از سقوط قیمت نفت - تولید متوسط سراسر چاه‌های نفت اروپا و آمریکا از خاورمیانه حتی از اوائل سال‌های ۷۰ نیز کمتر شده است (البته اگر از نتایج حاصل از بمباران‌های مناطق نفتی ایران و عراق بگذریم). علت آن این است که با بالا رفتن قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ و سپس در سال ۱۹۷۹، چاه‌هایی که بازدهی‌شان کمتر بود نیز سودآور شدند و به میدان تولید راه باز کردند (از جمله بوپیره، چاه‌های قدیمی و یا چاه‌های کم تولید آمریکا و همچنین تولید نفت دریای شمال که علی‌رغم قیمت زیاد تولید، سودآور شد). به هر حال نکته مهم از نظر بحث ما این است که بازدهی چاه‌های ایران و خاورمیانه بمراتب بالاتر از بازدهی منابع نفتی آمریکا و غرب است و این مسئله ربطی مثلاً به نوع مالکیت منابع نفتی ایران ندارد.

۲۵ - لازم به تذکر است که نحوه تفویض حق انحصاری استخراج نفت در یک منطقه معین به یک شرکت معین (مثلاً امتیازاتی که دارسی یا شرکت نفت ایران و انگلیس از دولت ایران کسب کرده بودند)، در تعیین آن بخش از اجاره تفاضلی که به مالک زمین (دولت ایران، شیخ خزعل و یا هر کس دیگر) می‌رسد، تاثیر دارد. اجاره‌ای که مالک

زمین‌ها از شرکت‌ها وصول می‌کنند لزوماً برابر کل یا بخش عمده اجاره تفاضلی نبوده است و این شرکت‌ها با دست زدن به انواع اقدامات تهدیدآمیز و یا تطمیع و یا دخالت‌های سیاسی و نظامی می‌کوشیدند یا اجاره را پائین نگاه دارند و یا طول زمان امتیاز یا اجاره ثابت را زیاد کنند. با این کار در واقع، این شرکت‌ها آن بخش از اجاره تفاضلی را که به صاحب زمین نفث خیز پرداخت نمی‌کردند بصورت اضافه سود به جیب می‌زدند، اما اقتصاد نفث در دو دهه اخیر شاهد بین‌المللی‌تر شدن تولید نفث و رقابت بیشتر برای استخراج آن بوده است و با توجه با از بین رفتن حاکمیت استعماری و همچنین قادر بودن قراردادهای درازمدت، اجاره بهایی که در مناطق مختلف نفث خیز پرداخت می‌شود هر چه بیشتر بطرف اجاره تفاضلی متناسب با شرایط تولید آن منطقه سوق پیدا کرده و می‌کند. برای توضیح بیشتر در این زمینه رجوع کنید به منبع ذکر شده در یادداشت شماره ۲۲.

۲۶ - امك، همچنین اصطلاحات سرمایه دولتی، درآمد دولتی، هزینه‌های دولتی را بدون توجه به مفهوم‌های اقتصادی آنها بکار می‌برد. درآمد دولتی با سرمایه دولتی متفاوت است. درآمد، قدرت خرید و ثروت، سرمایه نیستند. کافی نیست که فقط در حرف باین تفاوت‌ها معتقد باشیم، در تحلیل نیز باید آنها را از نظر بدور نذاریم. تقسیم درآمد دولتی بین مخارج مختلف در دوران شاه، در بعد از انقلاب و بعد از شروع جنگ با عراق، یکسان نبوده و بحث کلی این تقسیم درآمد و عملکرد آن - بدون تشخیص و تفکیک هر یک از این دوره‌ها - البته نادقیق است. اما تا آنجا که به "یگانگی" عملکرد این درآمدها و عملکرد "سرمایه صادراتی" مربوط می‌شود می‌توان کلیاتی را بیان کرد. ابتدا تفاوت سرمایه دولتی با درآمد دولتی (و همچنین با مخارج سرمایه‌ای دولت) را توضیح می‌دهیم. به معنای علمی کلمه، دولت در آنجا که با مالکیت کامل و یا بخشی از سهام شرکت‌های تولیدی و موسسات اقتصادی جامعه با هدف اثبات سرمایه در اختیار دارد، بمثابة سرمایه‌دار عمل می‌کند، یعنی کارگران درگیر پروسه تولید را استثمار می‌کند، ارزش اضافی را به سود تبدیل می‌کند و به تملك خود در می‌آورد. نمونه‌های آن قبل از انقلاب فراوانند (سهام دولت در کارخانه‌های موشتاز اتومبیل، قند دولتی، دخانیات و غیره). البته بعد از انقلاب بسیاری از شرکت‌ها و کارخانه‌هایی که از وابستگان رژیم سابق گرفته شده و "ملی" شده بود بمثابة شرکت‌های دولتی، به قبلی‌ها اضافه شد. این نوع شرکت‌های سرمایه‌داری دولتی مختص ایران نیز نیست. نمونه‌های آن در دنیا فراوانند: شرکت Federal National Mortgage Association در امریکا (شرکتی با سهام عمده دولتی که

در امور مالی مربوط به خانه سازی سرمایه گذاری می کند)، شرکت معروف Renault در فرانسه، شرکت نفت ENI در ایتالیا و ... بنابراین زمانی که از سرمایه دولتی صحبت می کنیم، این سرمایه ها را در نظر داریم. سرمایه ای که متعلق به دولت است، سود و ضررش هم نیز در درآمد دولتی منظور می گردد. در این نوع فعالیت اقتصادی دولت همانند سرمایه دار عمل می کند. تجلی سرمایه دولتی در این نوع فعالیت های اقتصادی است و اگر بدنبال تشابه عملکرد دولت با عملکرد سرمایه بطور عام، و از جمله سرمایه های خارجی می گردید، باید از این نقش سرمایه دارانه دولت آغاز کنید. اما این دقیقا آن بخش از فعالیت اقتصادی دولت است که امک به آن نمی پردازد. درک امک از "سرمایه گذاری دولتی"، درک پورژوایی است، "سرمایه مولد دولتی" از دیدگاه امک آن بخش از درآمد است که صرف ساختن راه آهن، جاده و غیره، در یک کلام صرف ساختن زیربنای اقتصادی جامعه می گردد. این هزینه ها، اما، به معنای واقعی کلام، سرمایه دولتی را تشکیل نمی دهند. اینها هزینه های بااصطلاح "عمرانی" و یا در واقع "هزینه های سرمایه ای" اند. در جریان ساختن راه یا راه آهن و یا سیستم های مخابراتی، دولت بعنوان خریدار کالا یا خدمات عمل می کند و شرکت های تهیه کننده آن کالاها یا خدمات، استثمارکننده نیروی کار هستند. ارزش اضافی نیز تبدیل به سود این شرکت ها می گردد، این که تحمل این نوع مخارج توسط دولت ایران، امکانات سرمایه گذاری بخش خصوصی (چه خارجی و چه داخلی) را گسترش و احتیاجات سرمایه ثابت آنها را کاهش می دهد، مسئله خاص دولت ایران نیست. هر دولت پورژوایی، مثلا دولت فرانسه که بخشی از درآمد خود را صرف کشیدن راه آهن و جاده می کند، این نوع مخارج را بر دوش می کشد. بنظر می رسد که در تصور امک "دولت پورژوایی" حتما باید مابشر امپریالیسم امریکا باشد و یا "دست نشانده سرمایه خارجی" تا بخشی از درآمد خود را صرف مخارج زیربنایی کند!

پراگماتيسم

و

دو روشی:

[www.vahdat.communisti.com](http://www.vahdat.communisti.com)

چند

سند

درونی

رژیم

تاریخ :  
شماره :  
پوست :

دفتر ریاست

"بخشنامه به کلیه طرحها و واحدهای تحت پوشش"

حضور و شرکت مطلوب در نمایشگاههای داخل و خارج مستلزم برنامه ریزی و تجهیز و آماده سازی لازم است ، عدم آتادگی در این زمینه نتیجه معکوس در تحقق اهداف از پیش تعیین شده را در بر خواهد داشت ، لذا بمنظور احتراز از اسراف وقت و امکانات ، کلیه طرحها و واحدهای تحت پوشش موظفند نسبت به انجام مقادیر ظرف مهلتهای تعیین شده اقدام و حامل کار را به اداره کل روابط عمومی و بین الملل ارسال نمایند :

۱- بر و شور هائی با کیفیت بسیار مطلوب و لو با استفاده از امکانات خارج از کشور به سه زبان انگلیسی ، عربی و فارسی (و حسب مورد به زبان کشورهای که در بر سر سیاهاستعداد بازاریابی آنان تحصیل گردیده) حاوی مختصرات فنی ، اقتصادی و نیازهای بازاریابی تهیه گردد . هر نوع موضوع گیری سیاسی و ایدئولوژیک در بر و شور هائی تبلیغاتی و بازاریابی ، ممکن است آثار منفی در خریدار گذاشته فلذا لازم است از درج مطالب این چنینی در بر و شور ها خودداری گردد ، باید توجه داشت که موثرترین تبلیغ یک واحد تولیدی برای اسلام و انقلاب اسلامی ، ارائه محصول با کیفیت مطلوب و قیمت قابل رقابت و تسخیر بازارهای جهانی است . بدیهی است تبلیغات سیاسی ایدئولوژیک توسط مسئولین مربوطه صورت خواهد گرفت . ( مهلت تا ۶۵/۱۱/۱۵ )

طرحهائی که به مرحله بهره برداری و تولید نرسیده اند مشمول این بند نخواهند شد .

۲- تهیه عکس ، اسلاید ( همراه با زیر نویس یا ناطق ) و فیلمهای کوتاه ( حداکثر ۱ دقیقه ) با کیفیت و مشخصه های مندرج در بند ۱ . ( مهلت تا ۶۵/۱۱/۱۵ )

۳- ماکت طرحها ، کارخانجات بزرگ و محصولات که انتقال و ارائه آن در نمایشگاهها غیر ممکن است ، با ظرافت ، دقت و رعایت مشخصه های فنی ولو با استفاده از امکانات خارج از کشور تهیه گردد . انتخاب ماکت پروژه های دفاعی منوط به مشاوره با معاونت امر دفاعی و انتخاب سایر ماکتها منوط به مشاوره با معاونت صنعتی بهره برداری دارد کل کیفیت است ، استاندار دو افزایش بهره وری این وزارت خواهد بود . ( مهلت تا ۶۵/۱۲/۱۵ )

۴- راهنما ها و مسئولین غرفه ها با بستنی از مدیران آگاه به مسائل فنی و توانا در ارائه توضیحات لازم به بازدید کنندگان و متخصصین و بازاریابی باشند . در صورت عدم وجود فرد واجد شرایط از همین اکنون به تربیت چنین فردی پرداخته شود . این افراد باید ظرف مهلت تعیین شده به اداره کل روابط عمومی و بین الملل برای و مورد تأیید قرار گیرند . ( مهلت تا ۶۵/۱۱/۱۵ )

بدیهی است شرط حضور طرحها و واحدهای تحت پوشش در نمایشگاهها در داخل و خارج منوط به تحقق مقادیر فوق است عدم انعکاس حاصل کار به اداره کل روابط عمومی و بین الملل در رأس مهلت مقرر ، عدم اجابت مفاد این بخشنامه تلقی خواهد شد .

بهیژاد تاجوی  
وزیر صنایع سنگین

رونوشت : معاونت محترم صنعتی بهره برداری جهت برخورد فعالانه با موضوع بنده ۳ و ۴ این بخشنامه .

معاونت محترم امر دفاعی جهت برخورد فعالانه با موضوع بنده ۲ این بخشنامه

ریاست محترم هیئت عامل سازمان گسترش جهت آگاهی

اداره کل روابط عمومی و بین الملل جهت پیگیری مداوم و انعکاس حاصل کار به اینجانب

دفتر وزیر

# محرمانه

به کلیه شرکت‌های تحت پوشش

پیرو اعلام سیاست‌های ناظر بر برنامه ریزی شرایط جدید و منظور انطباق بخشی از سیاست‌های اجرائی پرسنلی با مذاق و محدودیه‌های ناشی از شرایط اقتصادی ماضی، بدینوسیله اهم ضرورت‌های اجرائی مترتب بر اقدامات مربوط به هرگونه افزایش حقوق یا دستمزد و یا امر تهیه و اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل را تا زمان وضع مقررات جایگزین ابلاغ و لازم الاجراء اعلام میساید.

۱) از تاریخ ۱۳۶۵/۱/۱ تا رفع مضایق موجود پرداخت هرگونه افزایش حقوق و دستمزد تحت هر عنوان اتم از موازاد پیش بینی شده در طرح‌های طبقه بندی مشاغل یا عرف کارگاه‌های ممنوع میباشد.

۲) از آنجا که هدف اصلی از تهیه و اجرای طرح طبقه بندی مشاغل در شرکتها، علاوه بر سازماندهی منسجم، ایجاد رویه ای هماهنگ در زمینه تعیین منطقی مزد شغل و مشاغل (تداضافه حقوق) میباشد، لذا با عنایت به این موضوع و با توجه به توافقی بودن ضوابط اجرای آن لازم است در حالات مختلف زیر به گونه ای اشاره شده اقدام بایسته معمول گردد:

الف- چنانچه تهیه طرح طبقه بندی مشاغل از پیش اقدام و به تصویب وزارت کار و امور اجتماعی رسیده و در شرف اجراء میباشد، صدور احکام تطبیقی کارکنان با ضوابط طرح طبقه بندی مشاغل بدون پرداخت هیچگونه افزایشی بلا مانع و افزایش های متعلقه قبل و بعد از اجرای آن به دین آینده شرکت میباشد که پس از برطرف شدن مضایق موجود قابل پرداخت خواهد بود.

ب- در صورتیکه طرح طبقه بندی مشاغل هنوز به تصویب وزارت کار و امور اجتماعی نرسیده باشد شرکتها مکلفند با استناد به ضوابط توافقی بودن اجرای آن، با هماهنگی طرف مقابل، تاریخ اجرای آنرا از تاریخ تصویب در وزارتخانه مذکور، توافق و منظور نموده و اصلاحیه توافقی را تقدیم وزارت کار نمایند که در این حالت پس از تصویب طرح اقدامات اجرائی آن برابر بند الف قابل تحقق میباشد.

بدیهی است در صورت بروز هرگونه اختلاف ناشی از تاریخ اجرای طرح، رسیدگی و حکمیت موضوع با سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران خواهد بود که رای صادره در این خصوص نافذ و برای هر دو طرف لازم الاجراء میباشد.

محمد باقری

رئیس

مدان وزیر صنایع سنگین و رئیس هیئت عامل

رونوشت - کلیه معاونین سازمان بالاخص معاونت اداری و نیروی انسانی جهت اقدام بایسته.



(( توصیه های لازم در حاکمیت های خارج از کشور ))

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*  
مقدمه  
\*\*\*\*\*

از آنجا که رعایت مقررات اداری ، نظافت ، آراستگی ظاهر ، خوشبو نمودن و رعایت اخلاق حسنه در برخوردها و رفتار مسلمین از سیره ائمه اطهار علیهم السلام و از نشانه های مؤمن است ، لذا بمنظور رعایت شئون اسلامی و حفظ دستاوردهای انقلاب و حیثیت جمهوری اسلامی ایران در سفرهای خارجی (۱) و در برخوردها با طرفهای خارجی که به ظاهر در خورد افراد اهمیت فوق العاده ای قائل بود و آنرا معرف شخصیت افراد میدانند ، دستور العمل پیوست تهیه و تدوین گردیده است .

انتظار دارد ما مورینی که از سوی وزارتخانه و واحدهای تابعه و تحت پوشش به کشورهای خارجی اعزام میگردند مفاد دستور العمل پیوست را بنحو احسن رعایت نمایند باشد که رفتار و گفتار ما بخود نشانه ای از شأن و منزلت انقلاب اسلامی باشد .

الف - رعایت مقررات اداری

- ۱- تمکین از دستورات سرپرست هیئت و توجه به توصیه های مسئول تشریفات . (۲)
- ۲- ایجاد ارتباط دائم با مسئول تشریفات بمنظور هماهنگی سفر و اطلاع از تغییرات برنامه .
- ۳- برنامه ریزی و انجام دقیق سفر و پیگیری آن تا حصول کامل اهداف از پیش تعیین شده و احتراز از انجام برنامه های مقطعی . (( الا ما موریت های محوله سرپرست هیئت ))
- ۴- مراجعه به سفارت جمهوری اسلامی ایران در کشور مربوطه بمنظور معارفه ، هماهنگی و توجه کلی و حفظ ارتباط تا پایان سفر .
- ۵- تهیه گزارش کار از کلیه اقدامات و مذاکرات انجام شده . (۳)
- ۶- ارسال گزارش سفر جهت مسئولین مربوطه و اداره کل روابط عمومی و بین الملل ظرف مدت ۱۵ روز بعد از انجام سفر .



جمهوری اسلامی ایران

وزارت صنایع نساجی

تاریخ :

شماره :

پوسته :

« ۲ »

### ب = رعایت شئون اسلامی در رفتار و گفتار

- ۱- رعایت نظم و وقت شناسی و حضور به موقع و فعال در جلسات. (۴)
- ۲- رعایت نظافت ((عدم بوی دهان و بدن)) (۵)
- ۳- رعایت ادب و نزاکت در همه حال. (۶)
- ۴- عدم ورود به اماکن ناشایست بهر عنوان.
- ۵- عدم پذیرش هدایا از طرفهای خارجی ((الا هدایایی که متعارف و معمول و فاقد ارزش زیاد بوده و عدم پذیرش آن توهین محسوب میگردد)) . (۷)
- ۶- امتناع از تبدیل ارز در خیابانها خصوصا " در کشورهای آسیایی و بلوک شرق .
- ۷- رعایت شئون اسلامی در مواجهه با بانوان. (۸)
- ۸- رعایت ادب و نزاکت در محاوره با طرفهای خارجی و پرهیز از اظهار مطالب ناشایست. (۹)
- ۹- اقامه نماز در شرف و انعام سایر فریض . (( مسئول تشریفات بایستی مندمات لازم را جهت انجام این فریضه الهی هماهنگ و فراهم سازد )) (۱۰)

### ج = آراستگی ظاهر

- ۱- اطو بودن و عدم بارهگی لباسها. (۱۱)
- ۲- اصلاح موی سر و محاسن. (۱۱)
- ۳- امتناع از پوشیدن اورکت و کاپشن. (۱۱)
- ۴- استفاده از کت و شلوار (( بخصوص رنگ تیره در جلسات )) . (۱۱)
- ۵- استفاده از کفش مناسب و تمیز و واکس زده.
- ۶- همراه داشتن چتر، بارانی یا پالتو در فصول سرد و بارانی.
- ۷- امتناع از پوشیدن پیرا ماود میایی در حضور دیگران . (( بخصوص در هتل ))
- ۸- استفاده از بوی خوش و عطر. (۱۲)
- ۹- استفاده از کف مناسب جهت حمل اسناد و اوراق.



### د = رعایت اصول در ضیافتها

- ۱- رعایت سلسله مراتب اعضاء هیئت هنگام ورود و حضور در ضیافتها .
- ۲- هماهنگی لازم بامسئول تشریفات میزبان جهت پیش بینی غذای اسلامی ، قبیل از ضیافت ، وعدم سرو مشروبات الکلی . «علیرغم هماهنگی چنانچه مشروبات انگلی سرو شده از حضور در ضیافت خودداری گردد» . (۱۳)
- ۳- رعایت نشستن سرمیز غذا با توجه به هدتاهای خارجی وبصورت یکی در میان .
- ۴- امتناع از صرف غذا قبل از تمام شدن سرو غذا برای همگی حاضرین در ضیافت . (۱۴)
- ۵- استفاده از دستمال سفره و قراردادن بر روی پاها قبل از شروع غذا .
- ۶- بهتر است از تاشق برای صرف سوپ و کارن (( دردست راست )) و چنگال (( دردست چپ )) برای صرف سایر غذاها استفاده گردد .
- ۷- عدم امتناع از پاسخهای کوتاه در حین صرف غذا .
- ۸- خودداری از ایجاد سروصداهای موهن در حین صرف غذا .

### ه = رعایت قوانین عبور و مرور در خیابانها و اصول بدرقه واستقبال

- ۱- توجه به علائم راهنمایی و رانندگی و عبور از خیابانها تنها از محلهای خطکشی شده .
- ۲- امتناع از حمل بسته های بزرگ و زیاد در خیابانها (( به ویژه در مواقع مراجعت بسسه هتل محل اقامت )) .
- ۳- عدم نوهن به عرف و بسن بومی از جمله در مورد حیوانات اهلی . (۱۵)
- ۴- امتناع از حمل بسته های بزرگ و کوچک به هواپیما در هنگام استقبال و بدرقه . «اینکسار بایستی قبل از شروع استقبال و بدرقه از طریق مسئول تشریفات توسط افراد ذیربط انجام پذیرد»



= پاک مردانی که کسب و تجارت آنها را از یاد خدا غافل نگرداند و نماز بپا داشتند .

( سوره نور - آیه ۲۸ )

= و مؤمنین کسانی هستند که نمازهای خود را محافظت میکنند .

( سوره مؤمنون - آیه ۹ )

۱۱- = و لباس را از هر عیب و آلاش پاک و پاکیزه دارواز ناپاکی بکلی دورگزین .

( سوره مدثر آیه ۴ و ۵ )

= لباسهای خود را تمیز کنید ، موها و ناخنهای خود را کم و کوتاه سازید ، ریشهای خود را شانه

کنید ، مسواک بزنید و آراسته و پاکیزه باشید . ( پیامبر اکرم "ص" نهج الفصاحه حدیثهای ۳۲۷۷ )

۱۲- = عطر زدن از سنت پیامبران است . ( " " " حدیث ۴۸۴۶۳ )

۱۳- = و از آنچه نام خدا بر آن ذکر نشده (عدم ذبح شرعی) نخورید که آن فسق و تبکار است .

( سوره انعام - آیه ۱۲۱ )

۱۴- = مستحب است میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند .

( رساله امام خمینی مسئله ۲۶۴۵ )

۱۵- = خدا نرمی و ملاحظت را دوست دارد و به آن کمک میکند (و نرمی و ملاحظت حتی نسبت به حیوانات

خوب و پسندیده است) . ( پیامبر اکرم "ص" - اصول کافی ) .



شماره ۳۳۰۷  
تاریخ ۶۵/۶/۲۶

ظنگرام

به کلیه شرکتهای مجری مأمین کاری پروژه الفتح  
از راهبر جنگ سازمان گسترش و توسعه منابع ایران

سلام طیبکم

به بنویسید اعلام میدارد بعلت حساسیت پروژه الفتح و نیاز  
شدید به قطعات مورد نیاز لازم است کلیه شرکتهای مجری با دایر نمودن  
سه شنبه ۲ ساعت و با دو شنبه ۱۲ ساعت و بدون توقف  
معمول مذکور حتی در ریزهای پنجشنبه و جمعه و تعطیل بصورتی عمل نمایند  
که با اجرای بهترین روشها به حداکثر تولید ناقل آیند . /



جمهوری اسلامی ایران

سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران

محرر مسانه  
۱۳۶۵/۴/۱۳

تاریخ : ۱۳۶۵/۴/۱۳  
شماره :  
پوست :

" بسمه تعالی "

به : شرکت جارت تحت پرشمش  
از : معاونت برنامه ریزی

خواهشمند است دستور فرمائید اقدامات انجام شده در جهت مقابله با عوارض کاهش بودجه ارزی و استفاده بهینه از امکانات شرکت ، حداکثر تا تاریخ ۱۳۶۵/۴/۱۳ نتایج را بصورت کمی به این معاونت اعلام فرمایید .  
ذیلاً موارد کلی که از شرفته‌های از شرکتهای تحت پوشش در جهت مقابله با بحران بکار گرفته شده است بشرح زیر با اطلاع میوسانند :

- حذف اضافه کاری
- کم نمودن شیفت کاری
- کاهش پرسنل ،
- اعزام پرسنل متقاضی به جبهه
- حذف کانتینر و خدمات جنبی اداری
- تغییر لیست تولیدات و یا تولید
- تولید جنگ افزار مورد نیاز
- صادرات محصولات تولیدی
- تغییر خط تولید
- آموزش ضربتی کارکنان جهت جذب در بازار گسار
- استفاده از ارز صادراتی
- فروش ارزی محصولات
- تقویت سرویس بعد از فروش
- متوقف نمودن پروژه های غیرتولیدی
- قطع پرداخت افزایش تولید برای برنامه

ر.غ

محمد علی خاتمی

معاون برنامه ریزی

رونوشت :

- معاونتهای مهندسی و تولید
- معاونت برنامه ریزی

# وزارت صنایع سنگین

تاریخ: ۲۳ شهریور ۱۳۵۶  
شماره: ۵۹۲۵۱۶  
پوسته:

## \* بخشنامه \*

به: مدیران کلیه واحدهای تحت پوشش وزارت صنایع سنگین  
موضوع: تغییر شیفت کارخانجات

با سلام، با توجه به وقوع خاموشیهای اخیر که موجب کاهش و ایجساد اختلال تولید گردیده است، بر اساس هماهنگیهای بعمل آمده با وزارت نیرو و ضروری است از تاریخ ابلاغ این بخشنامه تغییرات ذیل در فعالیت شیفتهای مختلف کاری کارخانجات بعمل آید.

- ۱- شیفت اول بجای ساعت ۶ صبح الی ۲ بعد از ظهر به شیفت سوم از ساعت ۱۰ صبح روز بعد انتقال داده میشود.
- ۲- شیفت دوم بجای ساعت ۲ بعد از ظهر الی ۱۰ شب به شیفت اول از ساعت ۶ صبح الی ۲ بعد از ظهر انتقال داده میشود.
- ۳- بدیهمی است در ساعات بین ۲ بعد از ظهر الی ۱۰ شب برق قابل مصرف صنعت در روی مدار موجود نخواهد بود.
- ۴- توجه داده میشود که کارخانجاتیکه در حال حاضر با یک شیفت فعالیت مینمایند بر اساس زمان تعیین شده بند ۱ فعالیت خواهند نمود.
- ۵- در صورت کارخانجاتیکه سه شیفت هستند در صورت تسامیاد ولویت فعالیت است. آنها توسط معاونت صنعتی و بهره برداری بر اساس هماهنگی بعدی بصورت استثنائی بین ساعات ۲ بعد از ظهر الی ۱۰ شب نیز برق مورد نیاز آنها مینماید. خواه گردید، این دسته از کارخانجات میتوانند ضرورتاً ولویت فعالیت و خود را تا پایان هفته جاری به دفتر معاونت ارسال نمایند. ا.ص

محسن مهرعلیزاده

سرپرست معاونت صنعتی و بهره برداری

رونوشت:

- ۱- برادرنبوی، وزیر محترم صنایع سنگین جهت استحضار
- ۲- برادر کلاهدوز اصفهانی، قائم مقام محترم وزارت نیرو جهت استحضار و صدور دستور مقتضی بر اساس هماهنگی جلسه مورخ ۶۵/۹/۲۰
- ۳- برادر قربان ریاست هیئت عامل و ریاست سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران جهت اطلاع و صدور دستور مقتضی
- ۴- دفتر معاونت صنعتی و بهره برداری جهت اطلاع و پیگیری انجام موضوع فوق
- ۵- برادر کاوسی جهت اطلاع و ابلاغ بدکارخانجات بخش خودی و پیگیری موضوع فوق.



جمهوری اسلامی ایران

سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران

شماره ۴۹۳۵۸ / ۱۲۴۵  
تاریخ ۱۵ / ۷ / ۸۵  
پیوست

بسمه تعالی

به کلیه واحدهای تحت پوشش

نظریه نیازمراکز پشتیبانی جبهه و جنگ مستقر در قرارگاهها به سیزدهمین  
فایل بایگانی و گرد (وسایل اداری) خواهشمند است دستور فرمائید وسایل اهدائی  
فوق را جهت ارسال به جبهه های نبرد حق علیه باطل به دفتر جنگ گروه صنعتی  
خاور جنوبی در سوئد همراه این ستاد ارسال فرمایند.

و من ا... التوفیق  
محمد کاظم

مسئول ستاد پشتیبانی و تدارکاتی امور جنگ

رونوشت

- دفتر جنگ گروه صنعتی خاور برادر چودی جهت اقدام لازم
- ستاد پشتیبانی و تدارکاتی امور جنگ



جمهوری اسلامی ایران

سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران

بسمه تعالی

شماره ۴۸۲۲۸ / ۲۵  
تاریخ ۱۳۶۷ / ۱ / ۳۰  
پیوست

به کلیه واحدهای تحت پوشش

بمسلام و ردهای خیر و نظریه اینکه این ستاد تعدادی  
سهیمه خرید آپولانس نیمان و وانت و موتورسیکلت را جهت  
اهداء به جبهه های نبرد حق علیه باطل دارد، خواهشمند  
است دستور فرمائید چنانچه وجوهی به خرید وسائل مزبور  
اختصاص یافته است و ضمن معرفی نماینده جهت هماهنگی  
و خرید وسائل فوق و اهداء آن به جبهه های نور علیه ظلمت  
اقدام مقتضی معمول فرمایند. فارس

ومن ا... التوفیق

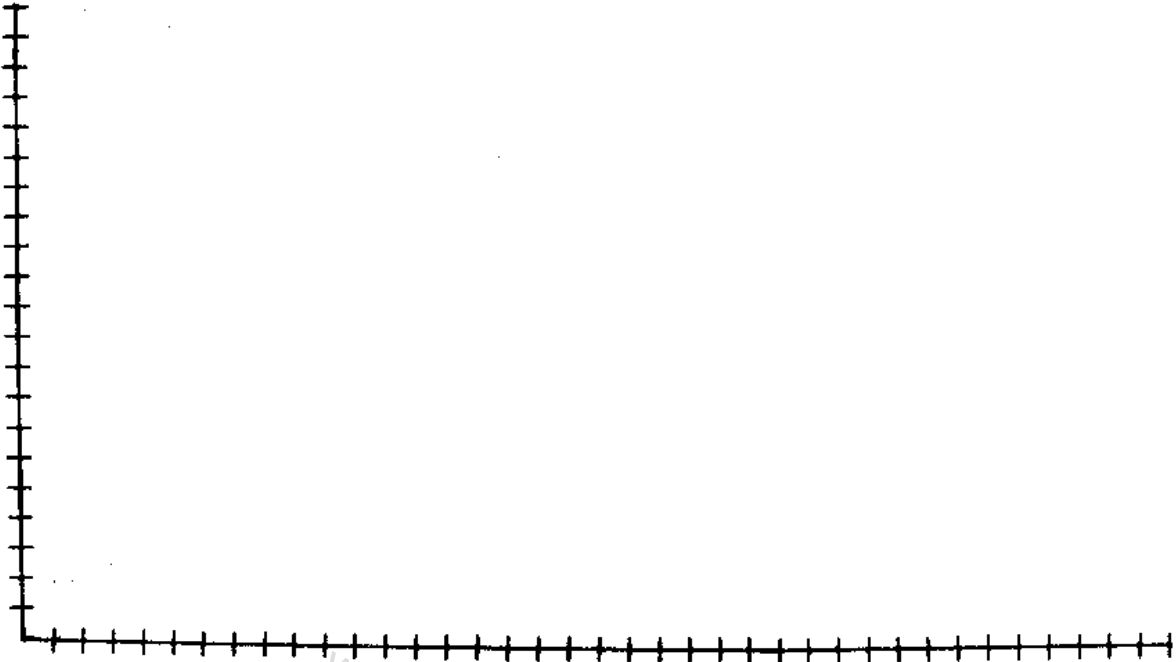
محمد کاظم

*(Handwritten signature)*

مسئول ستاد پشتیبانی و تدارکات  
امور جنگ

رونوشت: دفتر ستاد پشتیبانی و تدارکات امور جنگ

## من امشب شعری خواهم نوشت



من امشب شعری خواهم نوشت  
شعری از عروسک  
به آغوش مادرِ شب  
که سکوت را خواب می‌کند

شعری از صیوری  
آری، صیوری  
که التهاب را  
در چاه زخم‌دان صورتش  
محو می‌کند

یادگاری از کودکی  
بوسه را از جنسِ واژه  
خواهم کشید

بر نرمی خاطره



من امشب شعری خواهم نوشت  
از گذرگاه بلند حادثه  
از زخم  
بهمین سادگی  
به معصومیت استعاره

بگذار تا بگویم

فصل را

از فاصله

باید زدود

من امشب

از وصل خواهم نوشت

خانه من خالی است

از غبار عاطفه

عشق را

پر هوا خواهم نوشت

غربتم را

از گیاه رنجور هجر

خواهم ربود

شعری از فردا خواهم نوشت

حسرتم را خواهم نوشت:

از عشق باید نوشت!

# سمینار ویسبادن

## پاسخی به چند ادعا

چندی پیش نوشته‌ای بدست ما رسید که رفیق حسن ماسالی در مورد علل بحران جنبش چپ در ایران نوشته و در عین حال مطالبی در باره‌ی خود و سازمانی که قبلا در آن عضویت داشته ذکر کرده است. ما با بسیاری از برداشته‌های شخصی ایشان موافق نیستیم ولی آنچه ضرورت پاره‌ای توضیحات را مطرح می‌کند برخی از مطالبی است که بطور غیر مستقیم یا مستقیم به گذشته سازمان وحدت کمونیستی مربوط می‌شود.



رفیق حسن ماسالی از اعضای اصلی و فعال گروه اتحاد کمونیستی بوده است که تا چندی پس از تشکیل سازمان وحدت کمونیستی نیز در این سازمان فعالیت داشته است. ارتباط تشکیلاتی وی با سازمان در تابستان ۵۸ قطع شد. این قطع ارتباط بدنبال انتقاداتی بود که از طرف سازمان به وی وارد شده و وی صحت انتقادات را پذیرفته بود. معذا این قطع ارتباط تشکیلاتی به معنای دشمنی‌های مرسوم در جنبش کمونیستی ایران و یا پریدن از کار سیاسی نبوده است و وی به فعالیت مبارزاتی خود به طرق دیگر ادامه داده است.

در نوشته فوق‌الذکر، دو مسئله در زمینه ارتباط سازمان چریک‌های فدائی خلق (قبل از انقلاب) با شوروی و نیز ارتباط ما با فدائیان، بطور ناکامل و شبهه پراکنگیز مطرح شده است که توضیحاتی را از جانب ما ضروری می‌کند.

همانطور که رفیق ماسالی ذکر کرده است، گروه اتحاد کمونیستی (که آن زمان به اسم مستعار گروه ستاره بود) پس از مدتی ارتباط با سازمان چریک‌های فدائی خلق و طی پروسه تجانس سازمان و گروه، خود را از لحاظ تشکیلاتی منحل کرد. پیوند میان اعضای سابق، پیوند آیدئولوژیک و سیاسی بود و مواضع مشترک آنها در مقابل نظرات سچفخا یکی از فصول پرربار مبارزات آیدئولوژیک درون جنبش چپ را تشکیل می‌داد. این مباحث درونی بعداً توسط ما در کتاب‌های: نکاتی در باره پروسه تجانس، پروسه تجانس، مائوئیسم و سیاست خارجی چین، استالینیسم و مرحله تدارک انقلابی انتشار علنی یافته‌اند.

در دوران انحلال تشکیلاتی گروه، هر یک از افراد بطور مستقیم در ارتباط با فدائیان قرار داشت. در این دوران بود که افراد برحسب خصوصیات فردی خود بیشتر و یا کمتر تحت اطاعت و یا مماشات با دستورات تشکیلاتی فدائیان قرار می‌گرفتند. رفقائی بودند که دستورات سازمان فدائیان را علی‌رغم نظر شخصی اطاعت می‌کردند و رفقائی بودند که يك ارزن زیر بار نرفتند. از قضا بررسی همین رفتار و کردار افراد یکی از مفصل‌ترین بحث‌های درونی گروه را پس از قطع پروسه تجانس و تشکیل مجدد گروه بوجود آورد. این بحث‌ها اعتقاد عمیق ما را مبنی بر اولویت آرمان پر تشکیلات صد چندان ساخت. اعتقادی که رکن اساسی مشی مبارزاتی ما را تشکیل می‌دهد. اعتقادی که سازمان ما را نه مشابه سازمان‌های میلیتاریستی "چپ"، بلکه بصورت تجمع داوطلبانه و آگاهانه مبارزین هم‌عقیده و هم‌مسلك در آورده است. این اعتقاد که منجر به اعلام مقبولیت تشکیل جناح‌های نظری و عدم ضرورت تبعیت اقلیت از اکثریت (در مواردی که پای آرمان در میان باشد) شده است، اکنون پس از چندسال به میزان زیادی در جنبش چپ مطرح شده است. بخشی از

جنبش چپ آن را پذیرفته است و البته بخشی به آن به صورت انحراف عمیق در مارکسیسم - لنینیسم می‌نگرد. نوشته‌های مفصل و پولمیک‌های ما با سازمان‌های دیگر در این باره در دسترس جنبش چپ قرار دارند.

همانطور که ذکر شد انحلال تشکیلاتی گروه ما و ارتباط با فدائیان مجوزی برای برخی از رفقا شد که تحت عنوان "دستور تشکیلاتی" به فرامینی گردن نهند که مغایر اعتقادات آنها بوده است. در عین حال سچفخا نیز به فراست دریافته بود که کدامیک از رفقا به زیر بار دستورات امرانه خواهند رفت و کدامیک تا حد قطع پروسه تجانس پایداری و استنکاف خواهند ورزید.

بنابراین در امر ارتباط با شوروی، انتقادی که به فدائیان و رفیق ماسالی وارد است، دو جنبه است. رفیق ماسالی می‌نویسد:

"رفقا محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی... دستور العمل سازمان (چریک‌های فدائی در مورد ارتباط با شوروی)) را با دو نفر از اعضا موثر گروه (که خودم یکی از آنها بودم) در میان گذاشتند. در این زمان مسئولیت گروه ما به علت قرار گرفتن در "پروسه تجانس" در دست چریک‌های فدائی خلق افتاده بود و ما به‌طور انفرادی در این ارتباط و تقسیم کارها قرار داشتیم. ما در ابتدا ضمن ابراز نگرانی و تردید و اعتراض نسبت به این تصمیم سازمان، ولی نه چندان جدی، اتوریته سازمان و رهبری آن را فرصت‌طلبانه قبول کردیم و برای اجرای این دستورالعمل سازمان اقدام کردیم" (دوپرانتزاز ماست، پرانتز از متن اصلی است).

نکته‌ایکه رفیق ماسالی در این رابطه فراموش کرده است و نکته‌ایکه امروز فراموش می‌کند ذکر کند، اینست که هنگامی که برخی از رفقای گروه از طریق فلسطینی‌ها از مسئله ارتباط فدائیان با شوروی با خبر شدند، شدیدترین و خشن‌ترین برخوردهای ممکن بین آنها از یک طرف و رفقای فدائی و ماسالی از طرف دیگر بوجود آمد و بالاخره بصورت یکی از دو عمل اساسی قطع پروسه تجانس در آمد. این نکته‌ای نیست

که فردی که قصد بررسی گذشته‌ها را داشته باشد باید فراموش کند و صرفاً به انتقاد از خود و "فرد دیگر" قناعت نماید. نا گفته گذاشتن این اعتراضات شدید رفقا به وی و فدائیان این شبهه را می‌تواند در اذهان بوجود آورد که دیگران هم فرصت‌طلبی کرده‌اند و حال آنکه نه تنها چنین نبوده است، بلکه دیگران با مبارزه و مخالفت شدید در همان زمان صحیح‌ترین اقدام ممکن را کرده‌اند.

نکته دیگر، مسئله "فرد دیگری" است که گویا دستور العمل سازمان فدائیان با وی نیز در میان گذاشته شده است. ما چنین فردی را نمی‌شناخته‌ایم و نمی‌شناسیم و مسلم می‌دانیم که چنین نبوده است. چون هنگامی که اختلافات درونی ما بر سر این مسئله اوج گرفت، نه رفقای فدائی و نه رفیق ماسالی حتی يك بار اشاره به آگاهی فرد دیگری از ماجرا نکردند. در آن جدال همه رفقا در يك سو و آنها در سوی دیگر بودند. شگفت‌انگیز است که اکنون پس از این همه سال از ماسالی می‌شنویم فرد دیگری هم مطلع بوده است. قاعدتا وی و فدائیان در آن بحبوبه جدال‌ها "تقیه" می‌کرده‌اند.

علل برخورد ما در این زمینه پس از مطلع شدن از آن ارتباط از دو لحاظ بود. اولاً ما تماس و همکاری با دول و سازمان‌های رویزیونیست پیروزه شوروی و کشورهای "سوسیالیستی" اروپای شرقی و حزب توده را اساساً از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی نادرست می‌دانستیم و سوابق خیانت شوروی به جنبش‌های انقلابی جهان و رویزیونیسم نوکر صفتانه حزب توده و خیانت‌های مکرر آن به طبقه کارگر ایران را همواره مدنظر داشتیم و علاوه بر آن، دشمنی‌های شوروی و حزب توده را نسبت به جنبش موجود انقلابی ایران برای‌العین می‌دیدیم و بنابراین هرگونه همکاری و حتی تماس و گفتگو را به ضرر جنبش انقلابی ایران تلقی می‌کردیم. نظر رسمی و منتشر شده ما در مورد شوروی این بود که در این کشور "انحراف و رویزیونیسم غالب گردیده" و مناسبات آن "غیر سوسیالیستی" است، یعنی استثمارگرانه است.

دلیل دوم نیز اهمیت ویژه‌ای داشت. چریک‌های فدائی خلق خود را

پیرو اندیشه مائوتسه‌دون می‌دانستند و اعلام می‌کردند که بهتر از هرکسی این اندیشه را دریافته‌اند. البته آنها بدون شك مائوتیست بودند، اما معلوم شد که به همان اندازه نیز استالینیست و دو رو بودند. تماس مخفیانه با شوروی نه تنها از نظر ایدئولوژیک غیر مجاز بلکه دو رویانه نیز بود. فردی مانند حمید اشرف تصمیم می‌گیرد، تصمیم وی مخفیانه به دو عضو مسحور، پی تجربه و امرپذیر آنها در خارج از کشور ابلاغ می‌شود و تماس برقرار می‌شود. و این درست در حالی است که سازمان با دو روئی کامل سنک راه مائوتسه‌دون را به سینه می‌زند. این از بدترین، زشت‌ترین و در عین حال ناشایسته‌ترین انواع "دیپلماسی مخفی" است (۱).

### دموکراسی

اختلاف دوم ما با فدائیان بر سر مسئله دموکراسی درون سازمانی بود. ما هر روز بیشتر از پیش متوجه می‌شدیم که با یک سازمان استالینیست مواجه هستیم. البته آنها همیشه "حرمت" ما را نگاه می‌داشتند، چون می‌دانستند که زیر بار نمی‌رویم و نیز امکاناتی داشتیم که برای آنها - لااقل در اوائل کار - قابل چشم پوشی نبود. اما این روش فرصت‌طلبانه آنها از دید ما مخفی نمانده بود.

ما مناسبات درونی آنها را به تدریج دیدیم و بعد از دهان بعضی افراد آنها سخنانی شنیدیم که مشمئز کننده بود. در این مورد آنچه از همه تکان دهنده‌تر بود، مسئله اعدام‌هایی در درون سازمان بود. ما تا امروز هم از کم و کیف این مسائل اطلاعی نداریم. رفقا چنگیز و داداشی (علی اکبر خسروی اردبیلی) با نفرت از وجود این اعدام‌ها صحبت می‌کردند (۲). رفیق حرمتی پور ابتدا در صحت این اطلاعات و هم‌زیان با آنها اظهار نظر می‌کرد و حتی مقداری به آن می‌افزود (گوا اینکه بعداً سخن‌های قبلی را نفی می‌کرد). رفیق اشرف دهقانی از ابتدا در کل قضیه اظهار تردید می‌کرد ولی بعداً در صحت فاکت‌ها و علت

اعدام‌ها (مبنی بر اینکه آیا برآستی مسائل امنیتی در میان بوده است یا نه) با نظرات دیگران مخالفت می‌کرد.

برای ما هر يك از شقوق فوق غیر قابل تحمل بود. اعتراض شدیدالحن ما به سازمان جواب روشنی نداشت (۲). معلوم نبود که بالاخره این افراد از لحاظ امنیتی خیانت کرده بودند یا خیر. حدس ما بر این بود که بدلیل مخالفت معدوم شده‌اند. این پایان کار و گلوله خلاص بود. پروسه تجانس پس از تماس‌ها و جواب‌های بی نتیجه و عدم امکان اعزام يك تیم مشترك به ایران برای تحقیق (که جزء تصمیمات ما بود) قطع شد و بدین ترتیب ما از مخمصه همکاری با فدائیان رهائی یافتیم. ادامه همکاری، همه اعتقاداتمان را از لحاظ نظری و عملی به‌زیر سؤال می‌برد. پروسه تجانس تبدیل به همکاری‌های سطحی گهگاهی شد و فدائیان در این مدت با عده‌ای دیگری رابطه برقرار کردند و تازه فرصت کردند که به کمک این همکاران فرصت طلب جدید به ما حمله کنند (۴). ما از حملات آنان استقبال کردیم. این کفاره اشتباه ما بود در شناختن ماهیت این سازمان، تکیه بیش از حد بر جنبه انقلابی و مبارزاتی آنها و ندانستن این نکته بود که استالینیست را با بحث اقناعی نمی‌توان براه راست آورد. استالینیست، استالینیست باقی می‌ماند مگر آنکه تجربه زندگی و شکست در مبارزه و رسیدن به اهداف، چشم‌هایش را باز کند. بحث و جدل تنها در این مرحله موثر است و نه در مرحله‌ایکه به خیال خویش در راه کسب قدرت سیر می‌کند و بزودی فرمائروائی را قبضه خواهد کرد.

ما از مخمصه همکاری با فدائیان رهائی یافتیم ولی گرفتار مشکل دیگری شدیم. با اطلاعات پدست آمده - تماس آنها با شوروی و مسئله اعدام‌ها - چه بایستی بکنیم. آیا قطع همکاری کافی است یا آنکه باید آنها را افشاء کنیم، این دو مسئله که در درون سازمان ما به "دو راز" معروف شده بود، بحث‌های بسیاری را برانگیخت. از لحاظ اساسنامه سازمانی که مبتنی بر اعتقادات ما بود در درون سازمان ما هیچ سری نباید وجود داشته باشد. از نظر ما دیپلماسی مخفی، تماس‌های مخفی

سیاسی و تمام سلسله ابزار و آلات سنتی مانیپولاسیون، مردود، محکوم و غیر قابل قبول است (این امر با مخفی کاری امنیتی مشتبه نشود. ضرورت و حیاتی بودن این امر بر کسی پوشیده نیست). برای ما این يك اصل غیر قابل عدول سازمانی است. اما آنچه ما را در مخمصه قرار داده بود این بود که این اسرار مربوط به سازمان ما نبوده، بلکه مربوط به سازمان دیگری بودند. بحث ما از يك جانب بر این شکته دور می‌زد که: آنچه در جنبش چپ ایران می‌گذرد مربوط به همه چپ است، بنابراین همه چپ ایران باید از انحرافات سازمانی که پرچم مبارزات را بدست دارد مطلع شود. اگر این انحرافات بموقع افشاء و تصحیح نشود با سازمانی مانند حزب توده مواجه خواهیم شد، و در آن حال رشد یافته، امید هیچ فرجی نیست. جانب دیگر مسئله این بود که اولاً اطلاعات ما برای افشاء دقیق و مطمئن نیست و ثانیاً رژیم ایران از آن بهره برداری خواهد کرد. سازمان فدائیان ما را به دروغگوئی متهم خواهد کرد و ما امکان اثبات نداریم و از طرف دیگر اگر این سازمان ضربه بخورد، ضربه سازمان پرچمدار به کل جنبش منتقل خواهد شد.

بحث‌های مفصل درونی به نتیجه مشخصی نرسید. در جزوه "نکاتی در باره پروسه تجانس" (سال ۵۶) مسائل فوق بصورت اشاره‌وار پس از بحث تضاد عقیده ما با چریک‌ها بویژه بر سر استالینیسیم چنین آمده است:

"این وضع تا پائیز ۱۳۵۴ ادامه یافت. در این تاریخ اطلاعاتی از طریق غیر تشکیلاتی، بکلی مغایر آنچه که تاکنون بما اظهار شده بود در اختیار ما قرار گرفت. اطلاعاتی که سؤال‌های در ابتدا باور نکردنی را مطرح می‌کرد. ما به لحاظ رعایت مسائل امنیتی قادر نیستیم در مورد این اطلاعات فعلاً توضیحی بدهیم. آنچه اکنون گفتنی است اینست که مطابق اطلاعات جدید مناسبات درونی و بیرونی سازمان مطلقاً در قطب متضاد اطلاعات قبلی ما قرار داشت. بعبارت دیگر ما متأسفانه سال‌ها در يك توهم دراز مدت، مطابق برنامه حساب شده‌ای که سازمان یا



رابطین آن تنظیم کرده بودند قرار داده شده بودیم و در پروسه تجانس با سازمانی قرار گرفته بودیم که هم از جهت نظری و هم عملی، تفاوت‌های فاحش و در مواردی بطور اساسی متعارض با ما داشت " (ص ۱۶) .

این توضیح البته ناکافی و بسیار سربسته بود بویژه آنکه فدائیان از سکوت ما استفاده کرده و دلائل قطع پروسه تجانس را با هر جمعی برحسب سلیقه آن جمع مطرح می‌کردند و ما شاهد فرصت‌طلبی آنها و فریب خوردن عده‌ای از مبارزین، کماکان در این جدل درونی بسر می‌بردیم. حفظ اصول در مقابله با استالینیست کار آسانی نیست. او پزیر شکم می‌زند چون می‌داند تو نخواهی زد، پرنده تاکتیکی اوست. استراتژیک را خواهیم دید.

پس از انحلال پروسه تجانس، ما مستقلاً شروع به سلول سازی در ایران کردیم. از اولین تصمیمات، نفی هرگونه همکاری نزدیک با فدائیان بود معیناً چون عده‌ای از رفقا اظهار می‌داشتند که رهبری جدید فدائیان احتمالاً از وقایع گذشته اطلاع دقیق ندارد از رفقا خواسته شد که با رهبری سازمان تماس بگیرند و آن چه را که می‌دانیم به اطلاع آنها برسانند. برقراری این تماس بعلت نبودن ارتباط در ایران و عدم همکاری رابطین خارج از کشور فدائیان تا مدتها میسر نشد. رفیق ماسالی و رفیقی دیگر در روزهای انقلاب این تماس را برقرار کردند. گزارشی که از طرف ایشان به سازمان داده شد این بود که "رهبری جدید هم از همان قماش قدیمی‌هاست".

این گزارش وی در آن زمان به سازمان بود. اما در اشتقادیه اخیرش می‌خوانیم:

"برخی از مسئولین وحدت کمونیستی با طرح کلی این مسئله که "ما اسراری از گذشته شما در اختیار داریم و در صورت ... افشاء می‌کنیم" می‌خواستند بعنوان "چماق تهدید" در این مناسبات استفاده کنند"

بی شك این عملی بسیار زشت و فرصت طلبانه بوده است. اما آقای ماسالی سه نکته اساسی را ذکر نکرده است! یکی اینکه "برخی از مسئولین" شامل خود ایشان و رفیقی دیگر بوده است! و بنابراین جمله معترضه بعدی وی "بنظر من این شیوه برخورد بکار مرحوم استالین بیشتر شباهت داشت" بطور ریشخند آمیزی به ایشان برمی گردد و نه به "برخی از مسئولین" نامشخص. نکته دوم به فرض اینکه طرح فرصت طلبانه مسئله را قبول کنیم (که این خود خلاف دستور سازمان و مورد نفی رفیق دیگری است که در این تماس شرکت داشته است و اکنون عضو سازمان نیست) باید از وی پرسید آیا سازمان به شما دستور داده بود که قضیه را بصورت چماق تهدید و فرصت طلبانه مطرح کنید و یا اینکه این از ابتکارات شما بوده است؟ و بالاخره نکته سوم اینکه آیا فرصت طلبی خود را همانوقت به سازمان گزارش دادید و یا اینکه اکنون پس از هشت سال، اشتقاد از خود را بعنوان انتقاد به سازمان و به جنبش چپ ارائه می دهید. طرح مسئله باین صورت نشانه ای از جدیت در امر اشتقاد نیست. درست است که رفیق ماسالی فرد موثری از سازمان بوده است ولی اقداماتی را که وی نه بر مبنای دستور سازمانی انجام داده و نه حتی بعدا کم و کیف آن به اطلاع سازمان رسیده است، با هیچ منطقی بجز یگانه گرفتن یک فرد و یک سازمان نمی توان بحساب جمع گذاشت. تک روی همواره از رهوس اساسی اشتقادات ما به وی بوده است.

در ادامه این مطلب ضروری است که یادآوری کنیم که پس از انتقال گروه به ایران و تشکیل سازمان، در یک نشست وسیع (و بدون اطلاع از نحوه تماس قبلی ماسالی) سازمان تصمیم گرفت که مطالب را به صورت نوشته از طریق یک فرد رابط به اطلاع سازمان فدائیان برساند. این کار انجام گرفت معهذاً چون هنوز تعداد معتناپی از رفقا معتقد بودند که اطلاع رهبری سازمان کافی نیست و مسئله باید در سطح کل جنبش منعکس شود، تصمیم گرفته شد که با رفتای رهبری سازمان های دیگر کمونیستی که در تماس با ما بودند مشورت شود. نظر همه آنها این بود که اولاً فدائیان اطلاعات شما را نفی خواهند کرد، ثانیاً در صورت

اثبات، این امر به نفع رژیم و سازمان‌های غیر چپ خواهد شد. استدلال ما مبنی بر این که در صورت عدم افشاء نیز جنبش صدمه خواهد خورد قانع کننده نبود. ما نیز قانع نشدیم تا آن که تشدید گرایش‌های رویزیونیستی - استالینیستی فدائیان و علنی شدن آن مسائل را از نظر سیاسی (و نه ایدئولوژیک) بلاموضوع کرد.



آیا اگر ما در زمان خود و با همان اطلاعات ناکامل و غیرقابل اثبات مطالب را بیان می‌کردیم کمکی موثر به فدائیان و یا جنبش چپ می‌شد؟ هنوز هم پاسخ قاطع آری و یا نه مشکل است. ما نه در گفتن و یا نگفتن موضوع، بلکه در عدم حل نهائی و رسیدن به یک جواب مشخص به خود انتقاد داریم. گویانکه می‌دانیم حل همه این مسائل در لحظه ممکن نیست، برخی محتاج به محک زمان هستند.

اگر جنبش چپ از آن چه که گذشت این نتیجه را بگیرد که در مقابل رهبری سازمان‌ها روشی نقادانه و نه مطیعانه در پیش گیرد، اگر توده‌های چپ بدانند که تحت عنوان مخفی کاری چه کارهائی به نام آنها انجام می‌گیرد، اگر آنها بدانند که حسن نیت و اعتماد شروط لازم ولی ناکافی هستند و علم و اطلاع، مکمل ضروری آنها، اگر جنبش چپ و فرد عناصر چپ بدانند که تحت هیچ شرایطی ملاحظاتی سازمانی و تشکیلاتی نباید فوق اعتقادات و آرمان قرار گیرد، در این صورت می‌توان گفت که تجارب فوق بی حاصل نبوده است. ما امروز امیدوارتر از همیشه شاهد رشد این گرایش اصولی یعنی خروج از تبعیت، پافشاری بر اصول و اعتقاد، و ایمان به ضرورت دموکراسی در جنبش چپ هستیم. پشت کردن به سازمان‌هائی که روابط غیر دموکراتیک دارند، نه نشانه پسیفیسیم - چنانکه رهبر نمایان استالینیست می‌پندارند - بلکه نشانه رشد است. نشانه کسب تجربه است. امروز صدای ما رساتر و واژه مخالفین ما بیشتر شده است. امروز نیز مانند

همیشه اصولی‌گری نه جزمیت بلکه وثیقه دوام است. و این را توده‌های هرچه وسیع‌تری دریافته‌اند. امروز دیگر لازم نیست به تنهایی خود تکیه کنیم و لذت استقامت در انزوا را دریابیم.

### سازمان وحدت کمونیستی

[www.vahdatcommunisti.com](http://www.vahdatcommunisti.com)

---

### توضیحات

۱ - ما در مورد تماس با کشورهای دیگر نظیر ویتنام، کوبا، یمن جنوبی، سازمان‌های چپ فلسطینی و سازمان‌های کوچک مبارز آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا، علی‌رغم دیدن گرایش‌های ریزیونیستی آنها، نظر دیگری داشتیم. اینجا جای بحث در مورد نظر و مشی ما در این

موارد نیست. در همان دفتر "در پاره انقلاب" نظرات ما بطور مختصر آمده است. ما این تماشها را درست و ضروری ارزیابی می‌کردیم و علنا نیز اظهار می‌داشتیم.

۲- میزان اطلاعات ما در همان حدی است که رفیق ماسالی اشاره کرده است. یعنی اینکه دو فرد بجرم مخالفت با مشی چریک بازی سازمان (یعنی مخفی شدن بلاجهت و ادای پرولتاریا در آوردن و نظائر آن) مورد غضب سازمان قرار می‌گیرند ولی سازمان آنها را متهم به ضعف نفس و امکان مبدل شدن به "ریسک امنیتی" کرده و مخفیانه اعدام می‌کند.

۳ - در یکی از مکاتبات بعدی چریکها به اعضاء خود - که اصل مکاتبه و گویا پرونده ارسالی هرگز توسط ما رویت نشد و ما بطور شفاهی از آن مطلع شدیم - در مورد مخالفت ما اظهار نظر شده بود که گروه شرایط مبارزه را در نظر نمی‌گیرد و برخورد لیبرالی می‌کند.

۴ - ما به دو دلیل اصولی، پروسه تجانس را در بحبوجه قدرت چریکها قطع کرده بودیم. تماشائی بود استقبال جدیدالولاده‌ها از این اغوش گشوده و حملات پی پروای آنها به ما. نه تحمل و صبر ما را انتهای بود و نه فرصت‌طلبی‌های نمایندگان قدیم و جدید چریکها را. توطئه‌های مشترک آنها علیه ما همراه سازمانی که سابقا منقرض آنها بود (مجاهدین مارکسیست) و اظهار این نکته که گروه ما در گذشته فدائیان را علیه این رفقای جدیدا "مارکسیست" برانگیخته است - که دور از حقیقت نبود - خود موجب بروز یک سلسله تهاجمات جدید از همه طرف علیه ما شد. ما ناگهان مبدل به "مسئله حاد جنبش" شدیم که باید از میان برداشته می‌شدیم!

چریکهای فدائی خلق و هواداران گوناگون نوظهورشان، "مجاهدین مارکسیست" و هوادارانشان، انواع و اقسام گروه‌های مخالف مبارزه مسلحانه، مائوئیست و رویونیست و اپورتونیست، طوفانی برپا کردند (که نسیم پی جان مخالفت‌های دشمنانه طرفداران منفعل جبهه ملی تازه امیدوار شده هم به آن اضافه شده بود!) همه آنها در عین مخالفت با هم، زبان یکدیگر را می‌فهمیدند، چون از یک قماش بودند و همه با هم علیه جریانی که در مقابل اپورتونیسم و قدرت مداری قد علم کرده بود متحد شده بودند. لذت استقامت در مقابل این طوفان و اعتقاد بیش از پیش به صحت نظرات ما که با دیدن این طیف اپورتونیستی تشدید می‌شد، تنها چیزهایی بودند که ما را در پایداری کمک می‌کردند. این یک محک برای ما - و برای دیگران - بود.

# راستگرایی و فاشیسم در آمریکا

بررسی علل و ریشه‌ها

## پیشگفتار

استقبال شدید از فیلم‌هایی چون رامبو، محبوبیت بی سابقه ریگان، حمایت اکثریت قاطع مردم آمریکا از میلیتاریسم و ماجراجوئی‌های رئیس جمهور کنونی، تشدید تبلیغات ناسیونالیستی و غیره نشان‌دهنده تغییر جو سیاسی در آمریکا، از جوی نسبتاً لیبرالی به فضائی راستگرایانه است. اگر زمانی این توهم وجود داشت که گویا آمریکا می‌رود تا به جمع جوامع سوسیال دموکرات غربی بپیوندد، امروز کاملاً آشکار است که برای جامعه آمریکا حتی تحمل لیبرالیسم نیز مشکل است. با توجه به نقش کلیدی آمریکا و تاثیرات سیاسی و اجتماعی آن، جو سیاسی حاکم بر این کشور می‌تواند ابعاد جهانی بیابد. از این نظر، بررسی تحولات جامعه آمریکا دارای اهمیت فوق‌العاده است. ما در زیر می‌کوشیم افول لیبرالیسم و اوجگیری راستگرایی در این جامعه را دنبال کرده، ریشه‌های آن را نشان دهیم.

\* \* \* \* \*

در آمریکا، در اثر بحران شدید اقتصادی دهه ۱۹۲۰ (در واقع سال‌های ۱۹۲۹ - ۱۹۴۱)، جنبش‌های کارگری و روشنفکری بطور بی‌سابقه‌ای اوج گرفت. بدنبال آن بحران و اوج گیری این مبارزات، بورژوازی لیبرال قدرت سیاسی را بدست آورد. این بورژوازی، تئوری‌های اقتصادی کینز را پذیرفت، سندیکای‌های کارگری را تحمل کرد و بمنظور ایجاد سوپاپ

اطمینان برای سیستم، برنامه‌های رفاه اجتماعی معروف به برنامه جدید (New Deal) را برپا داشت.

بدنبال این تغییرات در دهه ۱۹۳۰، مشخصاً بخاطر برنامه‌های نظیر بازنشستگی همگانی، بیمه بیکاری و غیره (برنامه تامین اجتماعی) و بخاطر تصویب لوایحی همچون لایحه فوریس لوگادریا و لایحه واگنر، راستگرایان - که در دهه ۱۹۲۰ رهبری بلامنازع جامعه را در دست داشتند - از لحاظ سیاسی اعتبار خود را از دست دادند و در موضع تدافعی قرار گرفتند. در این زمان بود که فرانکلین روزولت توانست ائتلاف معروف لیبرالیستی خود را در درون حزب دموکرات و بر اساس اقتصاد جدید مکتب کینز آغاز کند. و در همین زمان بود که لیبرال‌های شرق و شمال، سنديکاهای کارگری، سیاهان - که در این ایام با حزب جمهوریخواه یعنی حزب ابراهام لینکلن وداع گفتند - و غیره ائتلاف تاریخی خود را بنا نهادند.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، با فرسودگی امپریالیسم فرتوت انگلستان و ظهور نقش آمریکا ب‌مثابه سرکرده جدید امپریالیسم جهانی، با پیدایش دو قطب نوین به رهبری آمریکا و شوروی و تضادهای ناشی از آن، دولت بورژوازی آمریکا، تبلیغات شدید ضد کمونیستی خود را آغاز کرد. در یک چنین فضای، راستگرایان آمریکا به تجدید و تقویت قوا پرداختند، جو لیبرال - رفورمیستی دهه ۳۰ تغییر یافت و دوره سیاه فاشیستی معروف به مکارتیسم پا به عرصه وجود گذاشت. بدیگر سخن، در سال‌های آخر دهه ۴۰ و در سال‌های دهه ۵۰، بورژوازی لیبرال آمریکا رهبری بلامنازع پیشین خود را از دست داد و از لحاظ سیاسی در موضع تدافعی قرار گرفت و جو شدیداً ضد کمونیستی جایگزین فضای لیبرال - رفورمیستی عصر روزولت گردید.

در اوایل دهه ۱۹۶۰ که مبارزات حقوق مدنی (Civil Right) سیاهان آغاز شد و جوانان و روشنفکران علیه جنگ ویتنام به مبارزه برخاستند، نفوذ بورژوازی راستگرا در آمریکا بار دیگر کاهش یافت. در عصر فاشیستی معروف به مکارتیسم و جو سیاسی آن دوره، اعتلاء

جنبش سیاهان و فلهور رهبرانی چون مالکم ایکس و مارتین لوتر کینگ و رشد جنبش چپ (جدید) وجود نداشت. در دوره مکارتیسم اگر در اثر فشارهای فاشیستی بر کمونیست‌ها و حتی بر سوسیال دموکرات‌ها و لیبرال‌ها، حزب کمونیست آمریکا فوق العاده تضعیف گردید و این فشارها به حدی بود که حتی بیان مواضع لیبرالی با اشکال مواجه می‌شد. در سال‌های ۱۹۶۰، نه تنها لیبرالیسم از نو رونق گرفت بلکه چپ جدید نیز - چه بصورت جنبش دانشجویی معروف به SDS (دانشجویان خواهان یک جامعه دموکراتیک)، چه بصورت سازمان‌های مائوئیستی و کمونیستی مختلف و چه از طریق انتشار گاهنامه‌ها و نشریات متعدد با مواضع چپ - رشد قابل ملاحظه‌ای یافت. این تحولات چنان چشمگیر بود که بسیاری از تحلیل‌گران را معتقد ساخت که گویا جامعه آمریکا می‌تواند در جهتی حرکت کند که همانند اروپا، قدرت سیاسی در دست سوسیال دموکرات‌ها بیفتد و لیبرالیسم، ایدئولوژی غالب ائتلاف حاکم بر جامعه شود. اما علی‌رغم این تحولات در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، در عمل ثابت شد که جامعه آمریکا بدلیلی - نظیر گذشته مهاجرین به آمریکا، شکل ویژه تکامل تاریخی این کشور (گذار از پرده‌داری به سرمایه‌داری)، دور بودن از سایر جوامع پیشرفته، فقدان سنن جنبش‌های روشنفکری (بر خلاف اروپا)، رشد سریع اقتصادی، وضعیت ویژه بورژوازی در آمریکا، غرور ناشی از در دست داشتن رهبری امپریالیسم جهانی، رقابت با اتحاد جماهیر شوروی و غیره -، باین سادگی‌ها قابل تغییر نیست. بهر حال، در اواخر دهه ۱۹۷۰، لیبرالیسم تضعیف و کنسرواتیسم تقویت گردید. بسیاری از رهبران بورژوازی که قبلاً بنوعی سیاست‌های اقتصادی بر اساس مکتب کینز را پذیرفته بودند از این پس به مکاتب اقتصادی راست‌گرایانه روی آوردند که خود بیانگر رشد راستگرایی در امریکاست. مضافاً، از آن پس، راست‌گرایان پیاری رسانه‌های گروهی و نهادهای دیگر، با سوء استفاده از ناراضی‌های توده‌های ناآگاه - که ریشه در شرایط بحرانی داشت - و با جلب حمایت بخش مهمی از بورژوازی حاکم، توانستند جو



راستگرایان‌های حاکم سازند که شمره آن، سیاست‌های ریگان بود و تضعیف شدید لیبرالیسم در جامعه امریکا. ما در زیر می‌کوشیم که این تغییر و تحولات در جو سیاسی حاکم پر جامعه امریکا را بررسی کنیم، ضمن توجه به زمینه‌ها و ریشه‌های این امر، به معرفی گرایش‌های سیاسی مختلف برخاسته از وضعیت موجود نیز بپردازیم.

### برخی از زمینه‌های قدرت یابی راست در امریکا و افزایش جو فاشیستی در سال‌های اخیر

۱- لیبرال‌های امریکائی، از دوره زمامداری فراشکلین روزولت (۱۹۳۳-۴۴) پی‌بعد، معمولا خواستار دخالت بیشتر دولت در امور اقتصادی و بنابراین، خواستار هزینه‌های غالباً غیر نظامی بیشتر دولت بوده‌اند. از آنجا که مالیات‌ها تقریباً تنها درآمد دولت فدرال امریکا بشمار می‌رود، طبیعی است که لیبرال‌ها راحت‌تر افزایش مالیات‌ها را بپذیرند. عکس این امر در مورد محافظه کاران صادق است. از اینرو، معمولا یکی از شیوه‌های مبارزه راستگرایان با افزایش هزینه‌های غیر نظامی دولت، مخالفت با افزایش مالیات‌هاست. در سال ۱۹۷۷، سرمایه‌دار راستگرائی بنام چاروز در کالیفرنیا جنبش معروف به "پیشنهاد ۱۳" را برپا کرد که هدفش پائین آوردن مالیات املاک و مستغلات در این ایالت بود. این جنبش نه تنها توفیق یافت بسیاری از مردم کالیفرنیا را بسیج کند و در نتیجه، مالیات‌های فوق را کاهش دهد، بلکه در اثر جو تبلیغاتی وسیع، بسیاری از مردم ایالات دیگر را نیز علیه مالیات‌ها و برنامه‌های رفاه اجتماعی برانگیخت. پیروزی این جنبش بدون شك یکی از اولین زمینه‌های قدرت یابی راست در امریکا بشمار می‌رود.

۲- اگر چه در اواخر دوران فئودالیسم در اروپا، مذهب پروتستان نقش متری ایفاء کرد (چه مذهب کاتولیک مذهب رسمی و ایدئولوژی فئودالیسم اروپائی بود و پروتستانتیسم، ایدئولوژی سرمایه‌داری نوپا که

علیه فئودالیسم به مبارزه برخاسته بود). اگر چه بسیاری از فرقه‌های مختلف مذهب پروتستان به مراتب پیشروترین فرقه‌های مسیحیت را تشکیل می‌دهند معذا، برخی از فرقه‌های مذهب پروتستان، بسیار عقب مانده و شدیداً راست‌گرا و ارتجاعی‌اند. نمونه بارز این امر، آن شاخه از مذهب پروتستان است که در امریکا باپتیست جنوبی (Southern Baptist) نامیده می‌شود. البته راستگرائی این شاخه، چیز جدیدی نیست، آنچه تازه است جنبش بنیاد گرایانه، شدیداً ارتجاعی و ضد کمونیستی است که برخی از کشیشان این شاخه برپا داشته‌اند و میلیون‌ها توده ناآگاه را بسیج کرده‌اند. برخلاف اکثر فرقه‌های پروتستانتیسیم که خواستار جدائی دین و دولت‌اند، این بنیادگرایان ارتجاعی و ضد کمونیست، خواستار دخالت دین در امور دولت‌اند. رهبران این جنبش مصمم‌اند که مواضع شدیداً مرتجعانه خود را بر جامعه و دولت تحمیل کنند. رشد سریع و وسیع این جنبش، بدون شك مرهون سازماندهی دقیق آن و حمایت رسانه‌های گروهی امریکا (پویژه تلویزیون) است. این بنیاد گرایان توفیق یافته‌اند از طریق تبلیغات گسترده و عوامفریبی، میلیون‌ها توده ناآگاه را بسیج کنند و رهبران خود را در سطح وسیع به جامعه بشناسانند. جری فالول، بنیادگرای معروف، موسس و رهبر گروه ارتجاعی "اکثریت اخلاقی"، از مشهورترین چهره‌های مذهبی - سیاسی امریکا بشمار می‌رود و از حامیان بنام ریگان. یکی دیگر از رهبران این جنبش ارتجاعی، پاتریک رابرتسون، صاحب شبکه تلویزیونی مسیحی (مجری برنامه مذهبی - سیاسی و ضد کمونیستی "کلوپ ۷۰۰") است که خود را برای کاندیداتوری مقام ریاست جمهوری امریکا از حزب جمهوریخواه آماده می‌کند.

۳- انتخاب ریگان به ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۰ و انتخاب مجدد وی در سال ۱۹۸۴، پویژه با توجه به شکست فاحشی که ابتدا تیم کارتر - ماندل و سپس تیم ماندل - فرارو از وی متحمل شدند، نشانه دیگری از تشدید راستگرائی در جامعه امریکا است. قابل توجه است که در انتخابات ۱۹۶۴ همفکر ریگان، گلدواتر، از تیم

لیبرالیستی جانسون - همفری بشدت شکست خورد. اما در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۴ ورق کاملاً برگشت و جناح راست افراطی حزب جمهوریخواه بنمایندگی ریگان بنحو مفتضحی لیبرالها را شکست داد - چیزی که بهیچ وجه در دهه ۱۹۶۰ حتی در دهه ۱۹۷۰ قابل پیش بینی نبود.

۴- نه تنها جناح راست افراطی فوق توانست رهبری امپریالیسم امریکا را در دست بگیرد بلکه موفق شد بسیاری از دست‌آوردهای جنبش‌های سندیکائی، اقلیت‌ها و زنان را نیز تهدید کند. بعنوان مثال، تعداد زیادی از برنامه‌های رفاهی دولت (محصول دهه ۱۹۳۰ و یا دهه ۱۹۶۰) در ظرف همین چندسال اخیر یا از میان برداشته شدند و یا بسیار تضعیف گردیدند. در ظرف چند سال اخیر، تعداد زیادی از مقررات موسسات دولت فدرال - که در اثر فشار مردم برای کنترل کمپانی‌های بزرگ بوجود آمده بودند - یا از بین رفته‌اند یا بسیار رقیق شده‌اند. جالب است که بدانیم این اقدامات با مخالفت‌های چندانی هم مواجه نگردیده‌اند. این اقدامات که بخوبی بیانگر یکی دیگر از نشانه‌های راستگرایی در امریکاست، تا قبل از پیروزی ریگان در سال ۱۹۸۰، امکان پذیر نمی‌نمود.

۵- در دهه ۱۹۶۰، جوانان، اقلیت‌ها، زنان و تاحدی زحمتکشان بر مبارزات خود افزودند. در آن دهه بود که سازمان‌های متعددی پا به‌عرصه وجود نهادند و رهبران بسیاری از درون این مبارزات برخاستند. در حال حاضر، آن جنبش‌ها فروکش کرده‌اند و بعنوان مثال، دانشجویان جز به درس، شغل آینده و مسائل صنفی به چیز دیگر نمی‌اندیشند (دو استثناء: مبارزه تعدادی از دانشجویان علیه رژیم نژاد پرست آفریقائی جنوبی و مبارزه علیه سلاح‌های هسته‌ای). اگر اشغال نظامی کامبوج در سال ۱۹۷۰، صدها هزار دانشجو را به صحنه کشاند، بدنبال اشغال نظامی گرانادا و سایر ماجراجوئی‌های ریگان در سال‌های اخیر، در دانشگاه‌ها آب از آب هم تکان نخورد. چه نشانه‌ای از وخامت راستگرایی در جامعه امریکا، روشن‌تر و معنا دارتر از این که در انتخابات ۱۹۸۴، اکثریت دانشجویان به ریگان - پوش رای دادند.

۶- هنر نیز در امریکا، این رشد راستگرایی اخیر را تأیید می‌کند. اگر در دهه ۱۹۶۰، بسیاری از جوانان به موسیقی اعتراض‌آمیز خوانندگانی چون **باب دیلن**، **پیتر پالمری** جذب می‌شدند و یا صفحات ضد جنگ نظیر **Imagine** از **جان لنون** (بیتل سابق) پر فروش‌ترین صفحات بوده‌اند، جوانان امریکائی در حال حاضر یا مجذوب آهنگ‌های کاملاً بی‌محتوی و صرفاً رمانتیک می‌شوند و یا تصنیف‌های ناسیونالیستی. راستگرایی جامعه امریکا بویژه در فیلم‌های هالیوود قابل رویت است. اگر پر فروش‌ترین فیلم‌های سال‌های ۶۰ و ۷۰ بنوعی فیلم‌های اعتراضی بوده‌اند (فارغ التحصیل، کابوی نیمه شب، جولیا و غیره)، در حال حاضر، پر فروش‌ترین فیلم‌ها یا از محتوی خالی‌اند یا فاشیسم را تبلیغ می‌کنند (فیلم‌های فاشیستی بسیاری در چند سال اخیر بروی پرده سینما ظاهر شده‌اند، از جمله فیلم‌های **کلینت ایستوود**، **میلور استراستلون**، **آرنولد سلاچینگر**). تأثیر این فیلم‌ها تا آنجاست که بسیاری از جوانان امریکائی در حین ظاهر شدن قهرمانان فاشیست این فیلم‌ها بروی پرده، پا کف زدن‌های مبتد، ابراز احساسات می‌کنند.

۷ - تصویب لوایحی نظیر **لایحه گرام - رادمن** در کنگره امریکا. این لایحه که گویا برای "تعادل در بودجه" تهیه و تصویب شده، در واقع هدف آن از یکطرف، محدود ساختن برنامه‌های رفاه اجتماعی برای اقشار محروم است و از طرف دیگر، کاهش مالیات‌های طبقه ثروتمند.

### علل شکست لیبرالیسم در سال‌های اخیر

درابتدا به تعریف و ارائه مشخصات لیبرالیسم خواهیم پرداخت، سپس علل شکست آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا منظور ما از لیبرالیسم، لیبرالیسم امریکائی است که بدنبال بحران دهه ۱۹۳۰ پا به عرصه وجود گذاشت و تا پایان دهه ۱۹۷۰ ایدئولوژی غالب بورژوازی امریکا را تشکیل می‌داد (البته لیبرالیسم در دوره مکارتیسم مورد انتقاد قرار گرفت اما به حد کنونی تضعیف نگردید، آنچه مکارتیسم از

لیبرالیسم امریکائی انتظار داشت این بود که با شدت بیشتری با کمونیسم متمیزد و گرنه مکارتیسم با اصول اقتصادی لیبرالیسم کاری نداشت).

لیبرالیسم امریکائی - همانند سایر شاخه‌های لیبرالیسم - دارای ماهیت سانتریستی است و بعزت مخالفت با چپ و راست و دوری چستن از هر دو قطب، اعتدال گراست و خواستار راهی میانه دو نویسنده امریکائی، **مدکالف** ( Medcalf ) و **دلپر** ( Dolbeare ) در کتاب خود تحت عنوان "سیاست جدید - عقاید سیاسی امریکائی در سال‌های ۱۹۸۰" Neopolitics-American Political Ideas In The 1980 برای لیبرالیسم امریکائی مشخصات زیر را بر می‌شمرند:

۱- لیبرالیسم امریکائی همانند لیبرالیسم قرن نوزدهم مکتب اقتصادی کلاسیک، فردگراست و تامین منافع فردی را جستجو می‌کند. لیبرال‌ها معتقدند که وظیفه دولت آماده ساختن شرایطی است که بر اساس آنها فرد بتواند منافع شخصی خود را دنبال کند. در حالی که افراد باید منافع شخصی خود را جستجو کنند، دولت نیز وظیفه دارد تا حدی شرایط تامین آنها را فراهم سازد. یعنی لیبرال‌ها برای کمک‌های دولت حدی قائل‌اند.

۲- لیبرالیسم به مالکیت خصوصی و مالکیت خصوصی پر ابزار تولید، احترام می‌گذارد و آن را برای جامعه لازم و مفید می‌داند. اما در ضمن معتقد است که منافع عمومی، تنظیم قوانین برای مالکیت و نظارت بر آن را ضروری می‌سازد.

۳- قانون و مکانیسم‌های قانونی در ایدئولوژی لیبرالیسم از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. لیبرال‌ها عقیده دارند که قانون و مکانیسم‌های قانونی لازمند تا از حقوق افراد محافظت شود.

۴- لیبرال‌ها خود را مدافع آزادی فردی می‌دانند و از نظر آنها آزادی فردی به انسان اجازه می‌دهد که ثروت و مالکیت خود را به دلخواه خویش به مصرف برساند. البته لیبرال‌ها برای آزادی فردی در انطباق با این ضرب‌المثل معروف: "آزادی من با دراز کردن دستم در مرز بینی تو خاتمه می‌یابد"، حدی قائل‌اند. لیبرالیسم مدعی است که می‌خواهد بین فرد و جامعه تعادلی برقرار سازد.

۵- لیبرال‌ها خود را مدافع دموکراسی می‌دانند - البته واضح است که دموکراسی آنها در چهار چوب بورژوازی است. چه لیبرالیسم اقتصاد سرمایه‌داری و بازار را می‌پذیرد و با آنها هماهنگی کامل

دارد.

لیبرالیسم بر اساس اصول ذکر شده و در چهار چوب آنهاست که می‌خواهد جامعه را اداره کند. به اعتقاد دو نویسنده فوق الذکر، جامعه آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، چهار مسئله اساسی را در مقابل خود داشت و مجبور به ارائه راه حلی برای آنها بود:

۱- لیبرال‌ها، بر اساس مکتب اقتصادی کینز، معتقدند که بازار بخودی خود قادر به حل تمامی معضلات اجتماعی نیست، بنابراین، دولت را موظف می‌دانند که با کنترل بخش خصوصی، نارسائی‌های سیستم و بازار را تصحیح کند.

۲- لیبرال‌ها طرفدار رشد اقتصادی مداوم‌اند، چرا که بدون رشد اقتصادی نمی‌توان نارسائی‌های بخش خصوصی و بازار را جبران کرد. اقتصاد در حال رکود و کم‌رشد، توانائی تامین مالیات‌های لازم و دولت بدون درآمدهای مالیاتی، توان حل مسائل را نخواهند داشت.

۳- اگر چه لیبرال‌ها همانند راستگرایان بطور هیستریک ضد کمونیست نیستند، ولی بنا بر ماهیت پورژوائی خود نمی‌توانند ضد کمونیست نباشند. بی‌سبب نیست که جنگ ویتنام توسط جان کندی و چائسون لیبرال آغاز شد. راپرت کندی سوپر لیبرال، لاقلاً در آغاز کار سیاسی خود برای مدتی با جوزف مکاری فاشیست همکاری داشت.

۴- لیبرال‌ها ضروری می‌بینند که روندهای قانونی و ظایف خود را به انجام برسانند، چه بدون این سیستم نمی‌توانند از منافع فردی مورد نظر خود حمایت کنند.

راه‌حلهائی که لیبرال‌ها برای حل چهار مسئله اساسی فوق ارائه داده‌اند غالباً در تضاد با یکدیگر قرار می‌گیرند. مثلاً راه‌حلهای لیبرالی از طرفی نیاز به افزایش بوروکراسی دارد و از طرف دیگر نیاز به افزایش مالیات‌ها. در جامعه آمریکا که فردگرایی بسیار قوی است، گسترش بوروکراسی به کاغذ بازی می‌انجامد و افزایش مالیات‌ها با مخالفت افراد مواجه می‌شود. این تضاد مهم‌ترین عامل شکست لیبرالیسم در آمریکا بشمار می‌رود. دیگر این که با جهانی شدن سرمایه و وجود بحران‌های اقتصادی جهان، راه‌حلهای داخلی تضعیف گردیده است. بعنوان

مثال، بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰ در آمریکا، عمدتاً علل جهانی داشت (نفت و غیره) و در نتیجه، تئوری‌های لیبرالی متاثر از مکتب کینز قادر به حل آنها نبودند. در کنار حملات چند جانبه به سیاست‌های لیبرالی، عکس العمل شدید مردم به رشد پوروکراسی، ازدیاد دخالت دولت در بخش خصوصی، افزایش مالیات‌ها و غیره باعث گردیدند که در اواخر دهه ۱۹۷۰، لیبرالیسم سائتریتی حاکم با شکست مواجه گردد. لیبرالیسم شکست خورده، در اواخر دهه ۱۹۷۰ به تجزیه گرائید. اولین جریانی که تحت تاثیر انتقاد راست سنتی به لیبرالیسم تجزیه شد، جنبش روشنفکری نئوکنسرواتیسم بود. همانطوری که قبلاً گفته شد، در این زمان، راست‌گرایان سنتی - به سبب مشکلات لیبرالیسم حاکم، بحران موجود و تغییر جو جامعه -، مواضع تدافعی پیشین خود را رها کردند و موضعی تهاجمی در پیش گرفتند. جریان دیگری که از لیبرالیسم سنتی پرید، نئولیبرالیسم بود که کم کم از مواضع لیبرالی جدائی گرفت و به راست متمایل شده. جریان مذکور باین نتیجه رسید که جامعه آمریکا دارای مسائل جدیدی است و این مسائل جدید، راه حل‌های جدید می‌طلبند. در نتیجه، نئولیبرالیسم مهم‌ترین وظیفه خود را حل معضلات جدید سرمایه‌داری می‌داند. اگر این دو جریان مذکور، از موضع راست با لیبرالیسم سنتی وداع گفته‌اند، جریان‌های دیگر از موضع چپ، از این لیبرالیسم جدا شدند. این جریان‌ها، شعار آزادی لیبرالیستی را جدی‌تر از لیبرال‌ها تلقی می‌کردند. برخی از آنها به برابری نژادی، تاکید داشتند، برخی به برابری جنسی، برخی به مسائل محیط زیست، برخی به مبارزه علیه جنگ هسته‌ای ...

با تجزیه لیبرالیسم، مشخصه‌های آن بین شاخه‌های مختلف لیبرالیسم تقسیم گردید. نئوکنسرواتیست‌ها عمدتاً ضد کمونیسم لیبرالیسم را به ارث بردند. تمایل به حل مسائل از طریق مدیریت و تکنوکراسی لیبرالیسم به نئولیبرالیست‌ها رسید. وارث آزادی و رفرمیسم گروه‌هایی هستند که از موضع چپ از لیبرالیسم سنتی امریکائی جدا شدند و به سوسیال دموکراسی و چپ گرائیدند.

## ریشه‌های رشد جریان‌های راست در جامعه امریکا

اگر چه در دوره مکارتیسم، اکثریت پورژوازی امریکا لازم دید که به موضع راست و فاشیستی نیز متمایل گردد، ولی همانطوری که قبلا گفته شد، از آغاز زمامداری فرانکلین روزولت (۱۹۳۲) تا پایان دهه ۱۹۷۰، لیبرالیسم امریکائی (قرن بیستمی)، ایدئولوژی غالب پورژوازی در امریکا را تشکیل می‌داد. بعبارت دیگر، از سال ۱۹۳۲ تا پایان دهه ۱۹۷۰، هژمونی لیبرالیسم در امریکا گاهی - همانند دهه ۱۹۳۰ و دهه ۱۹۶۰ - مطلق بود و زمانی هم نسبی (مثلا دهه ۵۰) با این حال، باید توجه داشت که راستگراشی حتی در دوران هژمونی لیبرالیسم، در امریکا وجود داشت و از قدرت نسبی برخوردار بود. پورژوازی امریکا بدلائل زیر قادر نیست که ایدئولوژی محافظه‌کاری را رها کند و کاملا به لیبرالیسم مسلح شود:

- ۱- صاحبان برخی از صنایع در امریکا - از جمله صنایع نظامی - مجبورند (یعنی منافع‌شان ایجاب می‌کند) که همواره به سلاح محافظه‌کاری مجهز باشند. چه فروش اسلحه به دولت امریکا یا به کشورهای دیگر، نیازمند تبلیغاتی راستگرایانه و فاشیستی است. گاهی هر چند سطحی به مواضع نمایندگان سیاسی جناح صنعتی - نظامی نمایانگر این واقعیت است.
- ۲- تاریخ معاصر امریکا نشان می‌دهد که گاهی اوقات، پورژوازی (یا لاقل اکثریت جناح‌هایش) لازم می‌بیند که امتیازات در گذشته داده شده به طبقات و اقشار پائین اجتماع را پس بگیرد. البته برای این کار لازم است که افکار عمومی بسیج شود و افکار عمومی در امریکا معمولا از طریق تبلیغات ناسیونالیستی راستگرایانه بسیج می‌شود. تاریخ معاصر امریکا نشان می‌دهد که اکثریت پورژوازی این کشور (لاقل) در سه مورد اینگونه تبلیغات را براه انداخته است و حتی لیبرال‌های امریکائی نیز به زیر پرچم راستگرایان رفته‌اند:



الف - در سال ۱۹۴۷ برای تصویب لایحه ضد کارگری Taft Hartly .

ب - در دوره مکارتیسم، بورژوازی امریکا برای سرکوب کمونیست‌های امریکائی برای مدتی از فاشیسم مکارتی حمایت کرد.

پ - در دوره ریگان، اکثریت بورژوازی امریکا، برای پس گرفتن بسیاری از امتیازات داده شده به کارگران و اقلیت‌ها و کاهش پرشاهه‌های رفاهی دولت به حمایت از سیاست‌های راست‌گرایانه ریگان برخاست.

۳- محافظه‌کاری و راست‌گرایی تنها در انحصار بورژوازی نیست، چه بخشی از خرده بورژوازی نیز غالباً به اندیشه‌های راست‌گرایانه رو می‌آورد. در امریکا، سازمان‌های متعددی وجود دارد که علی‌رغم تعلق به خرده بورژوازی، افکار راست‌گرایانه و فاشیستی را تبلیغ می‌کنند و ترویج می‌دهند. حتی در شرایط ناآگاهی عمومی، طبقه کارگر و سایر اقشار محروم اجتماع نیز می‌توانند به اندیشه‌های راست مجهز شوند.

و اما در مورد راست‌گرایی در امریکای معاصر، پس از جنگ دوم جهانی، در امریکا، دو جریان عمده راست وجود داشته است که غیر از آنتی کمونیسم هیستریک، وجوه مشترک چندانی با هم نداشتند:

الف - اولین جریان، نوعی محافظه‌کاری کامل است که ریشه‌اش را باید در لیبرالیسم قرن نوزدهم جستجو کرد. این نوع لیبرالیسم که در ۱۸۹۰ در امریکا به اوج خود رسید، لیبرالیسمی است که در دهه آخر قرن نوزدهم به لیبرالیسم منچمتری معروف بود و در امریکا، سوسیال داروینیسم خوانده می‌شد. این محافظه‌کاری (راست‌گرایی) قرن بیستمی (یا لیبرالیسم قرن نوزدهمی)، فرد گرامت، خواستار دولت کوچکی است که دخالتش در امور اقتصادی بسیار محدود باشد و خواهان تاکید بر بخش خصوصی و بازار آزاد (بدون دخالت دولت) است. این جریان به سبب تمایل به سوسیال

داروینیسیم، مخالف کمک‌های مالی دولت به محرومین اجتماع است چرا که اعتقاد دارد نسل انسان از طریق مبارزه برای زنده ماندن، ارتقاء می‌یابد. ناگفته پیداست که این جریان محافظه کار، همانند تمامی شاخه‌های ایدئولوژی راست‌گرایانه بورژوازی، شدیداً ضد کمونیست است. نکته دیگر این که، اعتقاد این شاخه همچون سایر شاخه‌های محافظه‌کاری به دولت کوچک با نقش محدود، تضاد گونه است. چه از جانبی می‌خواهند دولت هزینه‌های محدودی داشته باشد و از جانب دیگر، بخاطر اعتقاد به میلیتاریسم، خواستار هر چه بیشتر هزینه‌های دولتند. این تضاد نه تنها در نمایندگان مستقیم صنایع نظامی بلکه همچنین در ایدئولوگ‌های خرده بورژوازی راست‌گرا نیز مشاهده می‌شود.

۲- شاخه دیگری از محافظه‌کاری که پس از جنگ جهانی دوم رشد کرد، به کنسرواتیسم ارگانیك معروف است. این شاخه از محافظه‌کاری ریشه در اندیشه‌های ادمووند پورک، متفکر قرن هیجدهم انگلستان دارد. این شاخه، پر خلاف شاخه اول، بجای تاکید بر فرد، از جامعه به‌مثابه يك کلیت حرکت می‌کند. برای رهبری جامعه مسئولیتی قائل است و آنرا هماهنگ با سنن جامعه و قوانین طبیعی می‌داند. این شاخه از محافظه‌کاری توجه خود را به ابعاد اجتماعی و فرهنگی معطوف می‌دارد یعنی به آن دسته از ارزش‌های اخلاقی و مذهبی که قادر به حفظ نظم اجتماعی باشند. بنظر این جریان، مالکیت خصوصی از آن جهت اهمیت دارد که ثبات اجتماعی را تامین می‌کند و به شکوفائی فرهنگی و فکری می‌انجامد. این شاخه، پر خلاف شاخه اول، آزادی اقتصادی کامل افراد و کمپانی‌ها را کاملاً جایز نمی‌شمارد. تشابه جریان اول و دوم، در خصلت شدیداً ضد کمونیستی آنهاست. برجسته‌ترین نماینده شاخه اخیر الذکر در امریکا، جورج ویل، نویسنده، روزنامه نگار و مفسر تلویزیونی است.

این دو جریان محافظه‌کار حتی در عصر زمامداری فرائکلین روزولت

نیز وجود داشته‌اند اما به سبب جو لیبرال رفرمیستی حاکم در آن دوره، بسیار ضعیف بوده‌اند و نقش ناچیزی ایفاء می‌کرده‌اند. آنچه باعث رشد این دو جریان فکری پس از جنگ جهانی دوم گردید، ارتقاء نقش امپریالیسم امریکا و هژمونی بورژوازی این کشور بود. بدین معنا که امپریالیسم امریکا، پس از افول امپریالیست‌های اروپائی و ژاپنی، رهبری جهان امپریالیسم را بدست آورد و در نتیجه خود را موظف می‌دانست که با اتحاد شوروی، کمونیسم و انقلاب مبارزه کند. بخاطر پیدایش سلاح هسته‌ای، بر اهمیت جنگ سرد، تبلیغات ضد کمونیستی، ضد انقلابی و ضد اتحاد شوروی افزوده گردید. جنگ سرد تبلیغاتی و ضد کمونیستی، امکان رشد دو شاخه محافظه‌کاری مورد بحث را فراهم ساخت و توانست آن‌ها را علیه کمونیسم متحد کند. این هر دو شاخه در دهه ۱۹۵۰ عاجل‌ترین وظیفه امپریالیسم را مقابله با خطر توسعه مالپی شوروی و گسترش انقلاب‌ها در سطح جهان (در خارج از امریکا) و با خطر "خرابکاری عوامل کمونیسم بین‌الملل" (در داخل امریکا)، قلمداد می‌کردند. اتحاد این دو جریان به تشدید یک جو ناسیونالیستی - فاشیستی در امریکا منجر گردید که حتی بسیاری از لیبرال‌ها را نیز مسحور خود ساخت. سناتور جوزف مکاری (از ایالت ویسکانسین) اولین فردی بود که از این جو فاشیستی بهره برداری کرد. او با تبلیغات ضد کمونیستی و شدیداً ناسیونالیستی خود توانست از حمایت بخش عظیمی از جامعه امریکا برخوردار شود. فرد دیگری که از این جو فاشیستی بهره‌های بسیار برد، ریچارد نیکسون بود. او تا قبل از سال ۱۹۴۸ فرد گمنامی بود و با استفاده زیرکانه از جو مکاریسم و با افزایش پرچم مبارزه با کمونیسم، به کنگره امریکا راه یافت. دو سال بعد (در سال ۱۹۵۰)، از ایالت کالیفرنیا به سناتوری انتخاب شد. در سال‌های ۶۰-۱۹۵۲، معاون ریاست جمهوری امریکا بود. در سال‌های ۶۸ و ۷۲ به مقام ریاست جمهوری انتخاب شد. جوزف مکاری، بنیانگذار جو

ضد کمونیستی و راست بود. ریچارد نیکسون فرصت طلبانه از آن بهره برد.

باری، برای ارتقاء، ایدئولوژی محافظه‌کاری به ایدئولوگ‌هایی نیاز بود. سه فرد، این رسالت تاریخی بورژوازی (و حامیان خرده بورژوازی آن) را بر عهده گرفتند: ویلیام باکلی، سناتور گلد واتر و میلتون فریدمن.

در سال ۱۹۵۵، یک راست‌گرای جوان، مرفه و فارغ التحصیل از دانشگاه معروف ییل Yale بنام ویلیام اف. باکلی، نشریه‌ای را پایه‌گذاری کرد که پیش از هر چیز به اتحاد محافظه‌کاران امریکا و ارتقاء تئوریک آنها یاری رساند. این نشریه، "ناشنال رویو" نام داشت که هنوز هم با همان مدیریت اولیه بکار خود ادامه می‌دهد. این نشریه، که هدفش ارتقاء ایدئولوژیک راست‌گرایان امریکایی و مبارزه تئوریک جناح راست بورژوازی با کمونیسم بود، بخاطر چاپ نظرات تمام جناح‌های محافظه‌کاری توانست نه تنها به اتحاد راست‌گرایان بلکه به پرورش تئوریک آنها نیز یاری رساند. تقریباً تمامی روزنامه‌نگاران و نویسندگان راست‌گرای معروف کنونی امریکا، روزی در نشریه ویلیام باکلی قلم زده‌اند. از آن جمله‌اند: جورج ویل، بیوکنان، ژوزف سوبران، جورج ناش، استانسل راوینز، کئوپاتریک، رابرت نواک. فعالیت‌های تئوریک ویلیام باکلی بهیچوجه به نشریه "ناشنال رویو" محدود نمی‌شود. وی افکار راست خود را همچنین از طریق یک ستون هفتگی (که در صدها روزنامه به چاپ می‌رسد)، کتاب‌های متعدد (مانند "انسان و خدا در یل" و "مکارتی و دشمنانش")، مناظرات تلویزیونی و سخنرانی در دانشگاه‌ها و کلوپ‌های مختلف تبلیغ می‌کند. خدمت دیگر وی به ایدئولوژی محافظه‌کاری، تاسیس یک سازمان دانشجویی بنام "امریکائیان جوان طرفدار آزادی" است که توانسته دانشجویان محافظه‌کار را بسیج و سازماندهی کند و از طریق برنامه‌های مختلف، آنان را برای فعالیت‌های سیاسی بعدی پرورش دهد.

در واقع، بخاطر فعالیت‌های متعدد ویلیام باکلی - و در آغاز بویژه از

طریق نشریه "ناشتال رویو" - بود که محافظه‌کاری در امریکا، مواضع تدافعی پیشین خود را رها کرد، با موضعی تهاجمی به انتقاد از لیبرالیسم پرداخت و کمونیسم را مورد حملات شدید خود قرار داد.

پری گلدواتر - ژنرال سابق نیروی هوایی و سناتور بعدی از ایالت اریزونا - نیز از جمله کسانی است که به ارتقاء آیدئولوژی محافظه‌کاری و به اتحاد جناح‌های مختلف این جریان فکری، یاری رساند. تاثیر او هم از طریق قلم بود و هم از طریق فعالیت‌های سیاسی. از یکطرف، کتاب "وجدان يك محافظه کار" او که در سال ۱۹۶۰ انتشار یافت از بهترین آثار سیاسی نویسندگان راستگرا بشمار می‌رود. و از طرف دیگر، مبارزات وی برای نامزدی مقام ریاست جمهوری از حزب جمهوری خواه در سال ۱۹۶۴ و سپس کوشش برای پیروزی بر جانسون، توانست پنجوی سابقه‌ای محافظه‌کاران امریکائی را بسیج کند. در مبارزات مقدماتی حزب جمهوری خواه، گلدواتر توانست جناح‌های معتدل و لیبرال حزب، به رهبری نلسون راکفلر را شکست دهد و جناح راست حزب (نماینده صنایع نظامی و خرده پورژوازی راست) را به پیروزی برساند. اگر چه گلدواتر در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۴ از جانسون، کاندیدای حزب دموکرات، شکست سختی خورد ولی فعالیت‌های سیاسی قبل از انتخابات وی توانست راستگرایان امریکا را منسجم و فعالیت‌هایشان را متمرکز کند. در حقیقت، این انسجام و تمرکز بود که پیروزی های آتی راستگرایان را تضمین کرد. مثلا در خلال مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ۱۹۶۴، این امریکائی‌ها با به عرصه سیاستش گذاشت، این همفکر گلدواتر، **ریگان** نام داشت. ریگان در کنکره حزب جمهوریخواه امریکا در آن سال، با نامزد کردن گلدواتر برای انتخابات ریاست جمهوری و با ایراد يك سخنرانی در حمایت از او، به معروفیت رسید. درست دو سال بعد بود که بعنوان فرماندار بزرگترین ایالت امریکا (کالیفرنیا) انتخاب شد.

فرد دیگری که راستگرایی را در امریکا - پویژه در محافل روشنفکری و آکادمیک - رواج بسیار داد، میلتون فریدمن، استاد اقتصاد و برنده

جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۶، نام دارد. زمانی که اقتصاد لیبرالیستی کینز بر اریکه قدرت سوار بود، زمانی که اقتصاددانان و سیاستمداران، بازار و بخش خصوصی را نیازمند دخالت‌های مستقیم دولت می‌دانستند، میلتون فریدمن، یکه و تنها، از موضع راست، به نقد مکتب اقتصادی کینز پرداخت و مکتب اقتصادی مائیتاریسم را در دانشگاه شیکاگو بنا نهاد. او طی آثار آکادمیک - مقالات تئوریک در نشریات اقتصادی و کتاب‌های متعدد - و نوشته‌های ژورنالیستی - مانند ستونی در مجله نیوزویک -، و طی سخنرانی‌ها و درس‌های خود در دانشگاه علیه لیبرالیسم قلم زد و سخن گفت. کم کم، در میان اقتصاددانان محافظه‌کار، طرفداران بسیاری بدست آورد. امروز او را رهبر اقتصاددانان محافظه‌کار در آمریکا (و حتی در جهان) بشمار می‌آورند. کتاب "سرمایه داری و آزادی" فریدمن که در سال ۱۹۶۲ به چاپ رسید بیشترین نفوذ را بر راست‌گرایان آمریکائی داشته است.

### شو کنسرواتیسم در آمریکا

شو کنسرواتیسم آمریکا، بخشی از لیبرالیسم قرن بیستمی (امریکائی) است که در سال‌های اخیر به راست گرائید. این جنبش جدید، علی‌رغم قلت تعداد کادر، علی‌رغم فقدان پایه توده‌ای وسیع، از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده است. چه تعداد قلیلی روشنفکر توانسته‌اند نفوذ عمیقی بر برخی از دانشگاهیان، رسانه‌های گروهی و کارمندان دولت بگذارند. اغلب رهبران شو کنسرواتیسم، زمانی در صف مدافعان رفرم‌های "برنامه‌های جدید" روزولت و پس از آن، قرار داشته‌اند. برخی دیگر از آنها حتی خود را بنوعی "سوسیالیست" می‌دانستند. در چند سال اخیر، آنچه باعث جدائی شو کنسرواتیسم از لیبرالیسم و پیوستن به محافظه‌کاری گردید از یکسو، عکس‌العمل در مقابل "زیاده روی‌ها"ی برنامه رفاهی دهه ۱۹۶۰ و از سوی دیگر، بدان جهت بوده است که رهبران این جریان، لیبرالیسم کنونی را ناتوان از پیشبرد برخی از

آرمان‌های لیبرالیستی تلقی می‌کنند. آن‌ها مشخصاً در برابر خواسته‌های رادیکال چپ جدید آمریکا در دهه ۱۹۶۰ عکس‌العمل نشان دادند، با برنامه‌های "مسکن" لیبرال‌ها مخالفت ورزیدند، از مبارزات حقوق مدنی و جنبش ضد جنگ ویتنام دل خوشی نداشتند و اینها را از جمله "زیاده روی‌ها" محسوب می‌کردند که برای اتوریتته، ارزشی قائل نیست. بنظر آنان، دولت آمریکا در دهه ۱۹۶۰ (و ۱۹۷۰) در حیطه برنامه‌های رفاهی، چنان بار سنگینی را برداشته که از حمل آن عاجز است. این "زیاده روی‌ها" را نتیجه کوشش يك "طبقه جدید از مهندسين اجتماعي" می‌دانستند که هدف غیر مطلوب تغییر روش زندگی مردم را دنبال می‌کند.

علت دوم جدائی نئوکنسرواتیسم از لیبرالیسم و حرکت نئوکنسرواتیسم به سمت راست این بود که جریان مذکور عقیده داشت پس از دهه ۱۹۶۰، لیبرالیسم توجه سنتی به آزادی‌های فردی لیبرالیستی را از یاد برد و مبارزه ضد کمونیستی "لازم" به سیاق دوره جنگ سرد را به بوته فراموشی سپرد. نئوکنسرواتیست‌ها معتقدند که آزادی‌های فردی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قربانی مساوات‌طلبی می‌گردند و اگر از آن "آزادی‌ها" دفاع نشود برای همیشه بدست برنامه‌های رفاهی و قوانین دولتی به انهدام کشیده خواهند شد. مضافاً به اعتقاد آن‌ها، دولت آمریکا، پس از شکست در جنگ ویتنام، استواری و قاطعیت لازم برای طرح و پیاده کردن يك سیاست خارجی موثر را از دست می‌دهد و این ضعف، بخصوص بخاطر نفوذ شوروی در سطح جهانی، می‌تواند باعث تضعیف نفوذ جهانی آمریکا گردد. **اروینگ کریستول**، در مقاله "نئوکنسرواتیسم چیست؟" (مجله نیوزویک، ۱۹ ژانویه ۱۹۷۶)، اعتقادات این جریان را چنین خلاصه می‌کند:

"دفاع از دولت رفاه طلب اما مخالفت با دخالت‌های دیوانسالارانه و پدر سالارانه آن، احترام به بازار اقتصادی، دفاع از ارزش‌های سنتی و مذهبی در مقابل ضد فرهنگ (Counter Culture) و ضدیت این با نظم، مخالفت با آنگونه مساوات‌طلبی که بر اساس آن تمامی افراد بطور مساوی به همه چیز می‌رسند، و

تاکید بر ضد کمونیسیم شدید در سیاست خارجی".

میدچ دکتور، یک نئوکنسرواتیست دیگر، در مقاله چاپ شده در نشریه Weekly (۱۸ نوامبر ۱۹۸۲)، در مورد جریان مورد بحث چنین می‌نویسد:

"من این جنبش را روشنفکرانه می‌خوانم که می‌کوشد تجربه تلخ سوسیالیسم و لیبرالیسم عوامفریباک را با وطن دوستی و ناسیونالیسم شدید امریکائی ادغام کند. بسیاری از ما، لیبرال‌ها یا موسیالیست‌های پیشین هستیم که می‌خواهیم کشور را به یک سلامت فکری و روحانی برسانیم".

این جریان اگر چه حرکت جدید خود را در اواسط دهه ۱۹۶۰ سامان داد ولی رشد آن در اواسط دهه ۱۹۷۰ صورت گرفت. فعالیت‌های فکری این جریان در واقع از زمانی آغاز شد که دو نویسنده امریکائی یعنی اروینگ کریستول و دانیل یل در اواسط دهه ۶۰، نشریه اقتصادی - سیاسی Public Interest را، که از مهم‌ترین نشریات این جریان فکری راست بشمار می‌رود، تاسیس کردند. همزمان با آن، فردی بنام نورمن پادهورتس (N. PODHORETZ)، عضو "کمیته یهودیان" امریکا، نشریه Comentary را انتشار داد. این دو نشریه، پلاتفرمی را بوجود آوردند و نویسندگان تازه راستگرا، بر اساس آن پلاتفرم، جنبش چپ جدید امریکا و خواست‌های آن، جنبش هیپی‌زم و لیبرالیسم قرن بیستمی دهه ۶۰ امریکائی را مورد حمله قرار دادند. از طریق این دو نشریه بود که نویسندگان نئوکنسرواتیستی چون دانیل پاتریک موی نهان (سناتور فعلی از ایالت نیویورک، نماینده اسبق امریکا در سازمان ملل، و پیش از آن، استاد دانشگاه)، ناسال گلی ژر، سیدنی هوک، جین کیو پاتریک (اولین نماینده دولت ریگان در سازمان ملل، استاد دانشگاه و احتمالاً کاندیدای ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸) و غیره به تهاجم علیه جنبش‌های مذکور در فوق پرداختند. البته بدون حمایت رسانه‌های گروهی امریکا و حمایت شدید نشریه "وال استریت جورنال"، رشد سریع نئوکنسرواتیسم امکان پذیر نبود.



## نئولیبرالیسم در آمریکا

همانطوریکه در صفحات فوق گفته شد، نئولیبرالیسم نیز در زمره جریان‌هایست که در سنوات اخیر از لیبرالیسم امریکائی بریده است. این جریان ایدئولوژیک، خود را وارث مدرنیزه شدن صفات مثبت لیبرالیسم جان اف کندی می‌داند که با شرایط دهه ۱۹۸۰ خود را وقف داده است و متناسباً با تغییر شرایط، تغییر یافته است. این جریان، از جایی، شامل اعتقاداتی جدید است که ریشه در بحران‌های اقتصادی دهه ۷۰ و رد برنامه‌های دولت کارتر (چه تحت آن شرایط، بسیاری از لیبرال‌ها آگاهانه از لیبرالیسم دهه‌های ۶۰ و ۷۰ - که بزعم شان در حال انحطاط بود - فاصله گرفتند) و از جانب دیگر، ریشه در حزب **توماس جفرسن** (حزب دموکرات) دارد، با این تفاوت که نه به پدر ایدئولوژیک حزب خود (جفرسن) بلکه به رقیب سیاسی - ایدئولوژیک او یعنی **الکساندر هامیلتون** (که طرفدارانش بعدها حزب جمهوریخواه را پایه‌گذاری کردند)، باز می‌گردد.

نئولیبرالیست‌ها خود معتقدند که نئولیبرالیسم، ایده‌ایسمی پراگماتیستی است با برخوردی قاطع و "غیرایدئولوژیک". بزعم این‌ها، در عین کوشش برای ارتقاء عدالت اجتماعی و برابری، باید به محدودیت‌های مالی دولت نیز توجه داشت. به ادعای پیروان این جریان فکری "جدید"، نئولیبرالیسم (که گاهی رئالیسم با احساس نیز خوانده می‌شود) می‌کوشد تا در عین کمک به محرومین جامعه، مشکلات تمامی افراد را نیز برطرف سازد.

مهم‌تر از هر چیز، نئولیبرالیست‌ها نیاز مطلق به رشد اقتصادی را احساس می‌کنند. از آنجا که معتقدند این رشد عمدتاً از گسترش و سودآوری بخش خصوصی ناشی می‌شود، خود را مدافع سرمایه‌داری میدانند که برای گسترش فعالیت‌های اقتصادی خود، از ریسک کردن وحشتی ندارند. نئولیبرالیست‌ها، که شرایط اقتصادی جهان را شدیداً در حال تغییر می‌بینند، برای هم‌سوئی اقتصاد آمریکا با این تغییرات،

نقش دخالت اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی دولت را اساسی تلقی میکنند. بزعم آنها برای اینکه آمریکا قادر به رقابت اقتصادی در سطح جهان باشد، دولت باید به رفورم‌های نهادی بپردازد، چه به اعتقاد آنها، آمریکا بدون این گونه رفورم‌ها قادر به مقابله اقتصادی با رقبای خود نخواهد بود.

نئولیبرالیست‌ها نیز اتحاد شوروی را رقیب و دشمن اصلی آمریکا محسوب می‌دارند و معتقدند که شوروی بخاطر توسعه طلبی خود، قدرت نظامی‌اش را پیش از پیش، افزایش داده است. در نتیجه، آمریکا نیز، برای حفظ هژمونی خود در جهان غرب، مجبور است - بی‌اینکه سیاست‌های نظامی ائتلافی به شیوه ریگان را دنبال کند - به تقویت نیروهای هسته‌ای خود بپردازد. ولی در عین حال عقیده دارند که آمریکا باید برای بستن قراردادهای محدود کننده تسلیحاتی با شوروی بروی میز مذاکره بنشیند. این‌ها تنش‌زدائی را، در صورت تعادل نظامی دو ابرقدرت، امکان پذیر می‌دانند. نئولیبرالیست‌ها می‌گویند که دکترین‌شان عبارت است از ترکیب اعتقاداتی جدید با مفاهیم انسانی لیبرالیسم سنتی. ولی، قبل از هرچیز بنظر می‌رسد که آنها لیبرال‌هایی هستند که در اثر فشارها و اعتقادات راست‌گرایان، عقب نشینی کرده‌اند و از برخی جنبه‌ها به راست گرائیده‌اند.

مسلم این که نئولیبرالیسم وارث برخی از اعتقادات لیبرالیسم سنتی (آمریکائی) است. اگر نئوکنسرواتیسم، احساسات ضد کمونیستی لیبرالیسم سنتی را به ارث می‌برد و پر شدت آن می‌افزاید و اگر سوسیال دموکراسی جدید آمریکا، مشخصات رفورمیستی و رفاه‌گرایی لیبرالیسم سنتی، بخصوص در دهه ۶۰ را می‌گیرد و آنها را گسترش می‌دهد، نئولیبرالیسم، خواست پراگماتیستی لیبرالیسم سنتی، برای ایجاد دولتی موثر و با بازدهی کافی را به ارث می‌برد و پیش از پیش بر آنها تاکید می‌نهد. این جریان اعتقاد دارد که می‌تواند تحقیقات و پیشرفت‌های علمی، فنی و اداری را در جهت بهتر و مفیدتر کردن کارکرد دولت بکار گیرد.

سناتور گاری هارت (سناتور از ایالت کلرادو و کاندیدای مقام ریاست جمهوری اخیر در انتخابات مقدماتی حزب دموکرات) و سناتور پال سانگاس (از ایالت کانگتیکت) از رهبران فکری این جریان بشمار می‌روند. هر دو خود را از ادامه دهندگان راه جان اف. کندی می‌دانند. هر دو معتقدند که می‌توانند همچون روزولت - که به شیوه پراگماتیستی و "غیر ایدئولوژیک"، "پرنامه جدید" خود را پیاده کرد، به حل مسائل موجود بپردازند. سناتور سانگاس در کتابی تحت عنوان "لیبرالیسم و واقعیت‌های دهه ۱۹۸۰" می‌نویسد:

"من شیوه خود را شیوه رئالیستی با احساس می‌دانم - شیوه‌های غیر ایدئولوژیک و مشخصا واقع‌گرا. علاقه من به سیاست‌های است که می‌توانند کار کنند و نتیجه دهند، نه آن سیاست‌هایی که باید و قرار است کار کنند. و در چهارچوب آنچه می‌تواند کار کند، من معتقد به پیاده کردن ارزش‌های دموکرات و لیبرالی‌ام."

بسیاری از نئولیبرال‌ها معتقدند که برای رسیدن به اهداف جفرسونی (دموکراتیک‌تر) باید از ابزار هامیلتونی (موثر و دارای بازدهی، با استفاده از ماشین دولتی) بهره گرفت. الگوی دلخواه نئولیبرال‌ها، الگویی است که یک نویسنده امریکائی بنام هرپرت کرولی، در سال ۱۹۰۹، در کتاب خود بنام "میعاد یک زندگی امریکائی"، ارائه داد. این نویسنده سال‌ها پیش از کینز، همکاری دولت و بخش خصوصی را ضروری ارزیابی کرده. الگوی نئولیبرال‌ها چیزی نیست جز شیوه "خلاق" الکساندر هامیلتون، که در سال‌های آخر قرن هیجدهم، تکامل یافت. هامیلتون در سال ۱۷۹۱، در اثری بنام "گزارش در باره تولید صنعتی" نوشت:

"سرمایه، در آغاز طرح‌های جدید، محتاط و ترسو است. دولت باید با برداشتن موانع موجود از سر راه فعالیت‌های جدید، برای بالا بردن حس اطمینان این سرمایه‌داران محتاط بکوشد... همه می‌دانیم که برخی از کشورها به کارگران خود این امکان را می‌دهند که بتوانند کالاهای ارزان‌تری به کشورهای دیگر صادر کنند و در نتیجه، این کالاها را جانشین کالاهای مشابه آن کشور سازند، بنابراین، بنیانگذاران شرکت‌های تولیدی جدید

(( امریکائی )) نه تنها باید با مسائلی که هر موسسه جدید با آنها مواجه است، مقابله کنند و در حل آنها بکوشند بلکه همچنین باید با مساعدتهائی که دولت‌ها در کشورهای دیگر به شرکت‌های (( تولیدی )) خود می‌کنند، دست به مقابله بزنند. طبیعی است که سرمایه‌دارها (( امریکائی ))، برای پیروزی بر این مسائل، نیازمند حمایت دولت خود باشند.

تشابه نظرات نئولیبرال‌ها با عقاید الکساندر هامیلتون (ذکر شده در فوق)، بوضوح به چشم می‌خورد. جوهر اعتقادات نئولیبرال‌ها نیز چیزی جز این نیست که دولت، بخاطر رشد قدرت اقتصادی کشور در سطح جهانی، باید قاطعانه از بخش خصوصی حمایت کند. این اعتقاد از بحران‌های اقتصادی دهه ۷۰ نشأت گرفت. چه در این دهه، اقتصاد امریکا بطور نسبی تضعیف گردید. دو علت می‌تواند این ضعف نسبی را توضیح دهد:

علت اول، بحران انرژی و "بایکوت" نفتی بود که در ضعف نسبی اقتصاد امریکا موثر افتاد. نئولیبرال‌ها معتقدند که دولت، بجای این که با برنامه‌های همه جانبه از تأثیرات منفی این بحران بکاهد، در عمل، دست بروی دست گذاشت. علت دیگر، کاهش قابلیت تولید (Productivity) در اقتصاد امریکا و ضعف نسبی آن در رقابت‌های بین‌المللی بود. نئولیبرال‌ها تأکید می‌کنند که برای مقابله با مسئله اخیر، به یک انقلاب صنعتی جدید، به یک تغییر کیفی در سیاست‌های دولت نیاز است. آنها معتقدند که دولت باید از برنامه‌های رفاهی در مورد بیکاران، سالخوردگان، کارگران و مصرف کنندگان بکاهد و در مقابل، سرمایه‌گذاری‌های جدید را تشویق کند و امکانات مالی دولت را هر چه بیشتر در این جهت بکار گیرد. پی دلیل نیست که در کنگره سالانه امریکائی‌های طرفدار فعالیت‌های دموکراتیک (گروهی بسیار لیبرال)، سناتور پل سانگاس بشدت برخی از اصول لیبرالیسم سنتی را به نقد کشید و اعلام داشت که دولت باید، از طریق تشویق سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و با پایان دادن به حمایت از سندیکا‌های کارگری، جهت مدرنیزه کردن صنایع امریکا تلاش کند. می‌بینیم که

اینگونه موضع گیری‌های نئولیبرالیسم چیزی نیست جز عقب نشینی در مقابل جریان‌های راست. می‌بینیم که نئولیبرالیسم همانند نئوکنسرواتیسم، از موضع راست از لیبرالیسم سنتی بریده است. کم نیستند کسانی که از لیبرالیسم قرن بیستمی امریکائی بریده‌اند و به جمع نئولیبرال‌ها پیوسته‌اند و بخش بزرگی از لیبرال‌های سابق نیز به جریان‌های راست‌تر ملحق شده‌اند. تنها بخش کوچکی از لیبرال‌های پیشین هنوز خود را لیبرال می‌دانند. در مورد سیاستمداران باید گفت که بسیاری از لیبرال‌های سابق به نئولیبرال‌ها پیوسته‌اند و تنها عناصر بسیار معدودی نظیر ادوارد کندی هنوز خود را لیبرال می‌دانند. در مورد نشریات لیبرالی سابق نیز همین امر صادق است. بعنوان مثال، تا چند سال پیش، نشریه New Republic از لیبرال‌ترین نشریات امریکائی بشمار می‌رفت که اکنون به نئولیبرال‌ها ملحق شده است.

### راست جدید امریکا یا راست پوپولیستی

یکی از خطرناک‌ترین و فاشیست‌ترین جریان‌های راست در امریکا، جریان جدیدی است که به راست جدید معروف شده است. بسیاری از صاحب نظران امریکائی این جریان فاشیستی را عمده‌ترین نیروی سیاسی در امریکای نیم قرن اخیر می‌دانند. چه از جریان‌های دو دهه آخر قرن نوزدهم، که کشاورزان و کارگران پا به عرصه سیاست گذاشتند و با خواست‌های خود تغییرات بسیاری در جوسیاسی امریکا بوجود آوردند که بگذریم، در صدساله اخیر هیچ جریان سیاسی دیگری با اندازه راست جدید نتوانسته است در جو سیاسی جامعه تغییر بوجود آورد.

راست جدید که بسیار ساده اندیش، واپس‌گرا و فناتیک است، تفاوت‌های فاحشی با راست سنتی و دیگر جریان‌هایی دارد که از لیبرالیسم جدا شده‌اند و کم و بیش به محافظه‌کاران پیوسته‌اند. اولاً جدیدترین جریانی است که به راست پیوسته، ثانیاً بزرگترین آنهاست. ثالثاً برخلاف دیگر جریان‌هایی که به راست پیوسته‌اند،

عمدتاً يك جنبش اجتماعی است تا يك مجموعه از نظریات که توسط عده‌ای روشنفکر طرح شده باشد. راست جدید يك جنبش اجتماعی است که میلیون‌ها انسان فئاتيك و شدیداً ضد کمونیست را در بر می‌گیرد که در چند مورد، بزعم شان اساسی، موضع مشترك دارند و عملاً در جنبشی بسیج شده‌اند و در راه تحقق اهداف خود قدم‌هایی برداشته‌اند.

بسیج جریان‌های مختلفی که به راست جدید پیوسته‌اند از طریق سازمان‌هایی مرتبط انجام یافته‌است که هر يك بدلیلی خاص و بر اساس موضوعی خاص سازمان یافته‌اند. رهبران این جریان از طریق تماس‌های فردی، نشریات، اعلامیه‌ها، نامه‌ها و غیره با یکدیگر در ارتباط‌اند، و از همین طریق نیز توده‌های خود را به صندوق‌های رای و تظاهرات و غیره می‌کشانند. عمده‌ترین خواست‌های راست جدید عبارتند از: کاهش مالیات‌ها، احیای ارزش‌ها و سنت‌های مذهبی و دخالت بیشتر مذهب در امور سیاسی، يك سیاست خارجی شدیداً ناسیونالیستی و شدیداً ضد کمونیستی، کاهش برنامه‌های رفاهی، کنترل و مهار سندیکاهای کارگری، رد قانونی که قرار است پرابری جنسی را به قانون اساسی ملحق کند، جلوگیری از سقط جنین، مبارزه با چاپ نشریات پورتوگرافيك (سه شکته اخیرالذکر عمدتاً بدلائیل مذهبی) و نظایر این‌ها.

راست جدید از دو جریان عمده تشکیل می‌شود:

۱- جریان اول که میلیون‌ها نفر را در بر می‌گیرد مجموعه‌ایست از جریان‌های مسیحی بنیان‌گرا که طرفداران‌شان عمدتاً در ایالات جنوبی و ایالات واقع در غرب میانه سکونت دارند. بخش‌های متعلق باین جریان از طریق برنامه‌های تلویزیونی و نشریات خود با اعضاء و هوادارانشان در تماس‌اند. چند کشیش راستگرا که در صفحات قبل از آنها نام برده شد (جری فالول، پت رابرتسون، جیمی سواگرت و غیره)، رهبری این جریان را بر عهده دارند. این جریان را می‌توان نوعی فاشیسم دینی نامید که رهبران آن با استفاده از احساسات توده‌های ناآگاه، جنبش عمده‌ای را پنا نهاده‌اند. این جریان ساده‌اندیش و فئاتيك، سرشار از تنفر است. نه تنها نسبت

به کمونیست‌ها، مذاهب غیر مسیحی (حتی غیر پروتستان) تنفر شدیدی احساس می‌کند بلکه از لیبرال‌ها نیز بشدت متنفر است. عمده‌ترین رهبر این جریان (رهبر "اکثریت اخلاقی")، کشیش بنیادگرا، جری فالول است. او در مقدمه‌ای که بر کتاب "راست جدید: ما آماده رهبری هستیم" (بقلم ریچارد ویگوری) نوشت، این تنفر خود را نسبت به لیبرالیسم بخوبی نشان می‌دهد. جری فالول، در این مقدمه (قبل از انتخاب ریگان در سال ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری)، در انتقاد از لیبرال‌ها از جمله چنین می‌نویسد:

"در این زمان شکی نیست که امریکا - که زمانی آزاد و سالم بود - به انحطاط می‌رود. امریکائی‌ها، از چند سال پیش باین طرف، در واقع به کناری نشسته، دست روی دست گذاشته‌اند تا رهبران خدا شناس و مست اراده، میهن ما را به ورطه سقوط بکشانند. اکثر رهبران دولت منجمله قضات عالیرتبه، قانونگذاران، بوروکرات‌ها و سیاستمداران، بیشتر در فکر رای گرفتن بوده‌اند تا اینکه شجاعانه از آنچه که برای امریکا خوب و حق است، دفاع کنند. از آنجا که ثبات هر چیزی - خواه کشور، خواه خانواده - به رهبری آن مربوط می‌شود، تعجب‌آور نیست که اکنون ما امریکا را ضعیف و فاسد می‌یابیم. من بمثابة یک پدر و یک فرد خداشناس به شجاعت آقای ویگوری احترام می‌گذارم که به انتقاد از لیبرال‌ها پرداخته ((به انتقاد از کسانی)) که اعمالشان عمداً امریکا را باین روز سیاه نشانده است."

۲- جریان دوم راست جدید از کسانی تشکیل می‌شود که بقول امریکائی‌ها به اقشار پائینی طبقه متوسط تعلق دارند، کسانی که در دهه ۱۹۶۰ از راست‌گرای معروف، جورج والاس، حمایت می‌کردند. محققان جامعه شناس دانشگاه میشیگان آنها را رادیکال‌های اقشار میانی امریکا (Middle American Radicals) نامیده‌اند. طرفداران این جریان را در سراسر امریکا می‌توان یافت و به گفته وارن Warren، جامعه شناس دانشگاه میشیگان، ۲۵ درصد از جمعیت امریکا از طرفداران این جریان‌اند. نظر به اینکه جریان اول نیز شامل میلیون‌ها امریکائی‌اند، می‌توان نتیجه گرفت که

لااقل يك سوم مردم امريكا از لحاظ سياسی حاميان راست جديد بشمار می‌روند. این‌ها معتقدند که دولت مجبورشان کرده است که بار مالی خواست‌های محرومین و اقلیت‌ها را بدوش کشند. نه فقط جریان اول (جریان مذهبی) بلکه جریان دوم راست جديد نیز فاشیست مسلک است. جریان اخیر همانند طرفداران فاشیسم کلاسیک، قبل از بدست گرفتن قدرت، علاوه بر ضد کمونیسم هیستریک، با محرومین و اقلیت‌ها نیز مخالفانند. نویسنده‌ای بنام کوین فیلیپس (KEVIN PHILLIPS) راست جديد را "محافظه کاران پوپولیمت" نامیده است. علی‌رغم این نامگذاری، برای راست جديد (هر دو جناح آن) - نه فقط بخاطر مواضع توطئه‌گرایانه سیاسی و فنانیسم‌اش، نه فقط بخاطر ضد کمونیسم شدید و شوونیسم‌اش، نه فقط بخاطر تمایلات ضد کارگری و نژاد پرستی‌اش بلکه همچنین بدلیل دفاع از عناصر واقعا فاشیست -، نام فاشیسم زیبنده‌تر است. راست جديد می‌خواهد با فعالیت‌های سیاسی توده‌ای (یکی از شعارهای آن Political Action است)، عناصر معتقد به راست جديد را (نظیر پاتریک رابرتسون، که خود را کاندید نامزدی ریاست جمهوری کرده است) در پست‌های مهم مستقر کند و لیبرال‌ها را از صحنه خارج سازد. یکی از رهبران راست جديد بنام پل وی ریچ (Paul WEYRICH) چند سال پیش نوشت:

"ما رادیکال‌هایی هستیم که می‌خواهیم سامانه قدرت سیاسی موجود را تغییر دهیم. ما محافظه‌کاریم اما نه محافظه‌کارانی که می‌خواهند شرایط موجود را حفظ کنند. ما نمی‌توانیم شرایط موجود را بپذیریم. ما باید جهت حرکت جامعه را تغییر دهیم. راست جديد نمی‌خواهد حفظ بلکه می‌خواهد عوض کند. ما قوای این تغییر را تشکیل می‌دهیم. اگر مردم از شرایط موجود در این کشور، ناراضی و منزجر شدند، پس باید برای تغییر این شرایط، بدنبال رهبران محافظه‌کار باشند" (بنقل از کتاب قبلا اشاره شده ریچارد ویگوری).

خلاصه این که، همانطوری که در صفحات قبل دیده‌ایم، راست جديد يك جنبش توده‌ای است با مواضع و افکار مشخص که علی‌رغم ساده‌گرایا



ساده‌گرای مذهبی بودن، باید جدی گرفته شود. بلاشک، پیروزی‌های ریگان و محافظه‌کاران دیگر و نیز شکست عناصر لیبرالی چون مک گاورن برای سنا، بدون فعالیت‌ها و حمایت‌های راست جدید میسر نبود. ریگان علی‌رغم این که به راست سنتی تعلق دارد اما، از طریق اعطای امتیازاتی توانسته است حمایت نسبی (نه مطلق) راست جدید را نیز بدست آورد.

### زمینه‌ها و ریشه‌های پیدایش راست جدید

اگر چه کشیش‌های بنیادگرا و افراطی، از دهه ۶۰، با مواضع نژادپرستانه و فاشیستی در مقابل مبارزه حقوق مدنی سیاهان و سایر مبارزات توده‌ای نظیر مخالفت با جنگ ویتنام و در مقابل رفورم‌های آن دهه، به فعالیت، بسیج و سازماندهی پرداختند، اگر چه حتی در اواخر دهه ۶۰، بسیاری از عناصر قشر پائینی "طبقه متوسط" از سیاستمداران عوام‌فریب و فاشیستی چون جورج والاس حمایت کردند، اما بسیاری از کارشناسان علوم سیاسی در امریکا معتقدند که شروع آن بعنوان یک جنبش با هویت را باید سال‌های ۷۵-۱۹۷۴ دانست. این کارشناسان معتقدند که آغاز این جنبش را باید بخشا ناشی از امر زیر دانست: پس از واقعه واترگیت، جرالڈ فورد بجای ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری برگزیده شد و نلسون راکفلر را بعنوان معاون ریاست جمهوری انتخاب کرد. این امر با عکس‌العمل شدید افرادی مواجه گردید که هم اکنون به راست جدید تعلق دارند و از رهبران آن بشمار می‌روند. این افراد، راکفلر را مظهر ثروتمندترین لیبرال حزب جمهوریخواه شرق امریکا محسوب می‌داشتند. فراموش نکنیم که بسیاری از فاشیست‌های امریکائی ضد لیبرال (پویژه "اقشار میانی" جریان دوم سابق‌الذکر)، با ثروتمندان و حتی با اهالی شرق امریکا مخالف‌اند. بهر حال انتخاب راکفلر توسط فورد، پهنه‌ای بدست داد که یک گروه جوان محافظه‌کار (راستگرا) به فعالیت و سازماندهی مستقل پردازد. این گروه سابقه

فعالیت در جناح راست حزب جمهوریخواه را داشت، اول خود را راستگرا و بعد متعلق به حزب جمهوریخواه می دانست و معتقد بود که محافظه کارانی چون نیکسون و فورد، خود را به ثروتمندان لیبرال شرق امریکا فروخته اند. در مرکز گروه مذکور چهار محافظه کار جوان قرار داشت که هم اکنون از رهبران راست جدید بشمار می روند. اشاره ای به گذشته و فعالیت های این چهار راستگرا شاید بی فایده نباشد:

**پل وی ریچ**، که پیش از این نیز از او نام برده ایم، یکی از عناصر مرکزی این گروه بود. او در چند سال اخیر، با کمک مالی فرد ثروتمندی بنام **جوزف کورس** - که بسیار راستگراست -، چند سازمان راستگرا را سازمان داده است. از جمله می توان سازمان های زیر را نام برد:

- احیاء "بنیاد هریتج" (Heritage Foundation)، موسسه ای که آثار سیاسی راستگرایان را منتشر می کند.

- تاسیس "شورای امریکائی مبادلات مقننه" بمنظور نفوذ بر قانونگذاری مجالس ایالتی و تشویق اینها به اتخاذ مواضع راست.

سازمان دیگری که در سال ۱۹۷۴ با کمک مالی کورس، توسط وی ریچ بوجود آمد، "کمیته برای حفظ کنگره آزاد" (CSPC) نام دارد. این سازمان از مردم و کمپانی ها پول جمع آوری می کند و پول جمع آوری شده را در راه انتخاب نمایندگان مجلس (فدرال) با مواضع راست و در جهت تعلیم تکنیکی نمایندگان (تکنیک های لازم برای انتخاب شدن و رای گرفتن) به مصرف می رساند.

فرد دیگر، **هاروارد فیلیپ** نام دارد. او در سال ۱۹۷۵، "کمیته محافظه کار" (Conservative Caucus) را تاسیس کرد. این سازمان، بسیج وسیع رای دهندگان در حوزه های انتخاباتی راست و نیز تحت فشار قرار دادن نمایندگان انتخاب شده در مجلس و سنا، بمنظور اتخاذ مواضع راستگرایانه در تصویب لوایح را دنبال می کند. مثلا در سال ۱۹۸۰، این سازمان توانست با بودجه ای برابر با ۳ میلیون دلار، رای دهندگان بسیاری در بیش از دویست و پنجاه حوزه انتخاباتی مختلف را

برای اعمال فشار بر کنگره و سنا بسیج کند. از جمله فعالیت‌های دیگر این سازمان، تاسیس یک موسسه تحقیقاتی و نیز انتشار چند روزنامه بود برای اینکه مواضع نمایندگان کنگره و سنا در مورد لوایح مختلف را با اطلاع محافظه‌کاران برساند. تاسیس "داشره سخن" بمنظور تعیین سخنرانان ورزیده راستگرا و اعزام این‌ها به سراسر امریکا برای حمایت از کاندیداهای راستگرا و تبلیغ نظرات راست جدید و غیره.

فرد سوم، جان تری دولان است که در سال ۱۹۷۵، "کمیته ملی (سراسری) فعالیت‌های سیاسی محافظه‌کاران" (N.C.P.A.C) را بنیاد نهاد. این کمیته برای فعالیت‌های انتخاباتی پول جمع آوری می‌کند و آنرا برای انتخاب نامزدهای انتخاباتی راست جدید یا حامیان آرمان‌های راستگرایانه به مصرف می‌رساند. بخاطر امکاناتی که قوانین امریکا در اختیار کمیته‌های فعالیت سیاسی قرار می‌دهد، N.C.P.A.C در تلویزیون‌ها، رادیوها و روزنامه‌ها علیه نمایندگان و سناتورهای لیبرال تبلیغ می‌کند و در استفاده از زشت‌ترین شیوه‌های تبلیغاتی و بر چسب زدن تردیدی بخود راه نمی‌دهد. عمدتاً در اثر تبلیغات این کمیته بود که در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۸۰، بسیاری از لیبرال‌ترین نمایندگان کنگره و سناتورها شکست خوردند. بعنوان نمونه می‌توان از شکست سناتورها مک گاورن، چرچ، برچ پای، جکوب جاوتس نام برد. جان تری دولان همچنین مدیر "بنیاد قانونی واشنگتن" است که برای تصویب لوایح راستگرا فعالیت می‌کند. او مدیریت موسسه "محافظه کاران علیه لوایح لیبرالی" را نیز بر عهده دارد. هدف این موسسه، نفوذ بر قانونگذاران مجالس فدرال است.

بالاخره فرد چهارم، ریچارد ویگوری است که در صفحات قبل نیز از او سخن گفته‌ایم. او نشریه مهم ماهانه Conservative Digest را اداره می‌کند. این نشریه، از طریق مقالات معروف‌ترین نویسندگان راست جدید، فعالیت‌های این جریان سیاسی را گزارش می‌دهد. او همچنین مدیر "کمپانی ریچارد ویگوری" است. این موسسه، توانسته است از طریق پیشرفته‌ترین کامپیوترها و سایر دستگاه‌های بسیار مدرن، نام و نشانی

میلیون‌ها محافظه‌کار امریکائی و نام و نشانی میلیون‌ها نفر دیگر را بدست آورد که گرایش به راست جدید دارند و با ارسال نامه به آنها برای سازمان‌های مختلف و نامزدهای انتخاباتی راستگرا، کمک مالی جمع آوری کند، به تبلیغ و اشاعه مواضع راست جدید پردازد. ابتکار این موسسه بسیار مدرن، کار جمع آوری پول برای جریان‌های مختلف راست جدید و نامزدهای انتخاباتی راستگرا را سخت ساده کرده است. بخاطر سرعت عمل و دقت و دارا بودن مدرن‌ترین تکنیک‌ها (بهترین نوع خود در آمریکا و جهان)، این موسسه توانسته است انحصار این فعالیت‌ها از طریق ادارات پست را برای تمام جریان‌های راست بدست آورد. "کمپانی ریچارد ویگوری" فقط برای جریان راست و نامزدهای راستگرا حاضر به فعالیت است و در نتیجه هیچ مشتری غیرمحافظه‌کار را نمی‌پذیرد. صاحب نظران بسیاری معتقدند که بدون ریچارد ویگوری بویژه بدون لیست پستی موسسه‌اش، رشد کمی و حتی کیفی جریان‌های راست جدید - لاقلاً در حدکنونی‌اش - امکان پذیر نبود. با توجه به آنچه گذشت، گرچه قبل از اواسط دهه ۱۹۷۰، زمینه‌های کافی برای رشد راست جدید وجود داشت ولی عمدتاً بخاطر فعالیت‌های پیگیر چهار فرد یاد شده، راست جدید بمشابه یک جنبش رشد کرد و ریشه دوانید. ریچارد ویگوری در کتاب خود ("راست جدید: ما آماده رهبری هستیم")، مطرح می‌کند که وی و سه نفر دیگر، در نکات زیر اشتراك نظر داشتند:

- ۱- وجود توانائی تکنیکی در تماس با مردم از طریق مکاتبه مستقیم پستی، استفاده از رسانه‌های گروهی و فعالیت‌های عملی سیاسی.
- ۲- خواست واقعی برای اینکه در جهت اهداف مشترکمان، کار مشترك انجام دهیم.
- ۳- تعهد در اینکه اعتقادات فلسفی را عمده‌تر از حزب سیاسی تلقی کنیم.
- ۴- امیدواری و اعتقاد در اینکه توانائی پیروزی را در اختیار داریم و می‌توانیم رهبری امریکا را بدست آوریم.

یکی از تفاوت‌های این جریان فاشیستی با راست سنتی آمریکا (امثال

گلدواتر، فریدمن، باکلی، ریگان و غیره) در اینست که راست جدید تاکید عمده را بر روی مسائل فرهنگی و اجتماعی می‌گذارد. کوین فیلیپس، در اوایل رشد این جنبش در کتاب - Post Conservative America به طرح این نکته پرداخت که اگر راست جدید با راست سنتی (که تاکیدش بر مسائل اقتصادی است)، ائتلاف کند می‌تواند نیروی قدرتمندی را بوجود آورد.

**ویلیام راستر**، نویسنده محافظه‌کار دیگر، در کتاب خود ("در آستانه ساختن یک حزب اکثریت جدید")، بنوعی دیگر، بر روی همین مسئله تاکید می‌کند. او می‌نویسد:

"آنها که از نظر اجتماعی محافظه‌کارند و در گذشته به حزب دموکرات تعلق داشته‌اند، باید - حتی اگر لازم شود از طریق ((ایجاد)) یک حزب اکثریت جدید - بدنبال ائتلاف با محافظه‌کاران اقتصادی از حزب جمهوریخواه باشند".

راست جدید - لااقل رهبران و ارگان‌های رهبری کننده آن - نیز بنظر می‌رسد که در حیات کوتاه خود به این نتیجه رسیده و این اندرز را پذیرفته باشند. اولین وظیفه این جنبش، بسیج توده‌هایی بود که از لحاظ اجتماعی - فرهنگی به راست جدید گرایش داشتند. از ورای این بسیج بود که راست جدید با طرفداران خود بر انتخابات کنگره و ریاست جمهوری تاثیر گذاشت و موجودیت خود را بر جریان‌های سیاسی تحمیل کرد. انجام این "وظیفه" بدون سازمان‌های مذکور - و نیز سازمان‌های مشابه دیگر - امکان پذیر نبود. ریچارد ویگوری، در کتاب قبلا اشاره شده خود، این سازمان‌های موثر دیگر را بدین گونه ذکر می‌کند:

- ۱ - کمیته شهروندان طرفدار حمل اسلحه و سازمان واپسته به آن، بنیاد متمم دوم (قانون اساسی) \*
- ۲ - سازمان متلفه طرفدار صلح از طریق قدرت (نظامی) \*
- ۳ - کمیته ملی (سراسری) حق کار \*
- ۴ - کمیته طرفدار فعالیت سیاسی مسئول جوانان \*
- ۵ - صندوق پیروزی محافظه‌کاران \*
- ۶ - کمیته فعالیت سیاسی طرفدار متمم (قانون اساسی) در

- طرفداری از زندگی (یعنی مخالفت با کورتاژ) •  
 ۷ - AMERICAN LIFE LOBBY (مخالف کورتاژ)  
 ۸ - کمیته فعالیت سیاسی ملی (سراسری) طرفدار زندگی (مخالف کورتاژ) •  
 ۹ - شورای تحقیقات خدمات اجتماعی •  
 ۱۰ - کمیته سراسری برای محدودیت مالیات‌ها •  
 ۱۱ - سازمان مخالفین E.R.A (لایحه‌ای در طرفداری از برابری جنسی) •  
 ۱۲ - شورای امنیت آمریکا •  
 ۱۳ - شورای طرفدار امنیت در قاره آمریکا •

بدلیل وجود این سازمان‌ها، اولین پیروزی راست جدید در سال ۱۹۷۷ بوقوع پیوست و آن جلوگیری از تصویب لایحه تغییر قوانین انتخابات بود. راست جدید در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ علیه معاهده ترعه پاناما فعالیت شدیدی را دنبال کرد و علی‌رغم تصویب این معاهده، راست جدید به قدرت خود افزود. معروف است که در این فاصله، نزدیک به نیم میلیون نفر به لیست پستی موسسه ریچارد ویگوری افزوده گردید. پیروزی بعدی، شکست چند سناتور (هشت سناتور) و تعداد بیشتری از نمایندگان کنگره بود که بخاطر مواضع بسیار لیبرالی با مخالفت و مبارزه منفی راست جدید روبرو شده بودند.

مهم‌تر از این‌ها، در فاصله ۷۸-۱۹۷۷ بود که راست جدید توانست ائتلاف "طرفدار زندگی" (مخالف کورتاژ) و مخالفان لایحه E.R.A (طرفدار برابری جنسی) را ایجاد کند.

در همین ایام، با حمایت راست جدید، سازمان‌های بسیاری نظیر سازمان‌های مخالف همجنس‌بازی و غیره بوجود آمد. این فعالیت‌ها هم زمان بود با لایحه قبل اشاره شده، معروف به "پیشنهاد ۱۴" کالیفرنیا که مخالف مالیات بود. پیروزی این لایحه در کالیفرنیا از حمایت مالی و فردی هواداران پیشمار راست جدید برخوردار بود.

در سال ۱۹۷۹، رهبران راست جدید کوشیدند که راست‌گرایان مذهبی را بسیج کنند. در این زمان بود که سازمان‌های مذهبی با مواضع راست جدید تاسیس شدند و به بسیج بنیادگرایان مذهبی (عمدتاً پروتستان)

پرداختند و تماس پستی با آنها برقرار ساختند. اولین آنها، "صدای مسیحیان" نام داشت که در لوس آنجلس تاسیس شد. با دیدگاهی بغایت راست. این سازمان، لوایح طرح شده در کنگره و سنا و مواضع نمایندگان و سناتورها در مورد آن لوایح را با اطلاع اعضاء کلیساهای بنیادگرای سراسر امریکا میرساند. سپس جری فالول، شاید مهمترین کشیش با مواضع فاشیستی، سازمان معروف "اکثریت اخلاقی" را تاسیس کرد. جری فالول، قبل از تاسیس این سازمان، از طریق تلویزیون مواضع بغایت راست خود را تبلیغ می‌کرد. بیش از ۵۰ میلیون از مسیحیان این برنامه را تماشا می‌کردند (و می‌کنند). شاید بخاطر آراء طرفداران این سازمان راستگرایان مذهبی، یعنی "اکثریت اخلاقی"، بود که در سال ۱۹۸۱، ریگان پریاست جمهوری امریکا برگزیده شد. یک سازمان راستگرای مذهبی دیگر که در سال ۱۹۷۹ تاسیس شد، سازمان "میزگرد مذهبی" بود که کشیش‌های مرتجع را برای شنیدن سخنان رهبران مختلف راست جدید به گرد هم جمع می‌کرد.

با توجه به آنچه گذشت، با فرا رسیدن سال ۱۹۸۰، راست جدید توفیق یافت که مردم ناراضی را بر اساس ابعاد گوناگون مسائل فرهنگی و اجتماعی خاص امریکا بسیج و سازماندهی کند. در نتیجه، امریکا برای یک پیروزی قاطع راستگرایان آماده شده بود. باید توجه داشت که راست سنتی اقلیت کوچکی بیش نیست و بدون حمایت توده‌های وسیع راست جدید، ریگان در سال ۱۹۸۱ نمی‌توانست به پیروزی دست یابد. برخی از تحلیل‌گران معتقدند راست جدید، توانائی ایجاد یک اکثریت (مثلا در یک حزب) را دارا است. از آنجا که رهبران این جنبش فکری (با تفکری توطئه‌گرایانه) بطور پیگیر در حال بسیج و تبلیغ و سازماندهی هستند، توفیق آنها در ایجاد یک اکثریت دائمی امری چندان دور از ذهن نیست. در فوق، از سازمانها و کمیته‌هایی که حاملین این توطئه‌اند، سخن رفته است. بدون شك، تبلیغات فاشیستی وسیع رسانه‌های گروهی و فیلم‌های فاشیستی هالیوود نیز به اهداف راست جدید كمك می‌کند. جری فالول، رهبر "اکثریت اخلاقی"، معتقد

است که پیروزی‌های سیاسی - مذهبی راست جدید اجتناب ناپذیر است و بنظر او، شرائط لازم برای این پیروزی‌ها کاملا آماده است. او طی مصاحبه‌ای با نشریه U.S.A Today اعلام کرد:

"در آمریکا، ۱۱۰ هزار کلیسای بنیادگرای مسیحی، ۱۶۰۰ ایستگاه رادیوی مسیحی، ۷۹ ایستگاه تلویزیونی مسیحی وجود دارد، میلیون‌ها امریکائی از فساد و مادی‌گری دهه‌های ۶۰ و ۷۰ متنفرند. از اینرو، آمریکا در آستانه یک رستاخیز مذهبی قرار دارد".

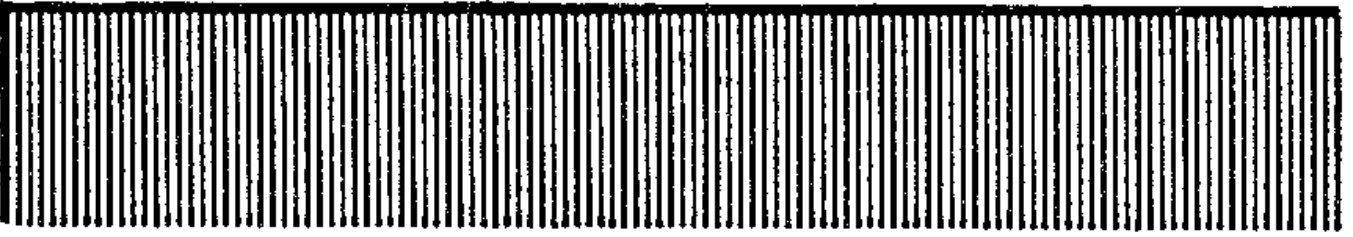
فاشیست دیگری، ریچارد ویگوری، پیروزی‌های آتی راست جدید را حتمی می‌داند. او معتقد است که دوران پیروزی‌های لیبرال‌ها به پایان رسیده است و از این پس، ثوبت راست جدید است که طعم پیروزی را بچشد. او در کتاب قبلا اشاره شده خود می‌نویسد:

"همانطوری که در ابتدای این کتاب مطرح کردم، چپ\* فرسوده و پیر و خسته است، ما اعضاء راست جدید، جوان و کوشنده‌ایم ... بسیاری از رهبران لیبرالیسم - نظیر آدلای استیونسن، نلسون راکفلر، هوپرت همفری، جان و رابرت کندی -، از میان رفته‌اند. اکنون رهبران ما پا به عرصه وجود گذاشته‌اند... لیبرال‌ها پیروزی‌های بیشماری در طی ۵۰ سال گذشته بدست آورده‌اند، اما اکنون فاقد انرژی و دل‌مرده‌اند. اعتماد بخود و اعتقادات خود را از دست داده‌اند... ما قوی و مصمم و تشنه کسب پیروزی برای کنسرواتیسم و احیای کشور با عظمت خودمان می‌باشیم".

م. صبا

\* منظور او از "چپ"، لیبرالیسم و سوسیال دموکراسی است و نه لزوما کمونیسم.





## فاجعه استالینیسیم

[www.vahdatcommunisti.com](http://www.vahdatcommunisti.com)

### مقدمه

قریب یکسال پیش، درگیری مسلحانه دو جناح اقلیت، در کردستان عراق رخ داد که در طی آن پنج کشته و شش زخمی از طرفین بر جا گذاشته. این کشتار درون سازمانی بالاخره با دخالت اتحادیه میهنی کردستان و خلع سلاح کردن دو طرف متوقف گردید (و از آن پس، "نبرد" در عرصه‌ای دیگر، در عرصه تبلیغات، ادامه یافت).

چنین فاجعه تاسف آوری در جنبش چپ ایران برای اولین بار صورت می‌گرفت که دو جناح نابالغ از يك سازمان مدعی کمونیسم، اختلافات

خود را با توسل به اسلحه "حل" کنند. صرفنظر از انگیزه‌ها و دلایل این درگیری مسلحانه، صرفنظر از "محق" یا "غیرمحق" بودن هر يك از طرفین، نکته پیداست که این عمل وحشیانه و این "وسترن" بازی‌ها از طرف ما بشدت محکوم است.

وقتی که درگیری‌ها و چماق کشی‌های پاره‌ای از گروه‌های چپ و مجاهدین (به کارگردانی همین "گردان‌های رزمنده پرولتاریا") با سلطنت‌طلبان، در حوادث سیته پاریس را محکوم می‌کنیم ("چهره اپوزیسیون در آئینه - جنگ طبقاتی در سیته پاریس!"، اندیشه رهائی، شماره ۲، مهر ۱۳۶۳، صفحات ۱۵۳ - ۱۴۵)، هنگامی که درگیری‌های مسلحانه يك سازمان مدعی کمونیسم ("حزب کمونیست ایران") و يك سازمان غیر مارکسیستی ("حزب دموکرات ایران") را در طی يك بررسی مفصل محکوم می‌کنیم ("درگیری‌های مسلحانه حزب دموکرات و کوموله به نفع کیست؟ - پرونده درگیری‌های اخیر: ریشه‌ها، شیوه‌ها، عملکردها، اثرات و پیامدها"، اندیشه رهائی ۳ و ۴، اسفند ۶۳، صفحات ۶۹ - ۲۱)، تردیدی نیست که درگیری‌های مسلحانه درون يك سازمان مدعی کمونیسم، شایسته محکومیت به مراتب شدیدتر است.

با این همه، این انتقاد به ما - کمیته خارج از کشور سازمان -، وارد است که به جای منتظر چاپ شماره بعدی نشریه ماندن، با صدور اعلامیه‌ای در مورد يك امر مهم اتفاق افتاده در خارج از کشور (درکردستان عراق)، زودتر اعلام موضع نکردیم و دقیق‌تر این که، موضع همیشگی و روشن خود را مورد تأیید و تأکید مجدد قرار ندادیم. اما، در این کوتاهی، آن چه ما را دلداری می‌دهد، اینست که رفقای ما در اولین شماره نشریه بعد از این واقعه - "رهائی" شماره ۹ -، با این که هنوز انگیزه‌های این فاجعه برایشان دقیقاً روشن نبود به اعلان موضع پرداختند. موضعی که البته مورد توافق کامل ماست. رفقا در "رهائی"، پس از انتقاد از راست‌روی‌های مجاهدین، در مورد چپ چنین می‌نویسند:

"اما، وضع چپ هم اسفبار است. با گذشت هفت سال از انقلاب، پس از برخوردهای مسلحانه فاجعه آمیز "حزب کمونیست" و "حزب دموکرات" ثبوت اسلحه کشی فدائیان اقلیت بر روی یکدیگر رسید. متأسفانه هنوز انگیزه های واقعی این درگیری، که به کشته و مجروح شدن تعدادی از دو طرف منجر گردید، برای ما دقیقاً روشن نیست. اما زمینه ها و انگیزه ها هر چه باشد، توجیه کننده ای چگونه اعمال وحشیانه و سرکوبگرانه نیست. چگونه می توان اینقدر غیر مسئول و قلدر منش بود که بر سر اختلافات سیاسی درون سازمانی بر روی همزمان دیروز اسلحه کشید؟ چطور است که تا دیروز همگی "نماینده ی پرولتاریا" به حساب می آمدید، و امروز هر طرف، طرف دیگر را "باند تبهکار"، "باند جنایتکار"، "نماینده ی بورژوازی" می نامد؟ از "پرولتاریا"ئی که در روح چند استالینیست نابالغ ششول بند حلول کند، بیش از این هم نباید انتظار داشت. تنها در صورت دست برداشتن از پیگیری چنین سیاست های فاجعه آمیز و پی بردن به ضرورت برقراری بحث های سازنده و راهگشاست که چپ خواهد توانست از بن بست کنونی بیرون آید.

اینگونه سیاست ها و برخوردهای رقت انگیز و غیر مسئولانه از یکسو حاصل گیجی و نداشتن چشم انداز روشن و از سوی دیگر، ناشی از وجود دره ای عمیق بین واقعیت ها و ادعاها و بدیگر سخن، ناشی از ناتوان دیدن گروه خود ("نماینده ی پرولتاریا" را می گوئیم) در مقابله با رژیم است" (رهائی، دوره سوم، شماره ۹، اردیبهشت ۶۵، صفحه ۱۲ در چاپ پازتکثیر شده در خارج).

\*\*\*

در صفحات آتی، اندیشه رهائی، با انتشار مقاله رفیق ر. شیوا، به جنبه های از درگیری های دو گرایش اقلیت می پردازد.

کمیته خارج از کشور  
سازمان وحدت کمونیستی

دستها می‌مایم  
تا دری بگشایم  
به عبث می‌پایم تا به در کس آید  
در و دیوار بهم ریخته‌شان  
بر سرم می‌شکنند

نیما یوشیج

نقدی بر يك نمايش هولناك

[www.vahdatcommunisti.com](http://www.vahdatcommunisti.com)

نزدیک به يك سال پیش بود که خبر درگیری مسلحانه در "مازمن چریک‌های فدائی خلق ایران" (اقلیت) منتشر شد. نخست بصورت اطلاعیه‌های کوتاه از هر دو سوی درگیری، اطلاعیه‌هایی که هر يك، طرف مقابل را به آغاز درگیری متهم می‌کرد و از مقاومت خونین در برابر "خائنین به پرولتاریا" و طرد "عوامل بورژوازی" از درون "ستاد رزمنده پرولتاریا" خبر می‌دادند.

با گذشت زمان، ابعاد فاجعه روشن‌تر می‌شود. ماجرا، ظاهراً از آنجا آغاز می‌گردد که اختلافات گوناگون بر سر مسائل متعدد در تشکیلات منجر به اخراج گروهی از اعضا و هواداران سازمان، از سوی کمیته مرکزی می‌شود. اخراج شدگان و معترضین به نظریات رهبری سازمان، روز چهارم بهمن برای بیان اعتراض نسبت به مرکزیت، بسوی مقر فرستنده رادیوئی "صدای فدائی" در گاپیلون کردستان (عراق) حرکت می‌کنند. ظاهراً بدبینی‌های فیما بین آنچنان عمیق بوده است که حرکت معترضین بمثابة تلاشی برای تسخیر مقر رادیوی "صدای فدائی" و دستگیری اعضای کمیته مرکزی تلقی می‌شود و این امر، به درگیری مسلحانه بین طرفداران کمیته مرکزی مستقر در مقر رادیو و معترضین منجر می‌گردد. یازده نفر از طرفین در این ماجرا کشته و زخمی می‌شوند و غائله با دخالت "اتحادیه میهنی کردستان" خاتمه می‌پذیرد. این که اختلافات موجود در تشکیلات حول چه مسائلی بوده است و درگیری با شلیک اولین گلوله از کدام سو آغاز شده است موضوع مورد بحث ما در اینجا نیست. عمق فاجعه در جای دیگری است: حل اختلافات درون سازمانی با توسل به اسلحه.

باری، پس از ماجرا، اطلاعیه‌های متعددی با امضاء "شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق" از سوی معترضین و از طرف "رهبری" یا "کمیته مرکزی" با امضاء "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" به توضیح واقعه می‌پردازند. طبق معمول لشکر کشی و جنگ تبلیغاتی آغاز می‌شود: نهادهای مختلف سازمانی به نفع طرفین به نشر بیانییه‌ها و اعلامیه‌ها می‌پردازند. هر يك، طرف مقابل را محکوم می‌کند، دشنام می‌دهد، خائن می‌خواند و از صفوف "طرفداران پرولتاریا" طرد می‌کند. در اطلاعیه‌هایی که از سوی دو طرف منتشر می‌شود يك واژه بیشتر از هر واژه دیگر تکرار می‌گردد: "فاجعه". هر دو طرف و نیز ناقدان این برخوردهای ناسالم و غیرکموننیستی لاقبل در يك زمینه - هر چند به مفهومی متفاوت -، با هم توافق دارند: فاجعه! واقعه چهارم بهمن فقط يك فاجعه نیست، يك بدعت هولناک نیز بشمار می‌رود. در تاریخ

تشکیلات استالینیستی در ایران، تحریف، تهمت، اخراج و هتك حیثیت و حتی اعدام افرادی از مخالفان درون سازمانی، سنتی معمول است. در این سنت نفرت‌انگیز، هم‌زمان دیروز، ناگهان، به خائنین و عوامل بورژوازی تبدیل می‌شوند. جدائی در این نوع تشکیلات نیز همواره تحت عنوان "اخراج" تبیین می‌گردد. آنان که اهرم‌های تشکیلاتی را در اختیار دارند، اخراج می‌کنند و اخراج شدگان خیر از تولد تشکیلات جدیدی از سوی "اکثریت کادرها، اعضاء و هواداران" می‌دهند و قدرتمداران را بخاطر وجود اندیشه‌های بورژوازی، اپورتونیستی و لیبرالی در ذهن و عملکردشان تکفیر می‌کنند. این دور باطل و تاسف‌آوری است که سازمان‌های استالینیستی و توتالیتار در آن اسیرند. زبان و شیوه‌ای یکسان از سوی ظالمان و مظلومان، مظلومانی که خود می‌توانند ظالمانی دیگر باشند.

اما آن چه واقعه چهارم بهمن را از حد فاجعه فراتر می‌برد و بصورت يك بدعت نفرت‌انگیز در می‌آورد، "حل" اختلافات درونی يك تشکیلات بوسیله درگیری مسلحانه است. این ظرفیت موجود در تشکل‌های استالینیستی ایران برای نخستین بار در گاپیلون کردستان فعلیت می‌یابد و سنگربندی رفقای دیروز و دشمنان امروز در برابر یکدیگر تبدیل به واقعیتی منحوس می‌شود.

این واقعیت، غبار بدنامی را تنها بر دامان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران نمی‌نشانند، مهمتر از آن، آسمان جنبش کمونیستی ایران را نیز آلوده می‌کند. تلاش در جهت تغییر را تحقیر می‌کند و به ساده‌ترین شکل، مبارزه را مورد تردید قرار می‌دهد و مبارزین راه کمونیسم - این منادیان راه رهایی انسان‌ها - را بد نام می‌کند. اگر بتوانیم - که نمی‌توانیم - از بُعد عاطفی و انسانی از دست دادن گروهی از رفقا - از هر دو طرف - چشم بپوشیم، این قابل چشم پوشی نیست که توده‌ها، مردم، خلق، پرولتاریا یا هر نام دیگری را که برگزینیم، به حاملین چنین منش و تفکری اعتماد نخواهند کرد. پس، این کمونیسم است که آبرو می‌پازد. رفتار سرکوبگرانه این باصطلاح

کمونیست‌ها، سیمای انسانی کمونیسم را مخدوش خواهد کرد. و این سؤال نمی‌تواند برای "توده‌ها"، "خلق"، "پرولتاریا" و غیره پیش نیاید: این‌ها که به هم‌زمان تا دیروز خود رحم نمی‌کنند و اختلافات درونی خود را با اسلحه پاسخ می‌دهند آیا فردا به آن‌ها رحم می‌کنند؟ از اینرو، بیش از هر چیز باید به دفاع از کمونیسم پرداخت و تناقض عمیق بین استالینیسم و کمونیسم را نشان داد (هر چند پیش از این هزار بار درباره آن سخن گفته باشیم، از بازگو کردن آن خسته نباید شد). این تناقض عمیق، بی‌تردید بیان خویش را در برداشته‌های گوناگون از تشکیلات نیز می‌یابد. پس، هر نقدی در این زمینه باید دریافت خویش را از چگونگی تلاش در جهت تحقق انسانی‌ترین آرزوه‌ای بشر توضیح دهد. نگاهی به وقایع در بستر چرائی‌ها: نقد درکی از مبارزه و تشکیلات که فجایع را اجتناب ناپذیر می‌کند. شکافت پوسته‌های پیرونی نمایشی مکرر که تنها متفاوت پایان می‌پذیرد. نمایشی که گاه بنظر خیالی می‌آید. دریافت جوهر نمایشی هولناک و وهم‌آلود.

### نمایشی هولناک و وهم‌آلود:

بازیگران تئاتر پروی صحنه، زندگی را تصویر می‌کنند. برداشتی از بُعد یا ابعادی از زندگی. در روش‌های متفاوت صحنه‌گردانی، این اصل کماکان پا برجاست. اصل دیگری نیز وجود دارد: بازیگران در صحنه نمایش رو در روی یکدیگر سخن می‌گویند، با کلام یا حرکات خود احساساتشان را منتقل می‌کنند و گاه گاهی نیز در ارتباط با شخصیت مقابلشان و یا صرفاً خطاب به تماشاچی، روبروی بینندگان سخن می‌گویند و یا سرودی سر می‌دهند. علاوه بر این، شخصیت‌های يك نمایش، ویژگی‌های متفاوتی دارند و اندیشه‌ها و زبان‌های گوناگونی را نیز با خود حمل می‌کنند و پایین دلیل دیالوگ‌ها را یکسان بیان نمی‌کنند. تنوع شخصیت‌ها در زندگی واقعی، اساس تولد هنرهای نمایشی است. حال اگر نمایشی در صحنه بازی شود که در آن دو شخصیت همانند،

دیالوگ‌هایی کاملاً یکسان را بدون هیچگونه ارتباطی با یکدیگر و بموازات هم مطرح کنند، این نمایش، نمایشی وهم‌آلود است. به پوی زندگی آغشته نیست. ریشه در واقعیت نمی‌یابد. پرداختی خیالی از واقعیت هم نیست، خود خیال است. چنین نمایشی، تماشاگران را از اجرایش به تعجب وا می‌دارد و حیران می‌کند. حال اگر برای تجسم این واقعیت تلخ و خیال‌گونه که پیش از این‌ها بارها به همت تشکل‌های مدعی کمونیسم در ایران در صحنه زندگی اجرا شده است، این بار صحنه نمایشی در ذهن بسازیم و به سردمداران و هواداران "شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" و "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" برای بازی در این نمایش، چند لحظه‌ای کسوت شخصیت بیپوشانیم و به تشکل‌هایشان قامت فرد دهیم تا دیالوگ‌هایشان را در صحنه باز گویند، آنگاه نمایشی وهم‌آلود و هولناک را خواهیم دید. نمایشی که از پایان آغاز شده است. پرده‌ای از یک نمایش طولانی، پرده‌ای که در آن بازیگران روپروی تماشاچیان ایستاده‌اند، به دور دست خیره شده‌اند و به نوبت دیالوگ‌هایشان را ارائه می‌دهند. نگاه کنیم:

"شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران":

"لذا بدینوسیله شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با تشکیل اولین اجلاس خود ضمن خلع ید از این دار و دسته، اعلام می‌دارد که عاملین فاجعه هولناک عصر روز جمعه چهارم بهمن ماه، خائن به طبقه کارگر و جنبش انقلابی ایران بوده و باید در دادگاه سازمانی مورد محاکمه قرار گیرند" (۱).

"سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" (کمیته مرکزی):

"همانطور که در اطلاعیه ۶۴/۱۱/۵، کمیته مرکزی سازمان از چگونگی حمله به مرکز فرستنده رادیوئی سازمان آگاه شدید، اخیراً دو تن از خائستین اکثریتی، بنام‌های مصطفی مدنی و فرید به همراه محمود اخوان بی‌طرف (حماد شیباشی)، یار دیرینه شورای ملی مقاومت با تشکیل باند و فریب دادن چند تن از افراد ناآگاه به اقدام خیانت‌کارانه‌ای مبادرت نموده و



بیشزمانه به مرکز فرستنده رادیوئی سازمان حمله کردند" (۲) .

"شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق":

"مادام که طبقه کارگر ایران به پیروزی نهائی نرسیده است، مادام که نظام سوسیالیستی، نظام عاری از ستم و استثمار طبقاتی استقرار کامل نیافته باشد، عناصر بورژوازی از پیرون و درون، همواره صفوف ما را آماج توطئه و حملات خود قرار داده و به شیوه و طُرق گوناگون از تشکل پرولتاریا جلوگیری بعمل می‌آورند تا چند صباحی دیگر به عمر ننگین نظام پوسیده، سرمایه‌داری پیفزایند" (۳) .

"سازمان چریک‌های فدائی خلق" (کمیته مرکزی):

"این اولین توطئه بورژوازی و عوامل رنگارنگ آن علیه سازمان نبود و بی گمان آخرین آن‌ها نیز نخواهد بود. ستاد سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران که امروز به ستاد رزمنده پرولتاریای قهرمان ایران و کلیه نیروهای مدافع سوسیالیسم تبدیل شده است، مورد کینه تمام نیروهای ضد پرولتری قرار دارد و طیف گسترده‌ای از نیروهای ظاهراً ناهمگون ولی باطناً همگون علیه سازمان به مبارزه برخاستند" (۴) .

"شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق":

"فاجعه خونین چهارم بهمن نه یک حادثه اتفاقی بلکه محصول یک روش اپورتونیستی و نقطه اوج سنت‌های توطئه‌گرانه‌ای بود که برای تلاشی سازمان و ممانعت از وحدت درونی آن به هر شیوه‌ای متوسل می‌گردید و در این راه از هیچ اقدام تشکیلات شکنانه‌ای در برخوردار به مسائل تشکیلات، منتقدین و مخالفین خود دریغ نداشت" (۵) .

"سازمان چریک‌های فدائی خلق" (کمیته مرکزی):

"حمله مسلحانه به مرکز رادیوئی صدای فدائی، بانگ رسای کارگران و زحمتکشان ایران با دفاع قهرمانانه رفقای مرکز رادیوئی سازمان در هم شکسته شد و داغ ننگ جدیدی بر پیشانی اپورتونیسم نهاد" (۶) .

"شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق":

"از آنجائیکه بررسی ابعاد و انگیزه‌های ارتجاعی نهفته در این جنایت بزرگ و محاکمه و افشاء کامل عاملین فاجعه هولناک چهار بهمن در صلاحیت یک دادگاه سازمانی است، لذا شورای عالی سازمان تجهیزات لازم جهت تشکیل یک دادگاه سازمانی را در پیشگاه کارگران و زحمتکشان ایران با نظارت کلیه سازمان‌ها و نیروهای انقلابی بمنظور بررسی دقیق ابعاد و انگیزه‌های اقدام جنایت‌کارانه چهار بهمن ماه دار و دسته توکل و صدور حکم قطعی در زمینه مزبور خواهد داشت" (۷).

"سازمان چریک‌های فدائی خلق" (کمیته مرکزی):

"ما این توطئه ننگین را بشدت محکوم کرده و خواستار تحویل این خائنین و مرتدین که اکنون راه خیانت به انقلاب را تنها راه موجود دانسته‌اند، به کمیته مرکزی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران هستیم" (۸)

در تمام طول اجرای این پرده، گروه همسرایان همراه با دیالوگ‌های هر دو شخصیت و یک گام پائین‌تر از صدای آن‌ها، قطعه‌ای را با مضمون "خائن، بورژوا، اپورتونیست اعدام باید گردد"، تکرار می‌کنند. پرده که بسته می‌شود، سؤال‌های بسیاری در ذهن تماشاچیان نقش بسته است. برای پرداختن باین سؤال‌ها و نیز پرداخت به پرده‌هایی که نمایش داده شده‌اند، نخست به کوتاهی، چند "باید" را برای نقد "نباید"ها تعریف کنیم:

### تشکیلات: هدف یا وسیله؟

کمونیسم را از یک زاویه می‌توان یک ایده دانست، یک آرزو خواند. تصویر جهان کمونیستی - که اکنون جهان ما نیست - انعکاس بی واسطه واقعیت در ذهن نیست، تصویری است که در شرایط معین بواسطه انسان کمونیست تولد می‌یابد. پروسه شناخت در ذهن یک کمونیست به تفهیم

جهان موجود - آنطور که خود را می‌نمایاند - منتهی نمی‌شود بلکه با نفی جهان امروز و با ایده‌الیزه کردن امکانات واقعیت پیرونی در درون - نفی - جهان فردا نیز تصویر می‌شود، بدون آن که عینیتی برای تصورش - آنطوری که ترسیم می‌گردد - وجود داشته باشد. بعبارت دیگر، شناخت روابط پیرونی از جانب انسان کمونیست به معنای ایجاد توامان مفهوم و تصویر در ذهن اوست، اندیشه و آرزو، آرزو و کوشش در راه هر آنچه که باید باشد. مبارزه نیز از این دیدگاه تلاش و حرکت در جهت نفی جهان کنونی و تسریع تحقق "آرزو" است. این "آرزو"، در جهان کنونی، اما خیال نیست. امکانی است واقعی بنام "سوسیالیسم" که با نفی تمامی مناسبات موجود و ارزش‌های آن معنا می‌یابد. این "آرزو" یک روش عملی است. یک ارزش انسانی است. ایجاد تشکلهای سیاسی کمونیستی نیز باین دلیل - برای تحقق سوسیالیسم - لزوم پیدا می‌کند. اجتماعی از نفی کنندگان جهان کنونی و از آرزومندان جهان فردا، که جمع خویش را وسیله‌ای برای ستیز در راه برپائی هدف، می‌کنند. از اینرو، ساختن و ماندن تشکلهای فی‌النفسه هدف نیستند، یعنی بالندگی یا عدم بالندگی‌شان، بقاء یا نابودی‌شان، خارج از هدفی که بمنظور آن بوجود آمده‌اند، مورد نظر نیست. اما از سوی دیگر این وسائل بدون انضیاق و همخوانی با هدف، غرض خویش را نقض می‌کنند. چرا که تشکیلات کمونیستی در این معنا خود بیان عینی شده و نطفه نوعی از زندگی است: که جهان کنونی امکان تحقق آن را فراهم آورده است. انسان‌های متشکل در یک تشکیلات حتی‌المقدور روابط فردا را امروز زندگی می‌کنند و یا باید بکنند. بدین ترتیب، تشکیلات - در میان ابزارهای دیگر - وسیله‌ای برای تحقق فردا و خود آئینه تمام‌نمای جهانی است که نوید ساختنش را می‌دهد. لیک، این ویژگی‌های یک موجود ایستا نیست. ویژگی‌های موجودی است که باید در شرایط کنونی زندگی کند.

## تشکیلات و تنوع نظرات:

يك تشکیلات کمونیستی تنها به تصویر دنیای آینده و عینیت بخشیدن به نوعی از زندگی نمی‌پردازد. بلکه بعنوان يك مجموعه، در پراتیک، در جهت تغییر نیز شرکت می‌کند. مجموعه‌ای که مرکب از انسان‌هاست. انسان‌هایی با ویژگی‌ها و تفکرات متفاوت. خلق مفاهیم در پروسه تغییر واقعیت موجود اجتماعی، از آنرو که از سوی انسان‌های مستقل انجام می‌شود، لزوماً در يك تشکیلات به يك شکل صورت نمی‌پذیرد. چه خلق مفاهیم و جستجوی شیوه‌ها برای تغییر، اگر بیشتر از هر چیز منوط به واقعیت بیرونی است، از درون تماشاگر واقعیت نیز تاثیر می‌پذیرد. بدین خاطر، مجموعه انسان‌هایی که سمت و سو و باورهای عمومی را در نظر دارند و بر مبنای نقاط تفاهم در يك تشکیلات متشکل شده‌اند، در مواجهه با بسیاری از وقایع اجتماعی، نظرات متفاوت پیدا می‌کنند. نظریاتی که الزاماً ناشی از تفاوت ایدئولوژی‌ها و سمت و سوهای طبقاتی نیست. وجود نقطه نظرات متفاوت بر سر مسائل گوناگون اجتماعی، در يك تشکیلات، از اینرو امری طبیعی و بدیهی است. همانگونه که برداشتهای متفاوت - تاکید بر این یا آن جنبه - از ساختار تشکیلات، امری است طبیعی و بدیهی. امری که خود نیز ناشی از خلق مفاهیم گوناگون در اذهان است. مفاهیمی که ابدی نیستند.

## تشکیلات: چه نوع ساختاری؟

مفاهیم اجتماعی، فراتاریخ نیستند. درک و بیان این نکته، شعور فوق‌العاده‌ای نمی‌طلبد. واقعیت‌های اجتماعی تغییر می‌پذیرند و مفاهیم را نیز با خود تغییر می‌دهند. دیالکتیک جهان بیرونی، دیالکتیک اندیشه را ایجاب می‌کند. شناخت واقعیت و خلق مفهوم در لحظه و در پروسه شدن، صورت می‌گیرد. درکی که از چگونگی ساختار تشکیلاتی موردنظر

در ذهن متبلور می‌شود نیز از این مقوله خارج نیست. بنابراین، چگونگی ساختمان تشکیلات کمونستی يك وحی منزل نیست. تشکیلات کمونستی در پروسه تغییرات اجتماعی و با توجه به زمان و مکانش تغییر می‌پذیرد. اشکال نوین را بجای اشکال کهنه می‌نشاند. به تجربه‌های گذشته رجوع می‌کند و یا تجربه‌های نوین می‌آفریند. کمونیست‌ها بر بستر چگونگی شرایط، اشکال سازماندهی خاص خود را می‌یابند، تقلید نمی‌کنند. درک‌های متفاوت از تشکیلات تحت عنوان نام‌های مختلف در زمان خویش تئوریزه شده‌اند، واقعیت‌ها می‌توانند و بسیاری از اوقات می‌باید، منجر به آفرینش تئوری‌های نوین گردند. دیالکتیک اینجا نیز بر بستر سختی عمل می‌کند. ارائه يك نوع مشخص از ساختمان تشکیلاتی در اینجا مورد نظر نیست. تنها باید بگوئیم: تشکیلات مجموعه‌ای است که از شرکت داوطلبانه و آگاهانه افراد پرپا می‌شود و ساختار مطلوب و مناسب را نیز کم کم با توجه به - جنبه‌های منفی و مثبت - تجربیات گذشته و در روند پراتیک مبارزاتی می‌یابد. از سوی دیگر، مجموعه همانگونه که تلاش می‌کند سامانه‌های منشی منطبق با ساختارش را در افراد تشکیل دهنده‌اش ایجاد کند، نمی‌تواند از سامانه‌های منشی افرادش نیز تاثیر نپذیرد.

### تشکیلات و سامانه‌های منشی

هنگامی که از سامانه‌های منشی يك انسان سخن می‌گوئیم، مجموعه برخوردها و رفتارهای او را بر بستر پراتیک اجتماعی مد نظر داریم. خصلت‌هایی را که عینی می‌شوند و واکنش‌های او در برخورد با خطر، تهدید، سختی، نظر مخالف و غیره مورد نظر است. این مجموعه منشی، بدون این که بحث مفصل روانشناختی انسانی که در جامعه طبقاتی پرورش می‌یابد، در این لحظه مورد نظر ما می‌باشد، پی تردید از پروسه زندگی خانوادگی و نیز زندگی اجتماعی در جامعه‌ای با چنین

روابطی، تاثیر می‌پذیرد. سامانه‌های منشی يك انسان کمونیست، از زمان مواجهه با شناخت امکان تولد جهان دیگر و دیدن چشم‌انداز آن، آغاز به تصحیح می‌کند. عبارت دیگر، "آگاهی"، آغاز پروسه تغییر در انسانی است که به تغییر می‌اندیشد. ليك این تغییر، امکان رجعت به ارزش‌ها و سامانه‌های منشی حاکم بر روابط اجتماعی موجود را بشکل گذشته و یا به اشکال دیگر نفی نمی‌کند. روابط حاکم بر مجموعه‌ای که يك انسان آگاه در آن زندگی و مبارزه می‌کند، یعنی يك تشکیلات، یا او را در جهت تغییر به دیگر شدن، مدد می‌کند و یا امکان رجعت بشکل گذشته را فراهم می‌سازد. اگر اعتقاد به يك روابط سالم و انسانی در سامانه‌های منشی باورمندان آن متبلور شود، سامانه‌های منشی افراد چه به تصحیح خود و چه به تحکیم آن روابط کمک می‌کند. مجموعه بر افراد تاثیر می‌گذارد و افراد بر مجموعه. ارتباطی دو سویه که در تشکیلات استالینیستی فعالیت يك سویش بطرق مختلف خنثی می‌شود.

### فرد در تشکیلات استالینیستی

تشکیلات استالینیستی تاثیر فرد بر روابط تشکیلاتی را بکمک اهرم‌های تشکیلاتی خنثی می‌کند و می‌کوشد آن سامانه‌های منشی را در افراد خویش برپا دارد که عمومی‌ترین ویژگی‌های آن رعب از بالادست، ارباب پائین دست و نگاهی ابزارگونه به انسان‌ها در جهت "مصالح تشکیلاتی" است. انسان‌هایی که نظریات خویش را از هراس تکفیر پنهان می‌کنند و از وحشت تکفیر شدن در تکفیر دیگران از هم سبقت می‌جویند. بازگشتی به ارزش‌ها و سامانه‌های منشی جامعه طبقاتی در پوششی دیگر. علاوه بر این، در يك تشکیلات استالینیستی، "هدف"، توجیه‌گر هر وسیله‌ای است. حفظ تشکیلات، همواره نخستین وظیفه است. منافع سازمانی بر مصالح آرمانی تفوق دارد. هر حرکتی بخاطر چنین منفعتی قابل توجیه است. تشکیلات استالینیستی، در عین حال،

هدف، خویش را بجای زندگی می‌نشانند - اما هدفی واژگونه را، نکته تنها این نیست که در يك تشکیلات استالینیستی، برای تحقق هدف، هر وسیله‌ای توجیه می‌شود، خود هدف نیز ویژگی‌های متفاوت از شیوه عملکرد وسیله ندارد. روابط درونی تشکیلات استالینیستی، جهان ایده‌آل خود را در محدوده‌ای کوچک متبلور می‌کند. برای يك تشکیلات استالینیستی، تنوع نظر بر سر مباحث مختلف، معنایی جز عدول از آرمان‌های پرولتاریا از جانب کسانی ندارد که نظریاتی متفاوت با نظرات قدرتمداران درون تشکیلات ارائه می‌دهند. وجود چنین اختلاف نظرها، یا نشان از سمت و سوی طبقات غیر پرولتری است و یا از نفوذ جاسوسان پورژوازی در سازمان پرولتاریا! این‌ها، تنها عمومی‌ترین ویژگی‌های هر سازمان استالینیستی است. نگاه ما به پروسه تکوین فاجعه چهارم بهمن و نقد همه پرده‌های نمایش اجرا شده در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، نگاهی است به يك تشکیلات استالینیستی. نگاهی که منحصر به تصویر سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران نیست، بلکه نگاهی است به تصویر همه سازمان‌های استالینیستی در این آئینه.



### فاجعه چهارم بهمن: نمایشی در چند پرده

پرده‌ای از نمایش فاجعه‌بار چهارم بهمن را، بر صحنه خیالی دیدیم. نگاهی به دیگر پرده‌های این نمایش هولناک، اما نه بر صحنه خیالی، بلکه همانگونه که در واقعیت رخ داده، نگاه به مسیر تکوین يك فاجعه است. حوادثی در چند پرده که منجر به يك فاجعه می‌شوند. در این نگاه، نقطه حرکت ما تماشای "مبارزه ایدئولوژیک" بین دو "گرایش" در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران است.

### پرده اول: مبارزه ایدئولوژیک

در نگاه به این پرده، همچون دیگر پرده‌ها، نه پرداخت به نوع اختلافات و نیز داوری در مورد آن‌ها، بلکه بررسی متد برخوردار به اختلافات، مورد نظر ماست. در این بررسی به قسمتی از برخوردار ایدئولوژیک دو گرایش درون سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در مورد ساختار تشکیلاتی نظری می‌افکنیم. نوشته‌ها در متن اصلی با نام امضاء شده است، اما کماکان برای مشخص کردن گرایش‌ها از "شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق" و "سازمان چریک‌های فدائی خلق (کمیته مرکزی)" استفاده می‌کنیم (البته تشکلهائی با این نام‌ها هنگام "برخورد ایدئولوژیک" هنوز وجود عینی نداشتند). شیوه ما در این مورد، نخست ارائه چند نقل قول از شورای عالی و کمیته مرکزی و آنگاه نشان دادن یگانگی هر دو متد با استالینیسم است.

"سازمان چریک‌های فدائی خلق" (کمیته مرکزی):

"این که امین معتقد است، توکل از سازمانی دفاع می‌کند که دارای برنامه و خط مشی پرولتری است و اعضای آن را انقلابیون حرفه‌ای (یعنی کمونیست‌ها) تشکیل می‌دهند اما این سازمان، سازمان روشنفکران است و فاقد مضمون طبقاتی است، تنها افشاگر ماهیت بورژوازی تفکر اوست. حقیقتاً شرم‌آور است که کسی بر خود نام مارکسیست بگذارد و چنین اباطیلی را بر زبان آورد" (۹).

"شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق":

"چنین سانترالیسمی بر اراده ناگزیر طبقه کارگر و نه بر آگاهی و شعور طبقاتی متشکل آن، بر مبارزات خودبخودی و نه بر هدایت و سازماندهی با برنامه نبردهای تاریخی آن متکی است. به همین لحاظ نیز در هراس از عزم و اراده طبقاتی کارگران، موجودیت بوروکراتیک خود را جایگزین شعور طبقاتی آنان نموده و در عمل گرایش بورژوازی به مهار حرکت پیروزمند پرولتاریا را نمایندگی می‌کند... و این به نهایت شرم‌آور است که سازمان روشنفکران را سازمان انقلابیون



لنین بنامیم" (۱۰) .

فدائیه خَلق" (کمیته مرکزی) : "سازمان چریک‌ها"

"بنابراین جناب امین، شما با نفی سازمان انقلابیون حرفه‌ای همه چیز را بر ملا کردید و نشان دادید که همانند هم محفلی‌تان فرید پاسدار مناسبات محفلی هستید" (۱۱) .

"شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق" :

"یک گرایش تلاش دارد تشکیلاتی مبتنی بر اصول حزبی بسازد... اما گرایش دیگر، گرایشی است که بعکس می‌خواهد سازمان را در حد زندگی محفلی و ماقبل حزبی آن در وضعیت کنونی آن محفوظ نگه دارد. گرایشی که به سازماندهی مبارزه پرولتاریا نه فقط بهائی نمی‌دهد، بلکه پشت از آن گریزان است. تمایلی که به قدرت‌یابی پرولتاریا بی اعتقاد است و در راه سازماندهی حزب سیاسی آن سنگ می‌اندازد. گرایشی که می‌خواهد در گریز از گزند اندیشه‌های پرولتری در لاک محفلی خود بجزد و حیات محتضر خود را در پوسته متحجر و منجمد خویش از تخریب برهاند" (۱۲) .

"سازمان چریک‌های فدائی خلق" (کمیته مرکزی) :

"کافی است که هر کس نظری کوتاه به کتاب "یک گام به پیش، دو گام به پس" اثر لنین بویژه بخش "ایسکرای نو، اپورتونیسیم در مسائل تشکیلاتی" بیاندازد تا حتی واژه‌های همانندی را که امثال امین و فرید و مارتف و اکسلرد بکار گرفته‌اند، ببینند" (۱۳) .

"شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق" :

"توکل امروز بعد از هشتاد سال به همان درک اکونومیستی از "سازمان انقلابیون" لنین رسیده است که مارتفا و اکسلردها از نظرات لنین داشتند" (۱۴) .

"سازمان چریک‌های فدائی خلق" (کمیته مرکزی) :

"او ((فرید)) که در گوشه‌ای از مرزهای کردستان برای خود لم داده است و با وضعیت داخل که هر لحظه فعالین کمونیست سازمان ما در معرض پیگرد پلیسی قرار دارند و کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود به هزار شکل و شیوه خود را از دید جاسوسان رژیم و پلیس سیاسی دور نگه می‌دارند، اساسا بیگانه است" (۱۵) .

### شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق:

"لااقل هر کس که نداند، خود رفیق توکل خوب می‌داند که در شرایطی که توکل و امثال او در گوشه زندان شاه بصورت انفرادی و دور از تشکیلات داخل زندان "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" " لم داده بودند و به رواج انفراد منشی دامن می‌زدند، رفیق فرید از فعال‌ترین اعضاء داخل زندان سازمان بوده و اکنون هم کارنامه او در این سال‌های "لمیدگی" در کردستان از امثال توکل بسیار برجسته‌تر است" (۱۶) .

"کمیته مرکزی" معتقد است که "شورای عالی" تفکر بورژوازی دارد، محفل گرامس، ادامه تاریخی نظریات منشویک‌هاست، و گذشته از این‌ها فارغ از دغدغه‌های مبارزه "لم داده" و برخوردهای شرم‌آور می‌کند. "شورای عالی" هم با کار برد همان مفاهیم، عبارات و اصطلاحات، این اعتقاد را در مورد گرایش دیگر ارائه می‌دهد. چه مبارزه ایدئولوژیک سالمی! مبارزه بین دو گرایش در یک تشکیلات، به شخصی‌ترین برخوردها آلوده می‌شود. آن چه نقل شد تنها بخشی از اتهامات اینان به یکدیگر و گوشه‌ای از آنها است. هر یک از دو طرف، البته بی هیچ فروتنی، همواره خود را در جایگاه لنین می‌بیند و مخالف را در مقام مارتف! واژه‌هایی یکسان و شیوه‌های برخوردی کاملا هم‌اند. اینجا تنها سخن بر سر "یافتن" لنین و نماینده واقعی پرولتاریا است! اختلاف هر دو طرف واقعا عمده است! در یک تشکیلات استالینیستی، نقطه نظرات متفاوت بر سر مسائل مختلف حتما بیان‌گر ماهیت و یا سمت و سوهای طبقاتی متضاد است. این یک اصل اعتقادی خدشه ناپذیر است. یک تشکیلات استالینیستی قادر به درک این نکته نیست

که معتقدان به رهائی طبقه کارگر و انسانها از قید استثمار نظام طبقاتی - پیروان کمونیسم - می‌توانند نظریات متفاوت بر سر یک موضوع مشخص داشته باشند. برای یک تشکیلات استالینیستی، کسی طرفدار پرولتاریا است که در همه موارد و حتی در مواردی که تنها امری سلیقه‌ای محسوب می‌گردد، همانند سردمداران آن تشکیلات ببیندیشد. این حکم حتی در حیطه پسند نوع شعر، ادبیات، موسیقی، ورزش و غیره می‌تواند تعمیم یابد تا چه رسد بر سر مفاهیم اجتماعی و سیاسی. یک استالینیست قادر نیست دخالت انسان کمونیست را در خلق مفاهیم ببیند. بنابراین طبیعی است که تفکر مخالف - حتی در درون تشکیلات و در بین رفقای خود - با نقطه نظرات خویش بر سر هر موضوعی را نماینده تفکر بورژوازی، محفل طلب، منشویک قلمداد کند. بحث بر سر این نیست که در مواردی، در درون یک تشکیلات، کسی یا نظری نمی‌تواند طرفدار منشویسم و یا حتی حامی روابط سرمایه‌داری باشد. بحث بر سر این است که در تشکیلات استالینیستی و توتالیتر، این برجسب زدن‌ها بعنوان سرکوب نظرات مخالف یا متفاوت ارائه می‌شود. پایه "استدلال" استالینیسم در همه موارد چنین است:

**"اگر می‌خواهی به تو بورژوا نگوییم، با نظریات من مخالفت نکن"**

همین! چنین اتهاماتی هم از دید یک استالینیست محکومیت‌های سبکی ندارند. بورژوا - و نه بورژوازی - حق حیات ندارد، چه رسد به حق اظهار نظر. منشویک! طبیعی است که "اعدام باید گردد". اگر امروز نشد، فردا. فردا که قدرت را "پرولتاریا" کسب کرد. یعنی "ما" کسب کردیم! بنابراین، هر اختلاف نظری در یک تشکیلات استالینیستی، در ساده‌ترین شکلش حداقل منجر به انشعاب می‌شود. در این جا باید "وحدت ایدئولوژیک" حکم کند و "وحدت ایدئولوژیک" یعنی همه مثل من - رهبری تشکیلات - فکر کنند. یعنی فکر نکنند! اما قضیه همواره تنها به انشعاب ختم نمی‌شود، با توجه به موقعیت تشکیلات استالینیستی در لحظه انشعاب، ماجرا ادامه‌های متفاوت پیدا می‌کند.

يك تشکيلات استالینستی در قدرت، حتماً "عوامل نفوذی بورژوازی" در درونش را اعدام می‌کند، و یا با مقداری "التفات" به تبعید و بیمارستان روانی می‌فرستد.

تشکيلات استالینیست در اپوزیسیون چه می‌کند؟ فدائیان - به عنوان تجسم یکی از عقب‌مانده‌ترین انواع تشکلهای استالینیستی -، نمونه‌های بسیار جالبی از برخورد به مخالفان درونی و بیرونی‌شان ارائه می‌دهند.\* سازمان چریک‌های فدائی خلق مانند هر سازمان استالینیستی دیگر، ناتوان از درک طبیعی بودن تفاوت نظر و ناتوان از درک اختلاف انسان‌هایی با آرمان‌های مشترک، در هوایی که هر سخنی پوی "توطئه" "اقدام به قتل"، "کودتا" و "همکاری با نیروهای بورژوازی" را می‌دهد، با توجه به ماهیتش، تنها راه ممکن را بر می‌گزینند: اخراج می‌کند.

\* یکی از نزدیکترین نمونه‌ها، در برخورد به مخالفین خارج سازمانی، تبلیغات هیستریک علیه مجاهدین و بالاخره "معتکف" شدن در شهر محل اقامت رجوی بود. فدائیان، دریک سری فعالیت‌های نابخردانه و بی‌سابقه، برای سرپوش گذاشتن به بحران درونی خود، تبدیل به آتش‌پیار معرکه جریانات دست راستی فرانسه و رژیم ایران برای تحدید حق فعالیت‌های سیاسی مجاهدین گردیدند. آن چه بیش از هر چیز مایه تاسف است، این است که این عملیات تهورانگیز، توسط کسانی انجام می‌گیرد که خود را مدعی "رهبری جنبش پرولتری" در ایران دانسته و تحت نام "کمونیست" به فعالیت سیاسی دست می‌زنند.

مجاهدین نیز فرصت را مغتنم شمرده، با تبلیغاتی حساب شده، "عملیات" فدائیان را بعنوان یکی از مهم‌ترین دلایل شکست‌های سیاست دیپلماتیک خود در غرب - اخراج بعدی رجوی از فرانسه -، قلمداد کردند. با این وجود، حتی در این تبلیغات حساب شده نیز نتوانستند، نیات سرکوبگرانه خود را مخفی کنند. مجاهدین با اذتشار نام و عکس فدائیان معترض - امری که تاکنون در جنبش سیاسی ایران سابقه نداشته است - برك دیگری بر کارنامه غیر دموکراتیک خود افزودند. طنز یا تراژدی قضیه در این جامت که این عمل نیز از جانب کسانی صورت می‌گیرد که خود را تنها "آلترناتیو دموکراتیک" جامعه ایران می‌دانند.

اندیشه رهائی

## پرده دوم: اخراج

در تشکیلاتی که تفکر استالینیستی در تار و پودش نفوذ یافته است، طبیعتاً واژه اخراج به تنهایی بیان موضوع نمی‌کند. چه کسی اخراج می‌کند؟ آن کس که اهرم‌های تشکیلاتی را در اختیار دارد: مرکزیت. آن که اخراج می‌شود، لزوماً به شیوه‌های متفاوتی اعتقاد ندارد، موقعیت تشکیلاتی متفاوتی دارد. همیشه اخراج یک فرد یا یک گروه به معنی اعتقاد اخراج شدگان به متدهای متفاوت در حل اختلافات نیست. شیوه‌های یکسان در موقعیت‌های گوناگون، لزوماً، همانند عمل نمی‌کنند، اما در موقعیت یکسان چرا. بنابراین نقد ما کماکان نقد شیوه‌هاست و نشان حقانیت هیچ گرایشی بر گرایش دیگر نیست. اخراج را به روایت اخراج کنندگان بشنویم. ادامه محتوم مبارزه ایدئولوژیک در تشکیلات استالینیستی:

"حماد شیبائی یکی از عناصری بود که در پلنوم کمیته مرکزی سازمان در سال ۶۱ بدلیل نقض دیسپلین تشکیلاتی به مدت ۵ ماه تنبیه انضباطی شد. اما طی این مدت هم چنان به شیوه‌های تشکیلات شکنانه خود ادامه داد. تا سرانجام در مهرماه سال ۶۴ از کلیه مسئولیت‌هایش خلع گردید. اما بدلیل این که کنگره سازمانی در پیش بود، کمیته مرکزی سازمان از اخراج وی خودداری کرد. تا این امکان برای وی فراهم گردد که در کنگره شرکت نماید. اما از مهرماه تا ۲ بهمن دو باره بدلیل اعمال ضد تشکیلاتی، و رابطه با حزب دموکرات اخطار کتبی دریافت کرد و سرانجام در دوم بهمن ماه بعلت دستور بسیج مسلحانه به برخی افراد مستقر در مقر رادیو تحت عنوان مقابله با اخراج یکی از افراد، سازمان ناچار به اخراج وی از تشکیلات شده" (۱۷).

اما اخراج در حد ابلاغ‌های کتبی خاتمه نمی‌پذیرد. در یک تشکیلات استالینیستی، اخراج می‌تواند به تصفیه فیزیکی منجر شود یا به شیوه جدیدی از اخراج: گوش را گرفتن و به پائین پرت کردن!

"سؤال: كاك احمد روز قبل از درگیری چه کسی دست حماد را گرفت و برد روابط عمومی؟ احمد: والا تشکیلات بهش گفته بود که شما اخراجی هستید. باید بروید، ایشان نرفته بودند بعد از آن به مسئول مقرر گفته بودند بروید به ایشان بگوئید برو. تا چون بدستور تشکیلات اخراج شده نمی‌تواند این جا ماندگار شود. امیر که مسئول مقرر بود به وی گفته بود ولی ایشان گفته بود که من این جا هستم نمی‌روم، هر کاری که می‌خواهید بکنید. بعد از آن به من گفتند او اخراج شده اگر حرفت ۲ - ۲ نفره دستش را بگیرد بپرید پائین."

...

...

"سؤال: چه کسی بردش پائین؟"

احمد: حال می‌گوییم. بعد از آن من خودم رفتم باهاش حرف زدم. كاك سعید بهش گفتم. همینطور گفتم. ما رفیقانه بهت می‌گوئیم شما اخراج شده‌اید از این جا. بگذار آبرویمان نریزد. یا زور دستت را بگیرند و بیاندازند پائین. مردانه باشو خودت برو پائین عیب است حال دستت را بگیرند و بکشند پائین. گفت من نمی‌روم، هر کاری می‌کنید بکنید. بعد از آن مسئولیتش را بخودم داده بودند. دوباره داخل اتاق باهاش حرف زدم. همه جمع آن جا نشسته بودند. گفتم بابا جان شما اخراج شده‌اید، نمی‌توانید این جا ماندگار باشید. دستور تشکیلات است ما اجراء می‌کنیم. اگر نمی‌روی یا زور گوشت را می‌گیرم و می‌کشم پائین گفت هر کاری می‌کنید، بکنید. و در این جا بود که من خودم بودم، کاوه بود، اسکندر بود، مسعود بود، امیر بود و ... این‌ها دستش را گرفتیم و پرتش کردیم پائین به چادر روابط عمومی " (۱۸) "

**يك تشکیلات استالینیستی بدون تناقض در درویش ادامه حیات نمی‌یابد. يك تشکیلات استالینیستی دنبال "دشمن" می‌گردد، در درون و بیرون خویش. برای يك تشکیلات استالینیستی جستجوی دشمن و مقابله با او يك سرگرمی است، فلسفه وجودی است. و سامانه منشی افراد برپا دارنده آن نیز، چنین تربیت می‌یابد. طبقات متعارض همه جا هستند. دشمن طبقاتی نیز شایسته برخورد انسانی نیست. در تفکری که جهان ایده‌آل خویش را جهانی می‌بیند که در آن جای محکومین به**

اعدام و جوخه‌های تیرباران تعویض می‌شود، طبیعی است که "دشمن" از "مقر" به "چادر روابط عمومی" پرتاب شود. اگر امکان چشاندن قهر انقلابی به دشمن فعلا نیست، امکان "پرتاب کردن" که هست و کینه‌هاست که بصورت هیستریک بارور می‌شوند تا زمینه برپائی پرده‌ای دیگر باشند: درگیری!

### پرده سوم: درگیری

چه کسی اولین تیر را شلیک می‌کند؟ "اخراج شدگان" که بسوی "مقر" روانه‌اند یا "اخراج کنندگان" که سنگر گرفته‌اند؟ نمایش می‌توانست با حذف این پرده بازسازی شود. اما آیا این بار، "قهرمانان" این تشکیلات استالینیستی "بد طینت" ترند که کار را به تیراندازی و کشتار هم می‌کشانند؟ پیش از این، اینگونه مسائل در این نوع تشکیلات با "اخراج"، چند "تهمت" و به زیر علامت سؤال بردن گذشته دو طرف از سوی یکدیگر، مصادره اموال و گرفتن امکانات اولیه زندگی و یا اعدام‌های محرمانه خاتمه می‌یافت. این بار، گویا "سرنوشت"، چیز دیگری رقم زده است. روز چهارم بهمن آپستن فاجعه‌ای خونین است. "اخراج شدگان" و معترضین بسوی مقر در حرکتند و "اخراج کنندگان" فکر می‌کنند - یا اینطور وانمود می‌کنند - آنها برای کشتن‌شان آمده‌اند. شرایط برای نمایش پرده‌ای دیگر آماده است. این جا، "منطقه آزاد شده‌ای" است و "شکر خدا" که طرفین مسلحند. "کینه طبقاتی" نسبت به یکدیگر هم تا مغز استخوان رسوخ کرده است. و این البته ناشی از "عشق" به "پرولتاریا" و "ستاد رزمنده" آن است. طرفین معتقدند که طرف مقابل "سازمان محبوب پرولتاریا" را به نابودی کشانده است. سازمان باید از عوامل "پاسیو"، "بورژوا"، "اپورتونیست"، "محفل طلب"، "آنارشویست"، "اکوشومیست"، "منشویست"، "لم داده" و ... پاک شود. باید در راه "معدوم" کردن مخالفین، عاشقان پرولتاریا "شهید" شوند. "فریب

خوردگان" باید سینه‌شان آماج گلوله قرار گیرد تا دیگر از "فریب دهندگان"، پشتیبانی نکنند. خواسته یا ناخواسته، "خبیث‌ترین" آدم‌های موجود باید از سر راه "پرولتاریا" زدوده شوند. "مبارزه طبقاتی" تضادها را حاد کرده است و کشتار آغاز می‌شود:

"مزدوران پر خلاف همیشه که تا مقابل مقر با ماشین می‌رفتند، این بار در حد فاصله مقر رادیو و روستای گاپیلون از ماشین پیاده می‌شوند و با آگاهی از ساعات نگهبانی و ساعتی که پیشتر رفقای مقر در یکجا جمع می‌شوند با آرایشی نظامی کامل بسوی مقر رادیو حرکت می‌کنند... رفیق کاوه از آنها می‌خواهد سلاح‌های خودشان را تحویل داده و بعد داخل مقر شوند. مسعود، مصطفی، عباس، فواد و قادر بدون توجه باین اخطار و تاکیده‌های کاوه جلو می‌آیند... عباس با تمسخر و تحریک به کاوه گفته است: "تسلیم شود و بیخودی، خود را به کشتن ندهد" و باز هم در جواب کاوه که موکد می‌گفته "سلاحت را بدستور تشکیلات زمین بگذار تا بگذارم بروی داخل مقر" عباس با لحن تحقیرآمیز گفته است: "الان معلوم میشه که تشکیلات کیه" چون آنها نزدیک‌تر می‌شوند، تیر هوایی شلیک می‌کند. مسعود بدون این که گلنگدن خود را بکشد، قبلا تفنگ خود را مسلح کرده و برگه ضامن سلاحش را بر روی رگبار گذاشته بود، پیکر رشید پر شور سازمان فدائی خلق کاوه را از فاصله بسیار نزدیکی به رگبار می‌بندد" (۱۹).

یا

"کاک عباس کامیارانی که مسئول شاخه کردستان بوده و مسئول نظامی چریک‌ها از روی اعتمادی که بخود داشتند، به در ورودی نزدیک می‌شوند و در پاسخ به ایست چریک‌های مستقر در در ورودی، هر دو دست خود را بلند کرده و جلوتر می‌روند. اما متأسفانه "کاوه" نامی که در در ورودی نگهبان بوده تیراندازی را شروع و در لحظه "عباس کامیارانی" شهید شده و بدین‌سان تیراندازی بین دو طرف یعنی آن دسته که قبلا در سنگرها مستقر بودند و دسته‌ای که بمنظور ورود به "مقر" در جاده صف کشیده بودند، شروع می‌گردد و ... (۲۰).



دو روایت از يك فاجعه و يك روایت از اوچ‌گیری تمام ویژگی‌های يك سازمان استالینیستی تا کشتار: پنج نفر کشته و شش نفر زخمی می‌شوند.

در يك سازمان استالینیستی، تشکل در تربیت عناصری می‌کوشد که برایشان مصالح سازمانی مافوق آرمان قرار دارد.

"اگر پنج نفر که هیچ، پنجاه نفر هم کشته می‌شدند، هر گونه تنزل خیانت به طبقه کارگر ایران بود. برای ما منافع طبقه کارگر و سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بالاتر و برتر از هر چیز دیگری است" (۲۱).

تربیت عناصر تشکیلاتی با سامانه‌های منشی که فاقد هر گونه شباهت با انسانی است که برای "جهانی دیگر" می‌کوشد. تنگ نظر، سرشار از خشونت بیمارگونه و آماده برای کشتار رفقای دیروز. ابزاری در خدمت منافع سازمانی. فاجعه چهارم بهمن بدست عناصری انجام می‌گیرد که سامانه منشی مورد احتیاج يك تشکل استالینیستی را نیز یافته‌اند. انسان‌های مسخ شده - و در این کلام اهانتی نیست، بیان دلسوزانه واقعیت است. مسخ‌شدگی که ناشی از اعتقاد به يك نوع از روابط است و روابطی که خود از يك نوع اعتقاد بیمارگونه سرچشمه می‌گیرد.

تلاش در جهت دسترسی به اولین تایپ ممکن برای اعلام جنایت طرف مقابل، برای اعلام کشته‌های طرف مقابل بعنوان فریب‌خورده و معدوم و طرف خودی بعنوان شهید، دلاور و محبوب و نیز برای پورژوا، اپورتونیست، خائن خواندن طرف دیگر و برای تلاش در جهت دستیابی به همه ارثیه‌های سازمانی، زمینه‌های نمایش پرده آخر است. پرده آخر را قبلا بر صحنه‌ای خیالی دیده‌ایم.



درگیری درونی سازمان چریک‌های فدائی خلق يك فاجعه است. فاجعه‌ای که اتفاقی نیست، بر بستر شرایط امکان وقوعش تکوین یافته است. چنین فاجعه‌ای اگر تا کنون باین شکل عینیت نیافته است، تنها باین معنی است که پرونده‌هایی که آبستن فجایع مشابه بوده‌اند، سزایین شده‌اند. این سرنوشت محتوم يك سازمان استالینیستی است. سرنوشتی که در ناصیه خوانده می‌شود. در تفکری که تشکیلات يك اتورितه است و فتیشیسم تشکیلاتی، بیان دردناك از خودبیبگانگی عناصر تشکیل دهنده آن است، در تفکری که تغییر جهان معنایی جز جابجایی زندانی و زندانبان ندارد، در تفکری که استقلال فرد باید ناپود شود، آزادی معنایی جز "دست زدن برای من" ندارد و اعتماد رفیقانه اسم رمز تائید بی چون و چرا و ناآگاهانه تفکرات بالادستی هاست، دیر یا زود چنین اتفاقی خواهد افتاد. این نظم، نظمی آگاهانه نیست. بند تسبیحی از جبر است که از مهرها عبور می‌کند. نظمی که معیارهای ناپخرده جامعه سرمایه‌داری بر آن بشکل دیگری بازتولید می‌شود. در چنین نظمی هر اختلاف نظری شایسته "برچسب" است و برچسبها در دستگاه تحلیلی از قبل آماده‌اند. در چنین نظمی، پرخوردهای آگاهانه، صادقانه، منصفانه و یا رفیقانه طنزی تلخ است. پرخورد رفیقانه تنها با ذکر پسوند رفیق در پشت اسم معنا می‌شود. در چنین نظمی فجایعی از این دست همچون شعله‌ای همه گاه در دل خاکستر روابطی بی روح و غیر انسانی برپایند. جهانی که چنین سازمان‌هایی آرزوی ساختن آن را دارند، نه شایسته نام انسان است و نه کمونیسسم. جهان تبعیدی‌ها، اعدامی‌ها، اردوگاه‌های کار اجباری و بیمارستان‌های روانی، جهان مسخ شدگان دولت "پرونتری" است. بازتابی از روابط درون تشکیلاتی در بُعدی بسیار وسیع‌تر - فاجعه‌ای دیگر: چنان جهانی همچون چنین تشکیلاتی تنها شایسته تغییر است!



تنها بیماران می‌توانند از وقوع چنین فجایی خشنود باشند. آنان که نابودی فیزیکی تشکلهای دیگر را ضامن بقای تشکل خود می‌پندارند، کوتاه فکران قدرت طلب، وقوع چنین فجایی برای ما تاسفی عمیق می‌آفریند. تاسفی دیگر از تجربه‌ای مکرر. تاسف از فاجعه‌ای که هشدار دردناک دیگری است، اما هوشیاری پرنمی‌انگیزد. چنین تفکراتی و چنین تشکلهائی چه در پروسه دستیابی به قدرت و چه حتی در صورت کسب قدرت واژگون خواهند شد. در این تردید نمی‌کنیم. اما این آرزو همواره و هنوز در ماست که پیش از آن که رفقای فدائی همراه تفکر و تشکلشان از بین بروند و پیش از آن که ضربات دیگری به مجموعه کمونیستی ایران وارد سازند، تفکر و تشکلشان را دگرگون کنند. این آرزو هنوز در ماست.

ر. شیوا

### توضیحات:

- ۱ - اطلاعیه شماره ۱ شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران. تاکیدها در این نوشته، همه‌جا از ماست مگر خلاف آن تذکر داده شود.
- ۲ - اطلاعیه هواداران سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران - سیستان و بلوچستان (پامی استار) درباره حمله مسلحانه به مرکز رادیوئی سازمان  
۰۶۴/۱۱/۷
- ۳ - اطلاعیه شماره ۲ شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران،  
۵ بهمن ۰۶۴

- ۴ - اطلاعیه هیئت تحریریه "جهان" در مورد حمله مسلحانه به مقر رادیوی صدای فدائی، ۵ فوریه ۰۸۶
- ۵ - اطلاعیه نماینده شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در خارج از کشور، ۱۹/۱۲/۰۶۴
- ۶ - اطلاعیه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (کمیته کردستان)، ۰۶۴/۱۱/۹
- ۷ - اطلاعیه شماره ۶ شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، ۲۴ بهمن ۰۱۳۶۴
- ۸ - اطلاعیه پیرامون توطئه علیه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران - هواداران سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در دانمارک، ۳۱ ژانویه ۰۸۶
- ۹ - "اپورتونیزم راست این بار در مسائل تشکیلاتی"، از انتشارات سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، صفحه ۰۱۶۱
- ۱۰ - همان کتاب صفحه ۰۲۷
- ۱۱ - همان کتاب صفحه ۰۱۷۴
- ۱۲ - همان کتاب صفحه ۰۷۵
- ۱۳ - همان کتاب صفحه ۰۱۷۶
- ۱۴ - همان کتاب صفحه ۰۱۰۲
- ۱۵ - همان کتاب صفحه ۰۶۵
- ۱۶ - همان کتاب صفحه ۰۹۱
- ۱۷ - گزارشی از حمله مسلحانه به مقر رادیوی سازمان - کار، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، ۰۶۴/۱۱/۲
- ۱۸ - اطلاعیه شماره ۸ شورای عالی سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران،

۰۶۴/۱۲/۱۵

۱۹ - گزارش از چگونگی تکوین و اجرای توطئه مساجد علیه مرکز فرستنده رادیوی صدای فدائی، ریگای گل - ارگان کمیته کردستان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران.

۲۰ - توضیحات کمیسیون تحقیق اتحادیه میهنی کردستان، درباره رویداد میان چریک‌ها، کمیسیون تحقیق اتحادیه میهنی کردستان، ۱۰ فوریه ۰۸۶.

۲۱ - معاهده شش‌گانه کار با "رفیق توکل"، صفحه ۰۹.

# ملاحظاتى درباره انقلاب ايران

## REFLECTIONS ON THE IRANIAN REVOLUTION

جيمز پتراس

مقاله حاضر بخشى از كتاب "بحران‌هاى سرمايه‌دارى و سوسياليستى در اواخر قرن بيستم" (CAPITALIST AND SOCIALIST CRISIS IN THE LATE 20th CENTURY) نوشته جيمز پتراس است. اين مقاله، نکات جالب و مهمى در رابطه با تجربه انقلاب ايران و نقش روحانيت حاکم بر جامعه عنوان مى‌کند، نکاتی که تا همين چند وقت پيش، مورد پى‌اعتنائى بخش اعظم چپ ايران قرار داشت.

صرفنظر از اين نکات جالب و مهم، اين مقاله در جزئيات حاوى مطالبى است که مورد تائيد ما نيست. از جمله:

۱ - پتراس با اين که بدرستى در مقاله خود "ديد جامد ساختگرا از طبقه" را مورد نقد قرار مى‌دهد، ولى در عمل مفهومی پى بند و پار در پاره طبقات اجتماعى را بکار مى‌برد (نظير "طبقه خرده بورژوازی"، "طبقه روحانى" و غيره). مفهومی که انگلس در يکى از نوشته‌هاى خود آن را با طنزى ظريف به ريشخند مى‌گيرد (مراجعه کنيد به اندیشه رهائى، شماره اول، صفحه ۱۹۲ و نيز صفحه

۲ - پتراس در مقابل مفاهیم مارکسیستی در باره ملل تحت ستم دوگانه (ملی و طبقاتی)، اصطلاحات غیر مارکسیستی و بورژوازی و حتی پیش‌سرمایه‌داری یعنی اقوام (نظیر: "طبقات قومی"، "جماعت قومی"، "شورش‌های قومی"، "اقلیت قومی" و غیره) را بکار می‌گیرد. افزون بر توضیحات فوق، هنگام مطالعه ترجمه فارسی این مقاله، باید نکات زیر را در نظر داشت:

- برخی از واژه‌ها که در متن اصلی با حروف ایتالیک نوشته شده، در برگردان فارسی بصورت تاکیدی آمده است.

- آن چه در میان دو پرانتز (( )) آمده از سوی مترجمان برای روان‌تر شدن نوشته به متن افزوده شده است.

اندیشه رهائی

## پیشگفتار

انقلاب ایران دستکم چهار موضوع مهم را مطرح کرده که مورد توجه فراوان سوسیالیست‌های سراسر جهان است:

۱ - ماهیت امپریالیزم و تاثیر آن بر ساختارهای اجتماعی جهان سوم و نیز ماهیت و تنوع شاخه‌های مختلف جنبش‌های "ضدامپریالیستی" منتج از این ((شرایط))، پیچیدگی نیروهای ضدامپریالیست و تفاوت‌های تاریخی ژرف هر یک از آنها، مسئله ارتباط مناسب بین این نیروها را (اگر وجود داشته باشد) مطرح می‌کند.

۲ - دگرگونى ساخت قدرت و پيوندهاى درونى دثيى اقتصاد سرمايه‌دارى و اهميت تشخيص پيامدهاى اُفت سرکردگى امريكا و ناتوانى اروپا و ژاپن در جانشينى آن.

۳ - اهميت تشخيص توان طبقات پيش سرمايه‌دارى در بهره‌گيرى از قدرت سياسى براى چبران ناتوانى‌شان در (( اداره )) اقتصاد نوين، كه اين خود نيازمند تحليلى از توان اين طبقات در تطبيق خود با خواستهاى سرمايه‌دارى و همگامى‌شان با " طبقات نوين " است. افزون بر اين، در پاره‌اى موارد، اين طبقات پيش‌سرمايه‌دارى مى‌توانند دستكم تا اندازه‌اى با درهم آميزى عناصر فرهنگى ناشى از ساختهاى اجتماعى پيش‌سرمايه‌دارى و ضرورتهاى توليد سرمايه‌دارى " دگرگون " شوند. تعريفهاى قياسي از رفتار طبقاتى (منتج از يك ديد جامد ساختارگرا از طبقه) نمى‌توانند برجستگى مضمون طبقاتى (پيوندها و مبارزه) را در تعريف دوباره رفتار طبقات به درستي تشخيص دهند.

۴ - گسترش بهم آميخته و نابرابر سرمايه‌دارى - بويژه در كشورهايى كه رشد سريع سرمايه‌دارى تحت تسلط يك رژيم خود كاهه را تجربه كرده‌اند و تفاوتهاى فضايى (SPATIAL) در استقرار و چاينگاه ثيروهاى مولده، يافت مى‌شود.، " طبقات قومى " (ETHNIC CLASSES) آشتى ناپذير را مى‌آفرينند. سرمايه مستقر در نواحى " مركزى "، ارزش اضافى كار نواحى دور افتاده را كه به عنوان " ذخاير كار " محسوب مى‌شود، به سوى خود مى‌كشد. اين شيوه‌هاى بهره‌كشى منطقه‌اى، هنگامى در كنار جماعتهاى قومى گوناگون قرار مى‌گيرد، بيان خود را در ستيزهاى طبقاتى - منطقه‌اى - قومى مى‌يابد كه در آن سرمايه‌داران قوم پرتتر شهرهاى مركزى، از پرولترهاى روستايى قوم زيردست در بخشهاى عقب مانده بهره‌كشى مى‌كنند.



## دو چهره امپریالیزم

در دوره اخیر، مباحث پر دامنه‌ای در باره ماهیت امپریالیزم و تاثیر آن بر جهان سوم در گرفته‌است. وارن WAREN و پیروانش تاثیرات نفوذ امپریالیستی را رد کرده‌اند و معتقدند که امپریالیزم به گسترش نیروهای تولیدی یاری می‌رساند و راه را برای رشد سرمایه‌داری ملی هموار می‌کند. در نقطه مقابل، مکتب‌های نئومارکسیستی سنتی بر این باورند که امپریالیزم با اختصاص ارزش اضافی به خود، موجب رکود و توسعه نیافتگی می‌شود. هر دو مکتب، وارن و نئومارکسیست‌های سنتی، به نوشته‌های مارکس استناد می‌کنند:

گروه اول به بحث نخستین مارکس در باره نقش مثبت امپریالیزم انگلیس در هند اشاره می‌کند و گروه دوم با اشاره به نوشته‌های بعدی مارکس در باره پیامدهای نفوذ بریتانیا در ایرلند، بحث خود را مستدل می‌سازد.

سردرگمی‌های بسیاری از این مباحث پدید آمده است، چرا که به روابط دولتی و طبقاتی که به تاثیر امپریالیزم در هر زمینه تاریخی شکل می‌بخشد، به اندازه لازم بها نمی‌دهد. گمراهی مشابه دیگر، گرایش به برداشت تک خطی، به جای برداشت دیالکتیکی، از امپریالیزم است. ((در این نوع نگرش)) سرشت تضادمند استقرار سرمایه امپریالیستی چنین نشان داده می‌شود: توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی. ((در حالی که)) گسترش امپریالیزم با توجه به سطح توسعه نیروهای طبقاتی داخلی و گنجایش آنها برای تاثیر گذاری در این مسیر، اثرات گوناگونی در جوامع ((مختلف)) جهان سوم گذاشته است. در رژیم‌های مستعمره، تاثیر محلی حداقل بود، و ظرفیت کمی برای هدایت نفوذ امپریالیزم وجود داشت، از این رو استخراج ارزش اضافی و توسعه نیافتگی ویژگی این حکومت‌ها بشمار می‌رفت. در مرحله فرااستعماری (POST COLONIAL)، این الگوی واحد با توجه به ماهیت و ساختار

دولت‌های فرااستعماری دگرگون می‌شود. گذشته از جوامع انقلابی، که ارتباط شان را به طور کامل با امپریالیزم قطع کرده‌اند، در میان کشورهای سرمایه‌داری جهان سوم، بسته به نوع پیوندشان با امپریالیسم، با مجموعه متفاوتی از ارتباط و توسعه روبرو می‌شویم. بخشی از این تفاوت‌ها ناشی از ساختارهای گوناگون دولتی و آرایش متفاوت طبقاتی است و بخش دیگر، بازتاب نیازهای امپریالیستی (برای نمونه، دستیابی به بازارها و یاب‌ه مواد خام امتراتریک) به‌طور بنیادی می‌توانیم سه الگوی طبقاتی - دولتی را مشخص کنیم:

۱ - رژیم نواستعماری کلاسیک که - در برگیرنده تعداد معتناهی از برگزیدگان جلای وطن کرده‌ایست که در موقعیت‌های کلیدی تصمیم‌گیری قرار دارند - شرکت در تقسیم کار سنتی را با تغییر کمی در اقتصاد خارجی و داخلی، نسبت به دوره استعماری دنبال می‌کنند.

۲ - رژیم سرمایه‌داری کارگزار رو به توسعه (THE DEVELOPING COLLABORATOR CAPITALIST REGIME) که پیوند نزدیکی با سرمایه و دولت امپریالیستی دارد، اما، بنحوی فزاینده، بخشی از ارزش اضافی را بسوی فعالیت‌های تولیدی داخلی سوق می‌دهد و به تغییرات بنیادی در ساختمان تولید داخلی (انتقال از کشاورزی و معدن به صنعت و شهر سازی) مبادرت می‌ورزد.

۳ - رژیم‌های سرمایه‌داری دولتی که ارتباط شان را با امپریالیزم، با ایجاد محدودیت در شرکت امپریالیزم در بخش‌های ویژه اقتصادی، تعریف می‌کنند و می‌کوشند که با ملی کردن بخش‌های کلیدی اقتصاد، الگویی از انباشت سرمایه ملی بدست دهند.

چنین بنظر می‌رسد که ایران زمان شاه در گروه دوم جای می‌گیرد. در رژیم او ضمن وجود رشد امپریالیستی گسترده، شاهد گسترش فزاینده‌ی سرمایه‌گذاری داخلی در اقتصاد بودیم که دولت نیز در آن شرکت می‌جست و پیامدش رشد انفجاری در بخش‌های شهری، صنعت، ساختمان، بازرگانی و مستغلات بود. رشد نیروهای مولده، به این شکل و تحت تسلط یک

رژیم خودکامه و در همگامی با سرمایه‌های بومی و امپریالیستی، در حالی که از نیروی کار جدید و طبقات متوسط مزدبگیر بهره‌مند می‌شود، به گونه‌ای سامان‌یافته (SYSTEMATICALLY) طبقات پیش‌سرمایه‌داری قبلی (روحانیان، بازرگان و زمینداران) را جابجا می‌کند. با شتابگیری روند توسعه ((سرمایه‌داری))، جابجایی و بهره‌وری از لایه‌های نوین نیروی کار افزایش یافت: قشرهای بیشتر و بیشتری از جامعه پیش‌سرمایه‌داری به کارگران مزدبگیر تبدیل گردیدند و یا از تولید خرده‌کالایی کنده شدند. پوییش (DYNAMIC) رژیم سرمایه‌داری کارگزار رو به توسعه، به چنان آنتاگونیسم‌های طبقاتی منجر شد که این خود، در گام نخست، رشد نیروهای مولده را فلج ساخت و سپس رژیم ((شاه)) را سرنگون کرد. بنابراین، امپریالیزم که از طریق چیرگی برگزیدگان خودکامه نفوذ کرده بود، به قطبی کردن جامعه پرداخت و این قطب‌بندی بنوبه خود در برابر توسعه آتی نیروهای مولده، به مثابه یک عامل بازدارنده عمل کرد. "رکود اقتصادی" نیز بنوبه خود دامنگیر مردم شد و بسیج اجتماعی و سیاسی را متاپیان کرد و هم چنین نهادهایی را که رژیم برای کنترل مردم به آنها دل بسته بود از هم گسیخت. در چنین زمینه‌ای از فروپاشی نهادها، قطب‌بندی طبقاتی و فرسودگی اقتصادی بود که رژیم سرنگون شد.

بطور خلاصه، بر خلاف دیدگاه مکانیکی وارن و مخالفانش، امپریالیزم موجب رشد و رکود و توسعه نیروهای مولده و آنتاگونیسم طبقاتی است. این فرآیند تک‌خطی نیست و نقش امپریالیزم در هیچ موقعیت سیاسی یا اجتماعی نقشی مترقی نبوده است: نیروهای تولیدی در پناه رژیمی گسترش می‌یافت که توسط سیا (CIA) به قدرت رسیده بود و به وسیله ساواک و همراه با کشتار و شکنجه سیستماتیک هزاران رزمنده محافظت می‌شد و در تمام طول روند این تبدیل، نیروهای بدیل شامل طبقه کارگر و خرده‌بورژوازی پیشه‌ور (PROFESSIONAL) وجود داشت که می‌توانست انجام وظیفه تاریخی، گسترش نیروهای مولده، در

چهارچوبى سوسياليستى - دموکراتيک را بر دوش گيرد. وجود اين بدیل دموکراتيک و نوگرا در درون اقتصاد سرمايه‌دارى در ايران است که ماهيت تاريخى ارتجاعى گسترش نيروهاى مولده در زمان شاه را مشخص می‌کند. پشتيبانى و استنباط وارن از توسعه نيروهاى مولده بدون در نظر گرفتن زمينه تاريخى، سياسى و طبقاتى آن امرى است که نوشته‌هاى او را به نوشته‌هاى توجیه گرانه از بهره‌کشى امپرياليستى تبديل می‌کند.

از سوى ديگر، نئومارکسيست‌ها که نمی‌توانستند سرشت انبساطى و توسعه يابنده ديکتاتورى شاه را تشخيص دهند و تنها آن را با خصلت سياسى - اجتماعى ارتجاعى اش تعريف می‌کردند، نمی‌توانستند خصلت دوگانه اپوزيسيون را دريابند. گسترش سرمايه‌دارى امپرياليستى کارگزار، علاوه بر بهره‌گيرى از کارمندان و کارگران، طبقات پيش‌سرمايه‌دارى را که مخالف و سد راه تکامل نيروهاى نوين توليدى بودند، چاپچا و ريشه کن کرد. ليکن نئومارکسيست‌ها که تعريف بازاری از سرمايه‌دارى را بکار می‌برند (باصطلاح پيروان دیدگاه "گردش" CIRCULATIONIST، کسانى که سرمايه‌دارى را بعنوان مبادله سودمند کالاها در بازار تعريف می‌کنند)، ساختار اجتماعى ايران را به صورت يک جامعه "سرمايه‌دارى" يکدمت می‌ديدند و از تشخيص ناهمگونى اين ساختار اجتماعى، ناتوان بودند. آنها به اين واقعيت که مخالفت با شاه و امپرياليزم از دو دیدگاه کاملاً متضاد بر می‌خيزد، توجه کافى نمی‌کردند. آنها درک نمی‌کردند که يکى ((از اين دو دیدگاه)) آرايشى دموکراتيک - پيشرو از طبقات نوينى است که ريشه در توليد سرمايه‌دارى دارد و برای دگرگونى و در پاره‌ای موارد برای تبديل آن به سوسياليزم نبرد می‌کند و ديگرى اشتلافى واپسگرا از طبقات پيش‌سرمايه‌دارى است که در پی برگرداندن امتيازها، قدرت و حقوق ویژه جامعه روحانى - تجارى است. با تقليل جامعه ايران به يک جامعه تحت تسلط سرمايه‌دارى - امپرياليستى، ساده (و اشتباه) بود که به اين

نتیجه برسیم که تمام نیروهای امپریالیزم ستیز "مترقی" اند. وزن بسیار سنگین طبقات پیش‌سرمایه‌داری خود را در دوران پس از شاه، هنگامی که نیروهای روحانی - واپس‌گرا (CLERICAL-REACTIONARY) ائتلاف نیروهای دموکراتیک - غیر مذهبی (SECULAR-DEMOCRATIC) را کاملاً درهم شکستند، نمودار کرد.

همانگونه که مکتب وارن در تشخیص محتوای واپس‌گرایی اجتماعی - سیاسی نیروهای مولده توسعه یافته به دست شاه دچار اشتباه شد، نئومارکسیست‌ها هم نتوانستند ماهیت تضادمند دگرگونی نیروهای مولده را درک کنند و به خاطر همین تعریف ساده واپس‌گرا بودن تمامیت مناسبات تولیدی و اجتماعی، به دام ایدئولوژی ضد‌امپریالیستی نوگریز (ANTI-MODERN) و صنعت ستیز نیروهای روحانی افتادند.

روشن است که هسته مرکزی هر دگرگونی مترقی در یک رژیم پویای کارگزار امپریالیزم، طبقه کارگر نوین و خرده بورژوازی بود. این هم پیمانی که آن طبقات را تحت رهبری یک ائتلاف پیش‌سرمایه‌داری قرار می‌داد برتری بر امپریالیزم نبود، بلکه بازگشتی بود به ((دوران)) چیرگی (("طبقات")) روحانی - بازرگان. از دیدگاه تاریخی، طبقات ضد امپریالیست غیر مذهبی - دموکراتیک با نیروهای امپریالیست ستیز پیش‌سرمایه‌داری، می‌توانند اتحادی گذرا تشکیل دهند، اما این ائتلاف‌ها در صورتی راه را برای تغییرات مترقی باز می‌کند که نیروهای نوین هژمونی روشنی (CLEAR) در آن دامنه باشند. در ویتنام مارکسیست‌ها با بوداییست‌ها ائتلاف کردند. در کوبا نیز همچون ساندینیست‌ها در نیکاراگوئه، طرفداران فیدل با خرده بازرگانان و خرده تولید کنندگان هم‌پیمان بودند. اما در تمام این حالت‌ها، نیروهای کارگری - دهقانی، گروه غالب در ائتلاف بودند و به روشنی منافع متفاوت مورد توجه نیروهای امپریالیست ستیز گوناگون در دوران پس از انقلاب را

تشخيص مى دادند. در ايران، همانند كامپوچ، كلكتيوويست‌هاى خرده كالايى با روش‌هاى خودكامه‌شان، كنترل جنبش ضدامپرياليستى را در دست گرفتند و در بازسازى استبداد تمرکز يافته و بزمينى آرمان توليد كنندگان خرد، تلاش كردند. در ايران، اين عمل از طريق اشكال مالكيت خصوصى و در كامپوچ از طريق اشكال كلكتيوويستى آن انجام شد. در هر دو مورد، نيروهاى انقلابى - دموكراتيك كه در انقلاب شركت داشتند از ((نتايج)) آن بهره مند نشدند.

### باز انديشى اقتصاد جهانى

دومين مسئله‌اى كه در اثر آزمون انقلاب ايران مطرح شد، مسئله ماهيت متغير اقتصاد سرمايه‌دارى جهانى است. بين سال‌هاى ۱۹۴۵ و ۱۹۷۰ تسلط ايالات متحده واقعىتى اساسى در تعريف ساختار اقتصاد جهانى بود. چنين متداول شد كه سرمايه‌دارى جهانى را به شكل مركز - پيرامون شناسايى كنند. اين نگرش در يك محدوده معين، اگر چه بسيار ساده گرايانه، اما مفيد بود. در طول پانزده سال كاملا روشن شده است كه تسلط ايالات متحده در زمينه اقتصادى و مناسبات سياسى در جهان سرمايه‌دارى در حال افول است. با اين وجود هيچ‌كسور سرمايه‌دارى ديگرى نتوانسته است چونان مركزى برتر جانشين امپرياليزم ((امريكا)) در اين سيستم شود. بر چنين زمينه‌اى ما شاهد افزايش "مراکز منطقه‌اى" قدرت كشورهاي تازه صنعتى هستيم كه ادعاى برترى منطقه‌اى را دارند و شبكه‌هاى منطقه‌اى مناسبات اقتصادى خود را استادانه طرح ريزى کرده‌اند. قطعه قطعه شدن قدرت و رشد برخوردارها براى ثبوت هژمونى منطقه‌اى مستقيماً به يك مسئله اساسى در سياست داخلى و خارجى ايران كئوئى ارتباط پيدا مى‌كند. در رويارويى با افول امپرياليزم ايالات متحده، رژيم ايران كوشش کرده است تا هژمونى منطقه‌اى را در ناحيه خليج اعمال كند. آن‌هاى كه با نگرش مركز - پيرامون به

سیستم سرمایه‌داری جهانی پرخورد می‌کنند، نتوانسته‌اند ویژگی دگرگونی‌ها در پیوستگی بین توسعه سرمایه جهانی از یک سو و پویش نوین در منطقه از سوی دیگر را دریابند. رژیم خمینی همچون سلفش، رژیم شاه، آرزوی سرکردگی منطقه‌ای را دنبال می‌کند. پایه سیاسی - فرهنگی - ایدئولوژیکی توسعه طالبی در دوره کثونی، زمینه را برای برتری اقتصادی - بازرگانی در دوره آینده هموار خواهد کرد. رژیم عراق همچون آئینه در روپروست. یک رژیم سرمایه‌داری دولتی که می‌کوشد امپراتوری کوچکی از اعمار منطقه‌ای برای خویش فراهم آورد. اگرچه نباید بهره‌برداری‌های داخلی در جنگ‌های پرون مرزی - به ویژه در دوران بحرانی - را نادیده گرفت ولی تمامی تاریخ ((کشورهایی)) که دیرتر در راه رشد سرمایه‌داری پا گذاشته‌اند، نشان می‌دهد که آن‌ها در پی بدست آوردن زمین، کار و منابع دیگری بوده‌اند تا بتوانند سوخت موتور گسترش سرمایه‌داری را فراهم آورند. این گرایش که با ژاپن و آلمان در آغاز این سده پا گرفت، امروز خود را در میان قدرت‌های منطقه‌ای گوناگون، بویژه در پرتو نبود یک مرکز غالب سرمایه‌داری بنمایش می‌گذارد.

### دو چهره ارتجاع روحانی

رژیم خمینی با کاست روحانی وابسته به طبقات پیش‌سرمایه‌داری غالب بر آن، در آغاز با راه توسعه سرمایه‌داری گسست قطعی را اعلام کرد. هم چنانکه در موارد بسیاری از ساختارهای اجتماعی پیش سرمایه‌داری دیده شده است، پایه اقتصادی این رژیم تابع دیوان سالاری نظامی و سیاسی - مذهبی بوده است. تلاش‌های اولیه‌ای که برای آفرینش یک اقتصاد اسلامی نوین، از سوی رهبران مذهبی سامان داده و کنترل می‌شد، به فروپاشی اقتصادی، گریز تکنیسین‌های آزموده و پراکندگی طبقه کارگر انجامید. تولید در تمام زمینه‌های اقتصادی، از جمله تولید فوق‌العاده با اهمیت نفت کاهش یافت. لایه بندی اقتصادی و سلب مالکیت

از بورژوازی، نه تنها منجر به بالا رفتن تولید نشد، بلکه به فاصله کمی، واحدهای تولیدی را از کار انداخت و به کاهش ذخایر موجود انجامید. اکت تولید، فقر را همگانی کرد: به جای افزایش پایینترین سطح دستمزدها و حقوقها به بالاترین سطح، همه دستمزدها به پایینترین سطح سقوط کردند. این برابری در فقر، از سوی رهبران مذهبی به عنوان پرهیزکاری تقدیس شد، و ((به عنوان)) نشانه‌ای از شکست شیاطین سرمایه‌دار تلقی گردید. در همان زمان، تصفیه رزمندگان آگاه طبقه، این اطمینان را بوجود آورد که "شیاطین کمونیست" نیز در موقعیتی نیستند که مسیر جدیدی به سوی اجتماعی کردن تولید ترسیم کنند. نابودی صنایع بزرگ و صنایع ساختمانی به پروتتر زدایی جمعیت شهری انجامید: یک ارتش بزرگ ذخیره از دهقانان پیشین و کارگران مزد بگیر، وابسته شدن به اعانه آخوندها را آغاز کردند. با این همه، در حالی که رهبری مذهبی در تلاش برای واقعیت بخشیدن به رویای بازگشت به جامعه پیش‌سرمایه‌داری بود، عواملی خارج از کنترل آنها به سرعت رویاهایشان را در هم شکستند. جنگ با عراق، بالاگرفتن مخالفت‌های داخلی از سوی چپ، شورش‌های قومی و فشار فزاینده از سوی شرق و غرب، این نکته را روشن کرد که بدون یک اقتصاد مدرن، ایران، قادر به ادامه حیات نیست و به ناگزیر قطعه قطعه خواهد شد و به صورت یک قمر، تحت نفوذ قدرت‌های منطقه قرار خواهد گرفت و در معرض خطر توطئه‌های ابر قدرت‌ها خواهد بود. کاست روحانی، برخلاف فلسفه و ریشه‌های اجتماعی‌اش، زیر فشار ضرورت‌های تاریخی ناچار شد دست به دامان تنها طبقه‌ای شود که توانایی اداره اقتصاد ثوین را داراست یعنی خرده بورژوازی فنی و پیشه‌ور (THE TECHNICAL AND PROFESSIONAL PETIT-BOURGEOISIE) در مرحله بعدی، طبقه حاکم روحانی ناچار شد که قدرت را با پرگزیدگانی که توانایی مدیریت و شایستگی تکنیکی دارند، تقسیم کند. در عمل، یک تقسیم کار به وجود آمد: مدیران - تکنوکرات‌ها، جریان اقتصاد را اداره می‌کردند و آخوندهای مذهبی، محدوده فرهنگی، آموزشی و سیاسی را



تحت کنترل داشتند. آشکار بودن عدم امکان پناهی یک (جامعه) اسلامی در یک کشور و نیاز به شرکت در بازار جهانی، راه یافتن نیروهای بیشتر عملگرا و جهانی (COSMOPOLITAN, PRAGMATIC FORCES) را در پست‌ها و مسئولیت‌های اقتصادی تشویق کرد و به زوال موقت ((قدرت)) ملامها در برخی از بخش‌های استراتژیک اقتصادی منجر شد. پیامد این انتقال و شراکت در قدرت سیاسی، بازسازی بخشی از اقتصاد بود که پیویژه خود را در افزایش مداوم تولید نفت نشان می‌داد. کاست مذهبی که به زمینه‌های هرچه محدودتر از کنترل فرهنگی - سیاسی و آموزشی رانده شده بود، کوشید تا این بازگشت به عقب را با اعمال هرچه شدیدتر مقررات رفتاری (CODES OF CONDUCT) و تلقینات ((مذهبی)) جبران کند. در حالی که کاست روحانی هم‌چنان اصول نرمنش ناپذیر خود را با صدور احکامی در باره ساختمان اقتصاد اسلامی آواز می‌دهد، ناچار شده است که به نیازها و رهنمودهای تکنوبورکراسی نوین تن در دهد. رفتار ناهمگون روحانیت اسلامی - انعطاف ناپذیری در ظاهر و نرمنش در عمل انطباق - و در نتیجه دوگانگی در عمل، تنش‌های اجتناب ناپذیری را بوجود می‌آورد. ضرورت‌های اقتصادی و تکنیکی تولید و توزیع نوین با خواست‌های آموزشی و سازماندهی تنگ نظرانه روحانیت در تضاد می‌افتد. گسترش فزاینده اقتصاد، بازپیوست آن به بازار کار، بازسازی طبقه کارگر و گروه‌های حقوق بگیر، فشار بر روحانیت ناخشنود از بازگشت به نقش محدودتر در جامعه را افزایش می‌دهد، و یا هم چنان که دیده می‌شود شکاف بین "نوگرا" و "سنت‌گرا" را ژرف‌تر می‌سازد. شکاف بین روحانیت به صورت شکاف بین آن‌هایی که بطور فزاینده‌ای خود را با خواست‌های مدیران تکنوکرات منطبق و یا "دگرگون" (CONVERT) می‌سازند و آن‌هایی که احساس می‌کنند باید امتیازهای آغازین باز پس گرفته شود تا به هدف‌های اولیه معنوی (ORIGINAL SPIRITUAL GOALS) یا پیش‌سرمایه‌داری "انقلاب" بازگشت، بروز می‌کند. کشمکش در میان این جناح‌های رژیم در میان اپوزیسیون نیز طنین می‌یابد، چرا که ائتلاف

بین مدیران تکنوکرات و روحانیت نوگرا شانس‌هایی را برای "مبارزه از درون" به آنها خواهد داد. هرچند منتقدان این موضع ممکن است به قربانی شدن برخی ((اصول)) برنامه‌ای اشاره کنند که در چنین استراتژی "درونی"ها وجود دارد: افزایش تولید در چهارچوب یک رژیم دولت‌گرای روحانی به بهای از دست دادن هدف‌های دموکراتیک - غیر مذهبی و سوسیالیستی.

بطور خلاصه، طبقه سنت‌گرای روحانی غالب، یک سیاست دوگانه را به پیش برده است: از یک سو، تکیه بر کنترل سرسختانه فرهنگی - سیاسی و از سوی دیگر، نرمش‌پذیری در تطبیق با ضرورت‌های شرکت در بازار جهانی سرمایه‌داری.

### توسعه نابرابر و رویارویی طبقاتی - قومی

یکی از عناصر برجسته در دوران حاکمیت رژیم سرمایه‌داری کارگزار امپریالیزم (شاه)، توسعه به شدت نابرابر نیروهای مولده بود یعنی تمرکز انبوه ثروت، سرمایه و قدرت در نقاطی ویژه و در میان طبقاتی بخصوص و بینوایی نسبی نواحی دیگر. این تفاوت در میزان ثروت، بزبان مقولات مارکسیستی این گونه معنی می‌شود که نواحی مرکزی مالک ابزار تولید هستند و نواحی بیرونی، مرکز استخدام پرولترها، اختصاص و انتقال ارزش اضافی از کار ایجاد شده در منطقه‌های بهره‌ده به مرکز (تهران) پایده‌های اقتصادی نهادهای قومی - طبقاتی در برابر حاکمیت مرکزی خود کامه را تشکیل می‌داد. هنگامی که چنین الگویی از تمرکز مکانی (SPATIAL) و بهره‌کشی منطقه‌ای روی الگوی اجتماعات قومی مختلف پیاده شد، شرایط برای بروز نهادهای قومی - طبقاتی فراهم گردید، و تولیدکنندگان خرد و پرولتاریای کُرد در

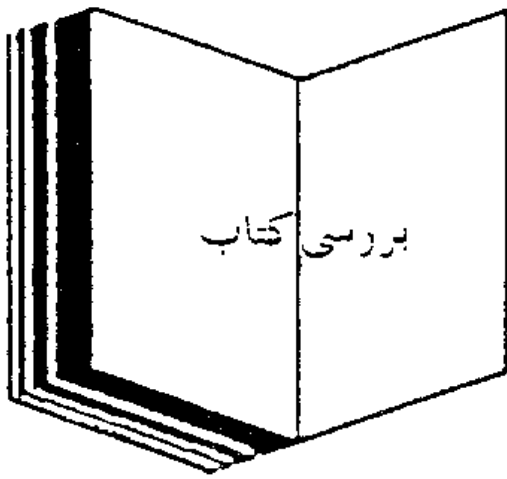
برابر سرمایه‌داران فارسی زبان قرار گرفتند، بی‌گمان این مسئله ساختارهای اجتماعی را در هر ناحیه ساده می‌کند، اما همچنین به این مسئله مهم اشاره دارد که نباید در تحلیل ساختار اجتماعی ناهمگون که مسئله قومیت در آن نقش ویژه دارد و عاملی مهم در تعیین جایگاه یک فرد در رابطه با ابزار تولید و ساخت قدرت دولتی به شمار می‌رود، دچار تقلیل‌گرایی طبقاتی بشویم. میراث (LEGACY) تاریخی تمرکز منطقه‌ای قدرت و کنترل بر وسایل تولید به رژیم خمینی رسیده است. به دلیل فروپاشی اقتصادی، رژیم کوشش کرده است که با تحمیل یکسان‌سازی سیاسی - مذهبی، اقلیت‌های زیر ستم و تحت استثمار را کنترل کند. اگر چه تا هنگامی که نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی زیاد و بنیادی وجود دارد، پیوندهای درونی میان اقلیت‌های قومی نیرومندتر از درخواست‌ها یا پندهایی است که روحانیت بیگانه می‌دهد. بنابراین، مقاومت پی‌گیر اقلیت‌های قومی، استفاده از زور از سوی دولت متمرکز روحانی را بدنبال دارد. شکست نهایی رژیم مرکزی در رویارویی با مسئله تاریخی توسعه نابرابر که از سوی اقلیت‌های قومی مطرح شده است، خواست آن‌ها را برای جدایی افزایش خواهد داد و به تجزیه و فروپاشی دولت ایران به یک سلسله خرد دولت خواهد انجامید. بنابراین، زمانی که الگوی توسعه نابرابر به تمرکز سرمایه و نیروهای مولده می‌انجامد، نیروهای سیاسی و اجتماعی متضاد با این فرآیند به فرآیندی دست می‌زنند که می‌تواند چهارچوبه سیاسی را که منجر به آن رشد شده، درهم بشکند. دیالکتیک رشد نابرابر مکانی (SPATIAL)، موقعیتی را پدید آورده است که در آن رشد هرچه بیشتر سرمایه موجب ژرفتر شدن ویژه‌گرایی قومی می‌شود. و به جای آن که سرمایه در یک بازار ملی همگانی در درون یک ملت - دولت، "مردم را یگانه کند"، شرایطی را پیش می‌آورد که هر دو از هم پاشیده شوند. تلاش‌های متعصبان مذهبی برای برقراری مجدد چهارچوب سرکوب (در زیر پوششی از اعتقادات مذهبی) تنها می‌تواند از خود پیگانگی مردم سرکوب شده را عمق بخشد. نه مدیران - تکنوکرات‌های غیر مذهبی که برای

برپايى يك رژيم سرمايه‌دارى دولتى مى‌كوشند و نه مردان به ادعاى خودشان مقدس مى‌توانند نگرانى شبح چند پاره شدن را از خود دور كنند. تنها يك جنبش واقعى دموكراتيك - سوسياليستى كه شوراهاى توليدكنندگان واقعى و مستقيم را به رسميت مى‌شناسد و براى بازسازى دولت و اقتصاد و براى قرار دادن اينها در دست شوراها مى‌رزد، مى‌تواند به مسئله منطقه‌اى پاسخ دهد.

**مترجمان:**

**ب. مه‌ران**

**پروين. الف**



## ایران ... صحنه جدید تجارت

"ایران ... صحنه جدید تجارت"  
IRAN... THE NEW BUSINESS  
SCENE نام یک "گزارش تحقیقی  
بیزینس انترناسیونال" است که  
در جولای ۱۹۸۴ انتشار یافت. و  
این، نه یک گزارش برای اطلاع  
عموم بلکه گزارش خصوصی و در  
واقع دفتر راهنماست برای موسسات  
و کمپانی‌هایی که می‌خواهند در  
ایران به فعالیت بپردازند. در  
فصول پنجگانه و سه ضمیمه آن،  
اطلاعات مورد نیاز برای انجام  
فعالیت تجاری و اقتصادی در ایران  
در اختیار سرمایه‌داران قرار داده  
می‌شود.

متن کامل این "گزارش" توسط  
رفیق م. دارا، از انگلیسی به  
فارسی ترجمه شده و رفیقی دیگر،  
بر اساس این ترجمه فارسی،  
نوشته را بصورتی که ملاحظه  
می‌کنید برای چاپ در نشریه  
تنظیم کرده است.

اندیشه رهائی

فصل اول این جزوه "داربست سیاسی" (The political framework) نام دارد و در آن، با توجه به قانون اساسی جمهوری اسلامی، عملکردهای رژیم و نقش تعیین کننده و قدرت مطلقه خمینی، سیستم سیاسی کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد. در مورد سیستم سیاسی امروز ایران از جمله چنین آمده است:

"برای توضیح این سیستم هیچ راه ساده یا کلمه‌ای وجود ندارد. از بعضی جهات، آیت‌الله خمینی یا امام، قدرت مطلق را در دست دارد. خمینی ایران را به یک جمهوری اسلامی تبدیل کرده که در آن ایده‌های مذهبی، تمام دیدگاههای دیگر را تحت الشعاع قرار داده است. در یک چنین جمهوری، خمینی با انتصاب خود به ولایت فقیه، تقریباً به مرجع نهائی در رابطه با هر مسئله‌ای تبدیل شده است... ((خمینی)) اجازه داد که یک سلسله جریان‌ها که در حقیقت پایه‌های قدرت او بودند، بوجود بیایند. این جریان‌ها نقشی مهم در تصمیم‌گیریها ایفاء می‌کنند که لزوماً در تطابق با خواسته‌ها و آرزوهای خمینی نیست. هر زمان که خمینی قصد پیشبرد برنامه‌ای را داشته باشد، قدرت به کرسی نشاندن نظرش را دارد ولی این امر در رابطه با هر مسئله و در تمام اوقات قابل اجراء نیست. دستورات خمینی مانند زمان شاه بصورت احکام وزارتی عرضه می‌شوند که دارای قدرت قانونی اند...".

در مورد این "احکام" در گزارش می‌آید که این‌ها در زمینه‌های سیاسی، مسائل داخلی یا بیشتر مربوط به مسائل خصوصی مانند حجاب اجباری، رفتار با زندانیان، مسئولیت مأمورین اداری و نظایر آن و یا "حاوی دستورات گنگ مربوط به وحدت و اهمیت تبعیت از اصول مذهبی و غیره‌اند"، ولی در ارتباط با "سیستم مطلوب اقتصادی، او نتوانسته است رهنمودی ارائه دهد و حل این مسئله را به رده‌های پائین سیاسی واگذار کرده است".

در باره چار چوب ساخت سیاسی می‌خوانیم:

"چار چوب ساخت سیاسی که در رده پائین‌تر از خمینی قرار

گرفته بطور بسیار زیادی به دلخواه اوست، ولی وقایعی که در درون این چارچوب اتفاق می‌افتد در بعضی اوقات بسیار متفاوت‌تر از چیزیست که خمینی پیش بینی می‌کرد".

در این زمینه، مثال‌هایی از عدم تحقق خواستها و پیش‌بینی‌های خمینی در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری، شورای نگهبان، نمایندگان مجلس و اختلافات موجود در درون آنها ارائه می‌شود. مضافاً:

"او حتی پیش بینی نمی‌کرد که بخشی از سیستم سیاسی بطور مثال: دولت، قوه قضائی و نهادهای انقلابی بدون احترام به دستورات مجلس یا شورای نگهبان و حتی بعضی اوقات برخلاف قانون اساسی برآه خود بروند".

خلاصه اینکه:

"سیاست، مناسباتی بسیار متفاوت‌تر از آنچه خمینی آرزو داشت، ایجاد کرده است".

"گزارش" در همین فصل اول، به اختصار به معرفی "اساسی‌ترین نهادهای سیاسی" می‌پردازد:

۱ - "ریاست جمهوری"، ۲ - "شورای نگهبان"، ۳ - "مجلس"،  
 ۴ - "کابینه"، ۵ - "شوراهای اجرائی (نظیر شورای عالی دفاع، شورای عالی قضائی، شورای عالی اقتصاد)"، ۶ - "نهادهای انقلابی"، ۷ - "مجلس خبرگان".

در بخش "چگونگی ساخت دولت ایران"، از وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های مختلف نام برده می‌شود و اضافه می‌گردد:

"بسیاری از این ادارات از زمان قبل از انقلاب به ارث رسیده‌اند، هرچند در بعضی از آنها تعداد زیادی از مقامات برکنار شده‌اند. فقط وزارت صنایع سنگین، معادن و فلزات (هر دو بخش‌هایی از وزارت صنایع پیشین)، نفت، سپاه پاسداران

و جهاد سازندگی جدیدند."

در بخش دیگری از گزارش تحت عنوان "چه نقشی توسط سازمان‌های انقلاب اسلامی ایفاء می‌شود؟" چنین می‌خوانیم:

"دادگاه‌ها و کمیته‌ها نقش کلیدی در مدیریت امور اجرایی دارند. با گزینش قوانین مذهبی به جای قوانین مدنی، سیستم قضائی انقلابی، بجز در موارد مربوط به حقوق بازرگانی، برسیستم مدنی سابق غلبه کرده است. سپاه پاسداران در گیر حفظ امنیت داخلی و همچنین درگیر جنگ با عراق است. سپاه اگر چه با نیروهای رسمی (پلیس، ژاندارمری، ارتش) گاه‌گذاری همکاری می‌کند ولی بطور مجزا و متمایز از آنها وجود دارد. سپاه هم اکنون مجهز به نیروهای هوایی، دریائی و زمینی مختص به خود است. دولت، از طریق نخست‌وزیر و رفیق‌دوستا، سعی کرده است که با تبدیل سپاه به يك وزارتخانه آنرا تحت کنترل خود در آورد ولی موفق به نفوذ زیادی در این رابطه نشده است و کنترل واقعی کماکان در دست رئیس سپاه پاسداران، محسن رضائی قرار دارد."

در مورد سایر نهادهای رژیم چنین آمده است:

"سایر سازمان‌های انقلابی نظیر بنیاد مستضعفان، جهاد سازندگی و بنیاد شهید نقش مهمی در امور اقتصادی ایفاء می‌کنند و در بسیاری از اوقات دست به دوباره‌کاری‌هایی می‌زنند که توسط سازمان‌های دولتی انجام شده است. وزارت کشاورزی در این رابطه نمونه خوبی است. سازمان‌های یاد شده زمانی کاملا بطور مستقل و خودمختار به فعالیت مشغول بودند ولی اخیرا مکلف به رعایت يك سلسله قوانین شده‌اند. یکی از این قوانین اینست که باید گزارش فعالیت‌هایشان را در اختیار دولت قرار دهند."

در مورد مجلس شورای اسلامی این سؤال در "گزارش" مطرح می‌گردد:

" آیا مجلس، صرفا يك پارلمان نمایشی است؟"



در همانجا پاسخ داده می‌شود:

"در حقیقت نه با اندازه‌ای که در زمان شاه بود، مجلس قبلی که دوره چهارمساله‌اش در تاریخ ۲۷ می ۱۹۸۴ تمام شد، استقلال زیادی از قوه مجریه نشان داد. بطور مثال، مجلس تعدادی از نامزدهای وزارت را تأیید نکرد و در رابطه با یک سلسله لوایح دولتی مانند اصلاحات ارضی و قوانین کار و بعضی قوانین دیگر رای منفی داد. مجلس جدید اگر چه از یک نقطه نظر، هماهنگ است (پیرون ریختن لیبرال‌ها و غیر مذهبیان در پروسه انتخاب کاندیداها) ولی در ارتباط با بسیاری از مسائل، بخصوص مسائل اقتصادی هم‌آهنگ نیست و مشکل زیادی برای برخی لوایح دولتی فراهم خواهد آورد."

سؤال دیگر:

"اهمیت شورای نگهبان چه اندازه است؟"

در پاسخ به این سؤال در "گزارش" چنین آمده است:

"شورای نگهبان، همانطوری که در عرض سال گذشته دیده شد، بسیار حائز اهمیت است. شورای نگهبان از تصویب بسیاری از فرم‌های رادیکال، مانند توزیع مجدد ثروت، که توسط جناح‌های چپ تقویت می‌شد، جلوگیری کرده است. فرم‌های بسیاری مانند ملی کردن تجارت خارجی که توسط مجلس به تصویب رسید، توسط شورای نگهبان وتو گردید. اکثریت اعضای شورای اول را روحانیون محافظه‌کاری تشکیل می‌داد که با فرم‌های شبه سوسیالیستی دولت، مخالفت می‌کرد. ولی با تغییراتی که به وجود آمد، اعضای مترقی‌تری در این شورا راه یافتند. اگر خمینی تصمیم بگیرد که از رادیکال‌ها (بجای محافظه‌کاران)، بمنظور حفظ اوضاع انقلابی، دفاع کند، قادر است که این کار را از طریق تغییرات بیشتر در ترکیب شورا انجام دهد."

در بخش دیگر از فصل اول گزارش به "احزاب سیاسی مهم درون پارلمان" پرداخته می‌شود:

"خمینی توسعه و افزایش احزاب سیاسی را تشویق نمی‌کند. او این احزاب را عامل ورشکستگی دموکراسی واقعی (!!) می‌بیند. از دیدگاه او فقط یک حزب وجود دارد: حزب الله، و بسیاری از پیروان او، حزب اللهی خوانده می‌شوند. ولی قبل از این که خمینی دیدگاه خود در رابطه با احزاب سیاسی را روشن کند، یک سلسله از روحانیون با نفوذ پرهیزی تیزهوش‌ترین روحانی دوران اولیه جمهوری اسلامی، آیت الله بهشتی، حزب جمهوری اسلامی را بنا نهاده بودند. این حزب اگر چه از یگانگی سابق برخوردار نیست ولی کماکان موجود است. احزاب سیاسی دیگری که در دوران اولیه انقلاب بوجود آمدند تاکنون یا درهم شکسته شده‌اند یا غیر قانونی اعلام گردیده‌اند و یا به فعالیت زیر زمینی کشانده شده‌اند (۰۰۰)."

در شرایطی که ایجاد احزاب سیاسی تشویق نمی‌گردد، چندین گروه مشخص در انتخابات مجلس ۱۹۸۴ در کنار حزب جمهوری اسلامی به فعالیت پرداختند.

مهم‌ترین این گروه‌ها عبارتند از جامعه روحانیت مبارز، انجمن بازاریان و اصناف مسلمان و انجمن دانشجویان اسلامی. جامعه روحانیت مبارز که رهبری آن بدست نخست‌وزیر سابق آیت الله مهدوی کنی است و نیز انجمن بازاریان، نقطه نظرات محافظه‌کارانه‌ای در رابطه با رفرم‌های اقتصادی و اجتماعی دارند که بر مبنای آن خواهان کمترین کنترل دولتی و هم چنین اقتصاد آزاد می‌باشند. در حالی که انجمن دانشجویان اسلامی، همانند حزب جمهوری اسلامی، خواهان تغییرات عمده در سازمان اجتماعی اقتصادی و مشوق کنترل شدید دولت‌اند. این اختلافات در تمامی سامانه‌های سیاسی منعکس شده است."

در رابطه با "گروه‌های سیاسی مهم زیر زمینی" در بخش دیگری از گزارش فصل اول چنین می‌خوانیم:

"مجاهدین کماکان بزرگ‌ترین گروه سیاسی زیر زمینی را تشکیل می‌دهند ولی بدنبال درگیری‌های مسلحانه‌شان با رژیم در سال ۸۲ - ۱۹۸۱ به نحو بسیار وخیمی از هم پاشیده شده‌اند. تعدادی از فعالین آن کماکان به اقدامات مسلحانه بطور گاه بگاه دست می‌زنند ولی سازمان بطور اساسی مشغول عضوگیری مجدد، تبلیغ ایده‌ها و باز سازی خود است. رهبر این سازمان، مسعود رجوی، به پاریس پرواز کرد و در اینجا مشغول زندگی در

تبعید است\* گروه‌های دیگر درگیر مبارزه مسلحانه با رژیم، کردها و بلوچ‌ها هستند. چریک‌های کرد (پیشمرگان) برای کسب استقلال از سال ۱۹۷۹ مشغول مبارزه با رژیم‌اند. اگر چه تعداد نیروهای آنها بسیار کمتر از نیروهای رژیم است و اگر چه متحمل تلفات بسیاری شده‌اند ولی هنوز ازمیان نرفته‌اند. کردها به تنهایی، بسیار محال بنظر می‌رسد که بتوانند رژیم را شکست دهند ولی اگر جریان‌های ناراضی دیگر به آنها پیوندند - همانطوری‌که گاهی در گذشته پیوسته‌اند -، می‌توانند بطور جدی قدرت حکومت مرکزی را در غرب کشور بزیور سؤال کشند. برخوردهای مسلحانه بین سپاه ((پاسداران)) انقلاب اسلامی و قبایل بلوچ در جنوب شرقی ایران که بتازگی شروع شده است به گستردگی شورش کردها نیست، اما ناآرامی در بلوچستان می‌تواند گسترش پیدا کند بویژه اینکه رزمندگان قبیله‌ای، طبق اخبار رسیده، توسط مسکو تشویق و تسلیح می‌شوند. گروه‌های زیرزمینی متعدد دیگری از سلطنت‌طلبان و لیبرال‌ها گرفته تا مارکسیست‌ها و مائوئیست‌ها وجود دارند، ولی اکثر این گروه‌ها کوچک و ضعیف‌اند و هیچکدام قادر به این نیستند که بطور موثر ((حاکمیت)) رژیم را بزیور سؤال کشند\*.

در بخش دیگری از گزارش این سؤال عنوان می‌گردد:

"آیا امکان بدست گرفتن قدرت توسط مخالفین موجود است؟"

در پاسخ به آن چنین می‌خوانیم:

"امکان بدست آوردن قدرت توسط مخالفین در کوتاه مدت بسیار کم است. مهم‌ترین امکان تغییری که می‌تواند پیش‌بینی شود تغییر جهت از درون می‌باشد. رژیم هم اکنون دو جناح کاملاً مختلف را در درون خود دارد، محافظه‌کاران و رادیکال‌ها، که بطور مستمر در جدال با یکدیگرند. عمل موازنه بین این جریان‌ها می‌تواند برای سال‌ها ادامه یابد، بدین طریق که

\* همانگونه که قبلاً اشاره شد، این گزارش در جولای ۱۹۸۴، یعنی قبل از عزیمت رهبری مجاهدین و رجوی به بغداد، انتشار یافته است.

رادیکال‌ها بتوانند به موفقیت‌های نسبی از طریق باز سازی سازمان اجتماعی - اقتصادی دست یابند و محافظه‌کاران نیز موفق شوند از راه حمایت سازمان‌ها و گروه‌های سنتی تاثیرات این رفرم‌ها را خنثی سازند. تا زمانی که خمینی با بی‌طرف ماندن و بخاطر حفظ رژیم يك گروه را در مقابل گروه دیگر قرار دهد و در این پروسه فرهنگ اسلامی کردن را دنبال کند، تغییر قابل توجهی را نمی‌توان انتظار داشت. وقتی که خمینی دیگر زنده نباشد، مبارزه برای قدرت می‌تواند به شیوه‌های دراماتیکی منفجر شود."

بالاخره در فصل اول "گزارش"، سؤال زیر طرح می‌شود:

"زمانی که خمینی بمیرد چه اتفاقی خواهد افتاد؟"

ارزیابی نویسندگان "گزارش" در مورد این سؤال چنین است:

"این به حد زیادی، بستگی به اوضاع در زمان مرگ دارد. اگر کشور در گیر مشکلات عظیم ناشی از جنگ و یا بحران مالی باشد، احتمال قدرت گیری يك نفر و یا يك گروه دارای قدرت، مانند آیت‌الله منتظری و روحانیون معتدل و یا حجت‌الاسلام رفسنجانی و رفرمیست‌های رادیکال وجود خواهد داشت. ولی اگر کشور در وضعی قوی و با ثبات بسر برد قدرت می‌تواند حاصل يك سازش باشد. قانون اساسی در هر صورت هر دو جریان را راضی نگه خواهد داشت. این قانون، امکانات انتقال قدرت ولایت فقیه به يك رهبر غیر قابل انکار و یا به يك شورای سه تا پنج نفره منتصب مجلس خبرگان را فراهم آورده است."

از یاد نبرده‌ایم زمانی که کشتی رژیم شاه در حال غرق شدن بود و امیدی به نجات آن وجود نداشت، "پژوهشگران"، "کارشناسان"، "محققان امور سیاسی"، بلندگوهای سرمایه‌داران و دولت‌های سرمایه‌داری، در "گزارش‌های تحقیقی" در "تحلیل‌های سیاسی" خود، هنوز به ثبات رژیم و "فائق آمدن به هرج و مرج" اعتقاد داشتند. امروز (ببخشید، در اواسط سال ۸۴ - سال ۱۳۶۳ -، زمانی که رژیم هنوز ۲۰ میلیارد - و

در سال قبل از آن ۲۴ میلیارد - درآمد نفتی داشت)، موسسه "بیزینس انترناسیونال"، در بخش سیاسی "گزارش تحقیقی" خود، در کتاب دعای سرمایه‌داران برای سرمایه‌گذاری، آینده سیاسی رژیم را چنین ارزیابی می‌کند:

"هرچه در صدر ساخت سیاسی اتفاق بیفتد، امکان اینکه چارچوب اساسی اجرائی، قانون‌گذاری و قضائی به زندگی خود ادامه دهد، بسیار زیاد است".

"پژوهشگران" بیزینس انترناسیونال که ۲۴ میلیارد دلار و ۲۰ میلیارد دلار درآمد نفتی را می‌دیدند و دهانشان آب می‌افتاد، نتوانستند پیش‌بینی کنند که آن درآمد به ۱۲ میلیارد دلار در سال ۶۴ و امسال در بهترین حالت ممکن به ۷ - ۶ میلیارد دلار خواهد رسید. آن پژوهشگران، شکست موقت جنبش کارگری و توده‌ای و سرکوب وحشیانه سازمان‌های سیاسی را می‌دیدند و از آن ثبات سیاسی و ادامه زندگی رژیم قرون وسطائی ولایت فقیه را نتیجه می‌گرفتند. نقش پر آب شدن آن آرزو، چه زود فرا رسید! خط بطلان خوردن بر این "پیش‌بینی" نیز دیر نخواهد بود.

\* \* \* \* \*

فصل دوم "گزارش تحقیقی بیزینس انترناسیونال" به بازار (The Market) اختصاص دارد. این فصل دارای ۹ بخش است:

- ۱ - وسعت بازار و سرعت رشد آن در ایران
- ۲ - ایران به وارد کردن چه محصولاتی احتیاج دارد؟
- ۳ - مهمترین نیازهای وارداتی ایران کدامند؟
- ۴ - آیا دولت به اندازه کافی پول دارد؟
- ۵ - آیا تجارت با ایران امری مخاطره آمیز است؟
- ۶ - آیا سیاست‌های تجاری فعلی، از کشورهای خاص جانبداری

می‌کنند؟

- ۷ - نحوه برخورد به معاملات تجاری با کمپانی‌های آمریکائی چگونه است؟
- ۸ - آیا احتمال افزایش معاملات پا یا پای با ایران موجود است؟
- ۹ - بهترین منبع اطلاعاتی قابل دسترس در باره احتیاجات بازار کدامست؟

در زیر به هر يك از بخش‌های فوق، برحسب قابل توجه یا فاقد اهمیت بودن شان، کهنه شدن و یا کم و بیش هنوز دارای اعتبار بودن شان و غیره، نظری خواهیم انداخت.

در بخش اول ("وسعت بازار و سرعت رشد آن در ایران")، پس از اشاره به جمعیت ایران و میزان رشد سالانه جمعیت، این نکته تذکر داده می‌شود که:

"در جامعه ایران، توجه به میزان جمعیت معیاری قابل اعتماد و درست برای اندازه‌گیری وسعت بازار برای کالاهای خارجی بشمار نمی‌رود"

چرا که:

"حجم این واردات ((حتی واردات مواد غذایی که" به حجم زیاد وارد می‌شوند)) نه بر مبنای نیاز مصرف کنندگان، بلکه بر مبنای تصمیم‌گیری دولت انجام می‌شود... واردات مواد غذایی لزوماً با رشد جمعیت، بیشتر نخواهد شد."

معیار افزایش واردات، نه "نیاز مصرف کنندگان" است و نه "رشد جمعیت". پس چیست؟ "گزارش" به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد:

"يك عامل بهتر برای اندازه‌گیری بازار - تا آنجا که به کمپانی‌های خارجی مربوط می‌شود -، درآمد نفتی ایران است. بنظر می‌رسد که ایران به اندازه درآمد نفتی‌اش خرج واردات

خواهد کرد".

شکته دیگری که بنظر موسسه "بیزینس انترناسیونال" می‌رسد اینست:  
 "بنظر می‌رسد که ایران به جای سپردن درآمدها به بانکها، پولهایش را در جهت توسعه صنایع غیر نفتی به کار بیندازد".

کاهش در آمد ارزی رژیم، این ارزیابی را نیز در هم ریخت. نه تنها پولی برای سپردن به بانکها و بکار انداختن در جهت توسعه صنایع غیر نفتی نمانده است بلکه صنایع وابسته باقیمانده نیز یا تعطیل شده‌اند یا با کمترین ظرفیت کار می‌کنند و یا در خطر تعطیلی قرار دارند. رژیم اسلامی حتی از وارد کردن کالاهای ضروری غذایی مردم هم عاجز مانده است.

در بخش دوم ("ایران به وارد کردن چه محصولاتی احتیاج دارد؟") آمده است:

"ایران مجبور است که مقدار قابل توجهی مواد غذایی، دارویی، مواد خام برای صنایع، کارخانه‌های اساسی، مواد کشاورزی و کودهای مختلف، ابزار الکتریکی، ساختمانی و تعداد محدودی کالاهای مصرفی وارد کند. احتیاج ایران به وارد کردن تکنولوژی نیز بسیار قابل ملاحظه است. تا زمانی که جنگ با عراق ادامه دارد، ایران مجبور است که بار سنگین وارد کردن اسلحه، مهمات و ابزار مربوط به دفاع نظامی، از جمله مسائل ارتباطی، چکمه و پتو را تحمل کند".

در دنباله این بخش، تک تک موارد فوق (مواد غذایی، مواد دارویی، مواد خام برای صنایع ۰۰۰) جداگانه بررسی می‌شود. مثلا در مورد مواد غذایی - و برخی از احتیاجات اولیه - نیاز به واردات اقلام زیر: گندم، جو، برنج، علوفه، شکر، روغن نباتی، گوشت، پنیر، پودر شیر، کره، چای، و سیگار و تنباکو تعیین می‌شود. یا مثلا میزان مواد

مورد نیاز صنایع نظیر: آهن، سیمان، مواد شیمیایی، کاغذ، چوپ، شیشه، ذغال، آلومینیوم و غیره بر آورد می‌گردد. همچنین در زمینه صنایع غیر نفتی: "توسعه صنایع آهن و فولاد"، "ایجاد یک امپراطوری عظیم پتروشیمی"، "ایجاد یک صنعت عظیم ماشین سازی" و غیره و نیز در زمینه تکنولوژی نظیر "ارتباطات، وسائل الکترونیکی، سیستم‌های اطلاعاتی و انرژی اتمی" یک مقدار ارزیابی عنوان می‌شود. ما وارد جزئیات مباحث مطروحه در زمینه‌های فوق در "گزارش" نمی‌شویم، بدو دلیل:

۱ - رژیم بی کفایت ولایت فقیه در طی چند سال علی‌رغم در دست داشتن درآمد عظیم نفتی، در هیچ یک از موارد فوق گامی برداشت. ایجاد صنایع غیر نفتی، توسعه کشاورزی، دسترسی به تکنولوژی پیشرفته و غیره که به جای خود، حتی صنایع موجود را نیز به نابودی کشاند. در این بخش از "گزارش" می‌آید:

"ایران برای اینکه صنایع فوق (( "صنایع در حال فعالیت" )) را در ظرفیتی تقریباً کامل نگاه‌دارد مجبور به وارد کردن مواد خام به ارزش ۶ میلیارد دلار در سال است."

در سال ۶۲ که رژیم اسلامی ۲۴ میلیارد دلار در آمد ارزی داشت، حتی نصف این رقم را به صنایع اختصاص نداد و اکنون که کل درآمد ارزی رژیم به احتمال قوی از ۶ میلیارد دلار کمتر خواهد بود، حساب روشن است.

۲ - نه تنها این رژیم ماهیتاً قادر به توسعه صنایع و کشاورزی و غیره - حتی به مفهوم بورژوازی "توسعه" - نیست بلکه، بفرض محال اگر چنین قدرتی را نیز داشته باشد، بدلائل قیلا ارائه شده، امکان انجام آن را نخواهد داشت. رژیمی که تاکنون در حد امکانات (ناچیز) کیفی خود، به رتق و فتق امور می‌پرداخت، امروز حتی از انجام این امور یعنی تامین مواد غذایی (جیره بندی شده)، تامین داروهای مورد



احتیاج مردم و تامین بخشی از مواد اولیه صنایع (وابسته) نیز عاجز است. امروز وقتی بحث بر سر این نباشد که وارد کردن چه مقدار گوشت، پنیر، کره یا آهن و سیمان مورد نیاز است، "ایجاد امپراطوری عظیم پتروشیمی"، "ایجاد يك صنعت عظیم ماشین سازی"، "ایجاد "تکنولوژی پیشرفته" از جمله "انرژی اتمی" و غیره پیشکش! و رژیم همانطوری که گفته شد حتی وارد کردن ضروریترین مواد غذایی مردم را یا قطع یا بحد ناچیز تقلیل داده است. در نتیجه، زحمات موسسه "بیزینس انترناسیونال"، در زمینه تهیه کالاهای مورد نیاز، بهدر رفتند و مباحث آن، فقط پس از گذشت دو سال کهنه شده است.

با این همه، دوشکته زیر قابل تذکر و توجه است:

۱ - توجه به این بخش و بخشهای دیگر این فصل (و نیز فصلهای دیگر "گزارش") نشان می‌دهد که سرمایه‌داری در جهت منافع خود، چه دقیق و چه حساب شده عمل می‌کند. کارگزاران لایقی دارد که می‌توانند آمار و اطلاعات مورد نیاز يك جامعه را در اختیارش قرار دهند و این باید برای ما، کمونیست‌ها، که می‌خواهیم برای سرنگونی آن نظام مبارزه کنیم - و بسیاری از ما شناخت دقیقی از مسائل مشخص جامعه خود نداریم -، می‌تواند آموزنده باشد.

۲ - گفتیم که آمار و اطلاعات این بخش از گزارش (در رابطه با رژیم) کهنه شده است. این که رژیم به دلیل فقدان منابع ارزی در فلان و بهمان رشته نمی‌تواند کالا وارد کند، يك مسئله است. احتیاجات کنونی جامعه در فلان و بهمان رشته به وارد کردن کالا، يك مسئله دیگر. از نقطه نظر اخیر، آمار و اطلاعات ارائه شده در این بخش از "گزارش"، مفید و قابل توجه‌اند. بر اساس این آمار و اطلاعات، متوجه می‌شویم که در رشته‌های مختلف (مواد غذایی، داروئی، صنایع و غیره) و بخش‌های متعدد هر يك از این رشته‌ها چه میزان کالا در ایران تولید می‌شود و چه میزان کالا باید از خارج وارد شود. يك نمونه: میزان تولید آهن در کشور سالانه يك میلیون تن است و میزان نیاز به وارد کردن آن، ۷ میلیون تن.

بحث مربوط به این بخش از "گزارش" را با آوردن مطلبی از آن خاتمه می‌دهیم: رژیم ولایت فقیه، سال‌ها گوش‌ها را با نعره‌های خود در باره "خود کفائی" کر کرد و بارها، کشاورزی "محور" قرار گرفت. امروز در "بخش کشاورزی" گزارش پیزینس انترناسیونال می‌خوانیم:

"بخش کشاورزی برای ادامه حیات و هم چنین توسعه آینده‌اش بطور بسیار شدیدی به واردات وابسته است. در کوتاه مدت، نیاز به مقدار زیادی کود شیمیائی، دفع آفات کشاورزی و علوفه برای نگه داشتن تولید در سطح فعلی وجود دارد."

این درباره کوتاه مدت. اما در دراز مدت، با فرض اینکه رژیم بخواهد و بتواند به خود کفائی برسد، باز مشتری ما - سرمایه‌داران غربی - است:

"در دراز مدت، برای رسیدن به مرحله خود کفائی، ایران احتیاج به وارد کردن تعداد زیادی تراکتور و دیگر ماشین آلات کشاورزی دارد."



بخش سوم این فصل از "گزارش" را ("مهمترین نیازهای وارداتی ایران کدامند؟")، با کمی تلخیص در زیر نقل می‌کنیم:

"تمام مواردی که ذکر شدند، بغير از کالهای لوکس، مهم‌اند. یکی از اشکالات اساسی در ایران این است که مسئولین هر بخش ادعا می‌کنند که نیازهای وارداتی آنها اساسی‌تر است. بطور مثال، مسئولین وزارت صنایع ادعا می‌کنند که خرید مواد خام برای چرخاندن صنایع موجود اساسی‌تر است تا این که هزینه برای شروع پروژه‌های جدید (۰۰۰) از طرف دیگر مسئولین وزارت صنایع سنگین ادعا می‌کنند که ساختن صنایع اولیه از طریق خرید صنایع سنگین (اساسی) مهم‌تر از ادامه پشتیبانی از صنایع فعلی (۰۰۰) وزارت کشاورزی، با

حمایت ملامت، ادعا می‌کند که کشاورزی و صنایع مربوط به آن مهم‌تر از باقی صنایع است (۰۰۰) وزیر انرژی، توسعه نیروی الکتریکی را مهم‌ترین بخش مربوط به ادامه حیات اقتصادی جامعه می‌داند و غیره. در هر حال یک مبارزه مداوم بین اجزای مختلف اقتصادی برای اجازه واردات بیشتر در جریان است، بدون آن که هیچکدام برنده اصلی در این نبرد باشند.

امروز بمراتب بیشتر از دیروز (جولای ۱۹۸۴)، تمام بخش‌های فوق بازنده‌اند. تنها "برنده اصلی" همچنان وارد کنندگان "کالاهای مورد نیاز" برای ادامه "نبرد حق علیه باطل" است.

در بخش چهارم ("آیا دولت به اندازه کافی پول دارد؟") جواب "گزارش"، حتی در جولای ۱۹۸۴، در مقابل این سؤال، در یک کلمه، منفی است. در آغاز این بخش می‌خوانیم:

"طبق محاسبات محافظه‌کارانه، دولت ایران، برای فراهم کردن واردات مورد نیاز بخش‌های مختلف اقتصادی، در سال به ۲۵ میلیارد دلار احتیاج دارد".

تازه:

"این رقم برای وارد کردن کلیه وسائل مورد نیاز کافی نیست".

آنگاه "گزارش"، ارقام واردات مورد نیاز بخش‌های مختلف را به تفکیک برآورد و سپس اضافه می‌کند:

"از آن جایی که در آمد نفت امسال بالاتر از ۱۸ میلیارد دلار نخواهد بود و با در نظر گرفتن اینکه ذخیره ارزی کمتر از ۳ میلیارد دلار است، برنامه فوق بالاچار تغییر خواهد کرد".

البته ۱۸ میلیارد دلار، "پیش بینی" بودجه دولت برای سال ۶۴ بود و همانطوریکه قبلاً گفته‌ایم در پایان سال، بیش از ۶۶ درصد آن تحقق

نیافت.

در برنامه‌های "پنج ساله" و "بیست ساله" رژیم اسلامی، چه بسیار ارقام خیالی ذکر شده بود از جمله این که، در آمد ارزی کشور هر ساله ۷۰ درصد افزایش خواهد یافت، که تهیه کنندگان "گزارش" در اواسط سال ۸۴، آن را "بسیار غیر واقع بینانه" ارزیابی کرده بودند، بدلائل زیر:

"مشکلات تکنیکی، کم شدن فشار چاه‌های نفت قدیمی و نگهداری بسیار غیر مسئولانه تاسیسات نفتی در چند سال اول انقلاب، امکانات افزایش درآمد نفتی بیش از ۱۸ میلیارد دلار را تقریباً غیر ممکن کرده است. تنها افزایش قیمت نفت به اندازه قابل توجه، در کوتاه مدت، در آمد نفتی ایران را بیشتر خواهد کرد و این هم با توجه به نظر متخصصین بازار نفت بسیار نامحتمل است. گسترش چاه‌های نفت جدید، و طرح تزریق گاز به چاه‌های نفت قدیمی به مدت زمان بسیار طولانی احتیاج خواهد داشت تا به نتایجی برسد".

البته از جولای ۸۴ به بعد، عوامل دیگر از جمله حملات مداوم و موثر به جزیره خارك، جزیره سیری، تلمبه‌خانه بندر گناوه و پالایشگاه‌های مختلف داخل کشور، افزایش حملات به نفتکش‌ها، پویژه سقوط شدید قیمت نفت، نه تنها رویای "۷۰ درصد افزایش سرانه در آمد ارزی" بلکه همان رقم ۱۸ میلیارد دلار پیش‌بینی شده (و طبق معمول هر ساله تحقق نیافته) مال ۶۴ را به کاپوس هولناک حداکثر ۶-۷ میلیارد دلار در آمد ارزی سال ۶۵ تبدیل کرده است.

در بخش پنجم این سؤال مطرح می‌شود:

"آیا تجارت با ایران امری مخاطره آمیز است؟"

قبلا دیده‌ایم که گزارش "بیزینس انترناسیونال"، در پایان فصل اول نتیجه گرفته بود:

" هرچه در صدر ساخت سیاهی اتفاق بیفتد امکان اینکه چارچوب اساسی اجرائی، قانون گذاری و قضائی ((یعنی رژیم سیاهی)) به زندگی خود ادامه دهد بسیار زیاد است".

اما در اینجا، در بخش پنجم فصل دوم، ارزیابی متفاوتی ارائه می‌شود:

"تا زمانی که جنگ با عراق ادامه دارد، آینده ایران ((رژیم اسلامی)) غیر قابل پیش‌بینی است".

زیرا:

"ایران بطور شدیدی متکی بر صادرات نفت است و این تاسیسات بسیار ضربه پذیرند. اگر عراق قادر به ضربه زدن به تاسیسات خارك باشد و ادامه صدور نفت را غیرممکن کند، ایران خود را در درون يك مشکل عظیم مالی خواهد یافت. به همین لحاظ ایران منطقه‌ای است که از نقطه نظر تجارتي بسیار مخاطره انگیز".

از عمده‌ترین "خطر"، قطع یا کاهش شدید تولید نفت (واکنون کاهش شدیدتر قیمت نفت و در نتیجه درآمد ارزی رژیم) که بگذریم در گزارش "بیزینس انترناسیونال"، "خطرات" دیگری عنوان می‌شود و در هر مورد به سرمایه‌داران توصیه‌هایی برای اجتناب از این خطرات ارائه می‌گردد. اول این که در تجارت با رژیم اسلامی، تحمل هزینه‌هایی برای شرکت در مناقصه‌ها و "پذیرائی کردن از خریداران" (یعنی رشوه دادن به خریداران دولتی ایران) وجود دارد. تعدادی از کمپانی‌های اروپائی می‌گویند که:

"مبالغ عظیمی صرف اقدامات اولیه ((یعنی "شرکت در مناقصه‌ها و پذیرائی کردن از خریداران")) کرده‌اند، بدون این که قراردادی از طرف ایران نصیبشان شود".

در مقابله با این خطر، "بیزینس انترناسیونال" به سرمایه‌داران و

صادر کنندگان کالا و خدمات به ایران چنین توصیه می‌کند:

"پیشنهاد ما این است که در اولین مراحل تجارت با ایران مخارج اولیه‌تان را به حداقل برسانید. بدلیل این که هیچگونه تضمینی در رابطه با گرفتن قرارداد برای شما موجود نیست - قول و قرارهای خرید و اظهار اطمینان به این که اعتبار نامه‌ها در راه است، بعضی اوقات غیر قابل اعتمادند".

خطر دوم، از گسترانیدن خان یغما توسط آخوندها برای سرمایه داران خارجی ناشی می‌شود. زمانی که درآمدهای حاصله از تاراج نفت قابل توجه بود، سرمایه‌داران برای قاپیدن قرارداد به رقابت‌های سخت می‌پرداختند تا جایی که:

"تعدادی از صادر کنندگان که نتایج سخت بحران اقتصادی گریپاشگیر آنهاست و یا به طور زیادی برای ادامه حیات به بازار ایران وابسته‌اند، تصمیم گرفته‌اند که از سود حاصل از این قراردادها بگذرند، به این امید که با ادامه قرارداد با ایران شاید در آینده بتوانند پولی به جیب بزنند".

بنظر "بیزینس انترناسیونال":

"خطر مواجهه با شکست شدن این استراتژی، بسیار زیاد است".

خطر سوم:

"امکان از دست دادن در آمد به‌خاطر نپرداختن پول صادرات و خدمات توسط ایران است"

البته تا زمانی که رژیم درآمدهای سرشار نفت را در اختیار داشت و دولت‌های سرمایه داری به رژیم آخوندی اعتماد چندانی نداشتند، این رژیم در ارتباط با کمپانی‌های خارجی واردات کالا را "از طریق اعتبار نامه‌های صددرصد غیر قابل فسخ که بمحض ارائه مدارک قابل پرداخت

باشد" تضمین می‌کرد. در دنباله این مطالب چنین می‌خوانیم:

"تقریباً حدود نیمی از این اعتبارنامه‌ها تأیید شده و بقیه تأیید نشده‌اند. تا اوائل سال ۱۹۸۶ بانک‌های خارجی هیچ مشکلی در رابطه با دریافت پول اعتبارنامه‌های تأیید نشده نداشته‌اند. زمانی که در بهار، بحرانی پولی ((رژیم)) تشدید شد، انتقال پول برای پرداخت اعتبارنامه‌های تأیید نشده عقب افتاد و بسیاری از اعتبارنامه‌ها اصلاح گردیدند و یا تغییر داده شدند تا ایران فرصت بیشتری برای پرداخت آن‌ها داشته باشد. این عمل باعث ملاحظاتی در جامعه بانکی بین‌المللی گردید و منجر به این پیشنهاد شد که ارسال کنندگان کالا برای گرفتن اعتبارنامه‌های تأیید شده به ایرانیان فشار آورند. اگر چه بسیاری از خریداران ایرانی، به صادر کنندگان خواهند گفت که گرفتن این اعتبار نامه‌های تأیید شده غیرممکن است، اما تجربه نشان داده است که اگر وارد کردن کالاها بطور ضروری لازم باشد، بانک‌ها ((ای ایرانی)) می‌توانند اقدام به صدور اعتبارنامه‌های تأیید شده کنند".

خطر چهارم:

"احتمال از دست دادن سود حاصله بدنبال باز پس ندادن اوراق قرضه و یا دیگر سپرده‌های بانکی ((صادر کنندگان کالا)) است".

"بیزینس انترناسیونال"، به کمپانی‌های خارجی برای مقابله با این "خطر" چنین توصیه می‌کند:

"ساده‌ترین راه برای جلوگیری از این خطر، واگذار نکردن اوراق قرضه و یا سپرده‌های بانکی است. ولی، فقط کمپانی‌هایی که در یک موضع قوی قرار دارند قادر به انجام این کار هستند (۰۰۰) صادر کنندگانی که تحت فشار ناگزیر به واگذار کردن اوراق قرضه سنگین شده‌اند، باید بیشترین احتیاط را بکنند. بهترین احتیاط، قرار دادن یک سلسله شروط در قرارداد تهیه کالا است که فقد کردن اوراق قرضه را بدون یک دلیل منصفانه و محکم برای ایرانیان غیرممکن می‌سازد. برای این

کمپانی‌ها مقرون به صرفه‌است، که جهت تهیه این شروط يك و كيل ایرانی استخدام کنند".

در بخش ششم از ورای پاسخ "گزارش" به این سؤال: "آیا سیاست‌های تجاری فعلی از کشورهای خاصی جانبداری می‌کند؟" به ماهیت "سیاست نه شرقی و نه غربی" رژیم اسلامی بیشتر پی می‌بریم:

"در تئوری، ایران باید جانبدار معاملات با کشورهای جهان سوم و بخصوص کشورهای مسلمان باشد. در عمل نشان داده شده است که کشورهای جهان سوم، قادر به ارائه بسیاری از نیازهای ایران نیستند. واردات وسایل پیشرفته تکنولوژیکی و صنعتی برای نفت، گاز، پتروشیمی و بخشهای مربوط به انرژی کماکان از ژاپن و اروپای غربی و شرقی خواهد بود. اما روند خرید مواد غذایی و برخی مواد خام بسوی کشورهای جهان سوم است. آمار اخیر معاملات، این سمت‌گیری جدید در منبع واردات را منعکس می‌کند. ایران در سال ۸۲ - ۱۹۸۲، ۲۰٪ واردات کالای خود را از کشورهای جهان سوم، ۷۰٪ از غرب و ژاپن و ۱۰٪ آن را از کشورهای بلوک شرق تهیه کرده است".

البته گرچه رژیم اسلامی همچون گذشته، وابسته به غرب است، ولی خرید کالا از "کشورهای جهان سوم و اروپای شرقی" نسبت به گذشته افزایش یافته است و این شامل کشورهای می‌شود که "علاقه خود را به خرید نفت ایران نشان داده‌اند". ضمناً نباید فراموش کرد که برخی از این کشورهای "جهان سوم" نظیر ترکیه (یکی از مهم‌ترین طرف‌های معامله رژیم)، پاکستان و غیره از اقمار و وابستگان مستقیم به غرب‌اند و نیز واسطه فروش کالاهای غربی بویژه آمریکائی به رژیم ایران.

بخش هفتم به معامله رژیم "ضدامپریالیست"، با کمپانی‌های امریکائی اختصاص دارد. ببینیم که نظر "بیزینس انترناسیونال" در این زمینه چیست. قبلاً لازمست مجدداً یادآور شویم که گزارش "بیزینس



انترناسیونال" نه برای "افشاگری"، بلکه برای استفاده سرمایه‌داران و کمپانی‌های غربی تهیه شده است. مزدوران و مردمداران رژیم می‌توانند در مراسم مختلف، در نمازجمعه‌ها، در سخنرانی‌ها، در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون روزی صدبار "شعار مرك پر امریکا" بدهند و هرگونه رابطه و معامله با امریکا را مطرود بشناسند، ولی بقول گزارش "بیزینس انترناسیونال"، "رفتار و روش رسمی خلاف" آن‌چیزیست که در عمل بطور واقعی وجود دارد. در این بخش از گزارش از جمله می‌خوانیم:

"ایران وسایل ((صنایع)) نفتی و صنعتی، مواد خام، مواد شیمیائی، داروئی و بسیاری از کالاهای دیگر را از کمپانی‌های امریکائی می‌خرد(۰۰۰) خرید از امریکا بعضی وقت‌ها، مثل قطعات صنایع نفتی و کامپیوتر، بدلیل عدم امکان فراهم آوردن این وسایل از کشورهای دیگر، و در بعضی اوقات بخاطر بهتر بودن کیفیت کالاهای امریکائی و گاهی هم صرفاً به خاطر پایین بودن قیمت کالاهای امریکائی میباشد. مقدار معینی بطور مستقیم از تولید کنندگان امریکائی خریداری می‌گردد. اگر چه در دوران گسترش حساسیت‌های سیاسی احتمالاً از صادرکنندگان امریکائی خواسته می‌شود که از طریق کشورهای دیگر کالاهایشان را ارسال دارند. "هوستون در کجا قرار دارد در آلمان غربی؟" این سئوالی است که یکی از مسئولین مرکز تهیه و توزیع به طاعنه از یکی از نمایندگان يك کارخانه تولیدی امریکائی کرد. متعاقب این امر، پارنامه تغییر داده شد تا مبداء ارسال را هامپورک، آلمان غربی، نشان دهد. آمار رسمی میزان فروش امریکا به ایران را مبلغ ۱۹۱ میلیون دلار در سال ۱۹۸۲ نشان می‌دهد".

البته این رقم فقط مربوط به "آمار رسمی" است چرا که:

"میزان بیشتری از معاملات به طور غیر مستقیم انجام می‌شود. و فروش محصولات به ایران از طریق شعبه‌های خارجی و یا شرکاء کمپانی‌های امریکائی و یا از طریق شخص سوم صورت می‌گیرد".

این در مورد رابطه رژیم اسلامی با "شیطان بزرگ"! در رابطه با "شیاطین کوچک" وضع چگونه است؟ در دنباله گزارش "بیزینس انترناسیونال" مثالی در این زمینه ارائه می‌شود:

"مثال دیگر غلبه پراگماتیسم بر ایدئولوژی سیاسی، میزان معاملات با فرانسه است. از زمانی که دولت فرانسه هواپیماهای سوپراتاندار و موشک‌های آگزوست را به عراق تحویل داد، فرانسه بعد از آمریکا و اسرائیل به سومین دشمن جمهوری اسلامی در انظار عمومی، تبدیل شده، ولی خرید از فرانسه ادامه یافته است. در حقیقت حجم مبادلات بین دو کشور از یک میلیارد و دویست میلیون دلار در سال ۱۹۸۲ به بالای یک میلیارد و سیصد میلیون دلار در سال ۱۹۸۳ رسید."

در بخش هشتم این سؤال عنوان می‌شود:

"آیا احتمال افزایش معاملات پایاپای با ایران موجود است؟"

معاملات پایاپای معمولا بین دو دولت انجام می‌شود. از آن جا که دولت‌های غربی، طرف معامله اصلی رژیم اسلامی، به انجام چنین معاملاتی رغبت ندارند، یعنی آن را به نفع خود نمی‌دانند، رژیم اجبارا به کشورهای اروپای شرقی و کشورهای توسعه نیافته رو می‌آورد (و باز از همین جاست افزایش نسبی میزان واردات رژیم از این کشورها نسبت به گذشته، بویژه در سال‌های ۸۱ - ۱۹۸۰ که کشورهای غربی بدنبال گروگانگیری سفارت آمریکا، به تحریم اقتصادی رژیم پرداختند). ولی بعدها، از یک طرف وقتی که بدنبال قرار داد خائنانه الجزایر، این تحریم رسما منغی شد (می‌گوئیم "رسما"، چرا که در اوج "بحران" حتی آمریکا و اسرائیل به رژیم خمینی اسلحه و کالا صادر می‌کردند)، و از طرف دیگر، نظر باین که کشورهای اروپای شرقی و کشورهای توسعه نیافته نمی‌توانستند نیازهای یک رژیم همچنان وابسته به غرب را تامین

کنند. معاملات گسترده با کشورهای غربی عملاً از سرگرفته شد. ولی دولت‌های غربی همچنان از انجام معاملات پایاپای با رژیم سرپاز می‌زنند. چرا که عمده‌ترین و مهمترین کالای که رژیم اسلامی می‌تواند به کشورهای غربی صادر کند، نفت است و این کشورها با توجه به تجربیات گذشته، ترجیح می‌دهند از نظر اثری به یک کشور خاص وابسته نباشند ولو این که این کشور خاص، مثلاً ایران بخواهد نفت خود را به قیمت مفت حراج کند. مسئله مهم دیگر برای کشورهای غربی، حفظ عدم موازنه مبادلات اقتصادی در رابطه با کشورهای عقب مانده است. و "فشارهای" رژیم خمینی به اروپای غربی، مشکل را حل نمی‌کند. در گزارش می‌خوانیم:

"در حال حاضر فشار بسیار زیادی به آلمان و انگلستان که هر دو درآمد زیادی از تجارت با ایران نصیبشان می‌شود، اعمال می‌گردد. بطور مثال آلمان در سال ۱۹۸۳ در قبال صادرات به ارزش ۲ میلیارد دلار، از ایران حدود فقط ۶۸ میلیون دلار و انگلستان در ازاء فروش معادل ۹۵۵ میلیون دلار، فقط ۱۵۲ میلیون دلار کالا از ایران وارد کرد."

در مقابل امتناع کشورهای غربی به انجام معاملات پایاپای، رژیم به کمپانی‌های غربی روی آورد. علی‌رغم تخفیف‌های شدید رژیم خمینی، این کمپانی‌ها رغبت چندانی به آن نشان ندادند. چرا که بنظر "بیزینس انترناسیونال":

"در بسیاری از مواقع، مبادله مستقیم غیر عملی و گران است زیرا که به وجود يك یا چندین واسطه نیاز دارد. به طور مثال يك کارخانه تولید کننده اتومبیل در انگلستان از تجربه کافی و یا از سازماندهی ضروری برای شروع خرید و فروش در نفت برخوردار نیست. و در نتیجه ملزم به درگیر کردن شخص سوم در بازاریابی برای نفت خام است."

يك کمپانی واسطه برای چاپیدن کافی نبود. کمپانی‌های متعدد از درماندگی رژیم اسلامی استفاده می‌کردند و می‌کنند تا به قول "بیزینس انترناسیونال"، "بعضی از مشکلات" رژیم را حل کنند:

"... برای غلبه بر بعضی از مشکلات مبادله دو جانبه، دولت ایران بعداً مجبور به بوجود آوردن بعضی قراردادهای پیچیده سه جانبه (حتی در بعضی موارد چهار و یا پنج جانبه) گردید. تحت این نوع قراردادها کمپانی A اقدام به خرید نفت خام ایران می‌کند و لیکن به جای پرداختن به ایران، این پول را در اختیار کمپانی‌های B و C قرار می‌دهد که اقدام به ارسال کالا و یا خدماتی به ایران کرده بودند. تعدادی از این قراردادهای مرکب، چندین کمپانی از کشورهای مختلف را دربر می‌گرفت که بسیار پیچیده طرح شده بودند."

شاید "بسیار پیچیده" بودند ولی نکته اینجاست که نفت ایران آنچنان شدید به حراج گذاشته می‌شود که يك، دو، سه، چهار، پنج کمپانی غربی از آن سود می‌برند! چه رژیمی بهتر از این رژیم "ضدامپریالیست" می‌تواند منافع امپریالیسم را تامین کند؟



بالاخره بخش نهم، آخرین بخش از فصل دوم "گزارش" به "بهترین منبع اطلاعاتی قابل دسترس در پاره احتیاجات بازار" اختصاص دارد. در این بخش به کمپانی‌ها شدیداً توصیه می‌شود که هیچگاه به "آماري که از زبان مسئولان ((رژیم)) شنیده می‌شود" یا به "آماري که گاهی در مطبوعات خارجی انتشار می‌یابد" و به طور خلاصه "به يك منبع" اعتماد نکنند. آمار و اطلاعات مورد نیاز خود را "از طریق مراجعه به آمارهای جمع آوری شده ادواری توسط بانک مرکزی، اداره گمرک، مرکز آمار ایران و دیگر سازمان‌های تحقیقات اقتصادی"، همچنین "از طریق خواندن نشریات عمومی" و حتی مطالعه "آگهی‌های مزایده عمومی" چاپ شده در نشریات ایران و غیره جمع‌آوری کنند، از بررسی همه

آنها سنتزی بدست آورند- "منابع اطلاعاتی ایرانی به زبان انگلیسی" نظیر "تهران تایمز"، "سازمان اطلاعاتی پارس" ((خبرگزاری پارس که امروز خبرگزاری جمهوری اسلامی خوانده می شود)) - خبرنگارهای اطلاعاتی هفتگی، شامل ترجمه قوانین و مقررات - و "انستیتوی اخبار روز" ذکر می شوند و سرانجام به کمیته های خارجی توصیه می گردد که برای اطلاع از "سیاست های عمومی بازرگانی"، "آخرین شماره مقررات واردات و صادرات بازرگانی" را مورد توجه دقیق قرار دهند.

\*\*\*

در شماره آینده نشریه، فصول ۲ تا ۵ و سه ضمیمه "گزارش تحقیقی بیزینس انترناسیونال" را مورد بررسی قرار خواهیم داد.



## یاد رفیق سهراب ملکی گرامی باد

در ساعات آغازین صبح روز سیزدهم دسامبر ۱۹۸۶، رفیق سهراب ملکی، بدنبال یک بیماری طولانی بدرود زندگی گفت و بدین گونه ما یکی از رفقای خوب خود را از دست دادیم.

رفیق سهراب، فعالیت سیاسی‌اش را از اواسط سال‌های ۶۰ میلادی، در چهارچوب کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور شروع کرد و بزودی یکی از فعالین کنفدراسیون در منطقه محل اقامت خود گردید. رفیق در کنار فعالیت سیاسی به تحصیلات خود ادامه داد و در سال ۱۹۷۷، از دانشگاه مهندسی کلاستال فارغ‌التحصیل شد و در سال‌های اخیر، ضمن اجبار به کار دائمی برای گذراندن زندگی، در چهار چوب هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا فعالیت می‌کرد و در حد توان خود از بذل هیچ کوششی برای پیشبرد مبارزات جمع فروگذاری نمی‌کرد. این فعالیت‌ها تا موقعی که بیماریش به معنای دقیق کلمه کمرش را شکسته بود ادامه داشت. تا آخرین روزهای که رفیق هنوز می‌توانست سرپا بایستد، در حالی که اثرات بیماری در وجودش کاملاً مشهود بود، از هیچ گونه کمکی در رفع مشکلات هموطنان پناهنده دریغ نمی‌کرد. علاوه بر این‌ها، رفیق سهراب، در زمینه کمک به پیشبرد برنامه‌های تحقیقی و ترویجی فعال بود: در ترجمه متونی از فارسی به آلمانی و از آلمانی به فارسی دست داشت. آخرین اقدام رفیق در این مورد، شرکت در ترجمه مقاله‌ای مفصل از کارل مارکس است به نام "سرمقاله شماره ۱۷۹ گزات کلن"، که بزودی در سلسله مقالات "درپاره دین" در اندیشه رهائی منتشر خواهد شد. فعالیت و مبارزه برای دنیائی بهتر: این پیام زندگی رفیقمان سهراب برای ماست. رفتار انسانی رفیق در برخورد به همسر و فرزندانش، در برخورد به رفقا و حتی مخالفین سیاسی‌اش، نمونه جالبی از دنیائی را که او برای آن می‌رزمید بدست می‌دهد.

از دست دادن رفیق سهراب برای ما اشدوهناک است. مرگ سهراب را به همسر و فرزندان به خانواده و به رفقایش، تسلیت می‌گوئیم و یادش را گرامی می‌داریم.

## تصحیح و پوزش

پس از انتشار شماره ۵ "اندیشه رهائی"، متوجه شده‌ایم که برخی اغلاط در آن راه یافته است. ضمن پوزش، از رفقا و خوانندگان می‌خواهیم که اغلاط زیر را در آن شماره اصلاح کنند.

| صفحه | سطر | غلط           | درست        |
|------|-----|---------------|-------------|
| ۸    | ۱۹  | بر شما        | شما         |
| ۹    | ۵   | کردند و       | کردند،      |
| ۹    | ۶   | کرد و         | کرد،        |
| ۹    | ۷   | برادر         | برادر       |
| ۱۵   | ۹۱۰ | وطنی به ما    | وطنی - که   |
|      |     | که...دارند،   | دارند - به  |
|      |     | هیچ           | ما هیچ      |
| ۱۵   | ۲۲  | مصلحت جویانه  | مصلحت جویان |
| ۱۶   | ۲۷  | حزب توده؟"    | حزب توده"   |
| ۱۸   | ۲۲  | حزب توده؟"    | حزب توده"   |
| ۲۱   | ۱۸  | حافظه         | حافظه       |
| ۲۲   | آخر | یامخالفت)     | (یامخالفت)  |
| ۲۲   | ۷   | آنها          | آنها را     |
| ۲۲   | ۴   | زیرنویس       | سزاوار      |
| ۲۸   | ۱۹  | "نفی استعمار  | "نفی استثما |
|      |     | زنان"         | زنان        |
| ۴۲   | ۲۵  | کرد           | کرد که      |
| ۴۲   | ۲۶  | که "ایدئولوژی | "ایدئولوژی  |
| ۴۴   | ۱   | زیرنویس       | "روانشناسی  |
| ۵۳   | ۱۰  | گارگاه        | کارگاه      |

| صفحه | سطر         | غلط          | درست                                   |
|------|-------------|--------------|--|
| ۵۶   | ۲۵          | انها         | آنها                                   |
| ۵۷   | ۱۲          | متصل         | متصل                                   |
| ۵۹   | ۱۶          | نوعی بشر     | نوع بشر                                |
| ۶۶   | ۲۰          | مواکدا       | موکدا                                  |
| ۷۲   | ۱۵          | دیدن سخنرانی | دیدن و شنیدن<br>نوار ویدئوی<br>سخنرانی |
| ۷۹   | ۱           | شهادی        | وابستگان و شهادی                       |
| ۸۵   | ۵           | تبلیغات      | تبلیغات،                               |
| ۸۹   | ۶           | برکشده‌اند   | برکشیده‌اند                            |
| ۹۰   | ۷           | سال قبل      | سالهای قبل                             |
| ۹۵   | ۲۳          | وامسی        | وارمی                                  |
| ۱۰۵  | ۲۶          | لنین به      | استالین به                             |
|      |             | استالین      | لنین                                   |
| ۱۰۹  | ۱           | ا- رژنیکوف   | ا. پ. رژنیکوف                          |
| ۱۰۹  | آخر         | "پشنهادی"    | "پیشنهادی"                             |
| ۱۱۲  | ۲۸          | ۱۹۴۳         | ۱۹۲۴                                   |
| ۱۱۸  | ۶           | وظیفه احزاب  | وظیفه، تشکیل<br>احزاب                  |
| ۱۲۳  | آخر         | ژینوویف      | ژینوویف                                |
| ۱۲۷  | ۲۹          | که           | و                                      |
| ۱۲۹  | ۲۰ (ستون ۲) | دکراس        | دگراس                                  |
| ۱۳۸  | ۲۵          | کشورها را،   | کشورها،                                |
| ۱۴۱  | ۳           | که دارای     | و دارای                                |
|      |             | احزاب کارگری | احزاب کارگری                           |
|      |             | هستند که     | که                                     |



| صفحه | سطر | عناص             | درست        |
|------|-----|------------------|-------------|
| ۱۵۱  | ۶   | سرمایه‌داری، را، | سرمایه‌داری |
| ۱۵۷  | ۲   | تصحیحات و        | تغییرات،    |
|      |     | اضافات           | حذفیات و    |
|      |     |                  | اضافات      |
| ۱۶۲  | ۳۰  | اینان            | اینها       |
| ۱۶۴  | ۱   | ارزوه‌ای         | آرزوه‌ای    |
| ۱۹۸  | ۲۴  | :" این           | : این       |
| ۲۱۶  | ۴   | دموکراسی         | دموکراسی    |
|      |     |                  | انقلابی     |
| ۲۵۰  | ۴   | تنگ نفس          | تنگی نف     |
| ۲۶۵  | ۲۵  | دو مورد          | مورد        |
| ۲۷۱  | ۴   | تعیین            | تعیین       |
| ۲۹۸  | ۵   | آوراگان زیرنویس  | آوراگان     |
| ۲۱۴  |     | توضیح زیر        | ۶۳۰ قبل     |
|      |     | نقشه             | از میلاد    |
| ۲۱۶  | ۱۲  | زیرنویس          | نگارش       |
| ۳۲۸  | ۵   | زیرنویس          | خالق        |

ضمناً در زیرنویس صفحه ۲۶۹ از قول مترجمان مقاله "استالینیسیم، ایدئولوژی سرمایه‌داری دولتی" از جمله آمده بود:

"اسدالله مبشری در ترجمه کتاب "تاریخ فلسفه اسلامی" اثر هانری کوربن، علی‌رغم ارائه بسیاری معادل‌های خوب و جالب (پویژه در زمینه معارف اسلامی) در مقابل اشتلیژانتسمیا، معادل عجیب "عقل" را قرار داده است."

در فاصله چاپ دوشماره نشریه، متن اصلی کتاب "تاریخ فلسفه اسلامی"

توسط یکی از مترجمان مقاله چاپ شده در شماره ۵ نشریه مورد مطالعه قرار گرفت و توضیح زیر، توسط مترجم نامبرده، در اختیار ما گذاشته شد:

هم "معادل عجیب عقل" در مقابل INTELLIGENTSIA و هم "بسیاری از معادل‌های خوب و جالب (پویژه در زمینه معارف اسلامی)"، نه از اسداله میثری بلکه از نویسنده کتاب، هاشری کورین، است که پزیران فارسی آشنایی داشته است.

### لیست کمک‌های دریالتی

کمک‌های دریالتی سازمان وحدت کمونیستی در فاصله انتشار شماره ۵ و این شماره "اندیشه رهائی"

|                    |   |
|--------------------|---|
| پلاتفرم چپ آمریکا: | هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا: |
| بهبمن ۹۷۰ دلار     | ۲۲۵۱/۵۰ مارک                            |
| الف - ۲۰۰ دلار     | هواداران سازمان وحدت کمونیستی در سوئد:  |
| الوند ۵۰۰ دلار     | ۱۸۰۰۰ کرون                              |
| ماجد ۲۰۰ دلار      |   |
| آزاد ۱۰۰ دلار      |   |
| س - الف ۲۰ دلار    |   |

همینا اقدام زیر نیز جهت مصارف مطبوعاتی کمیته خارج از کشور، از جانب رفقای پلاتفرم چپ در آمریکا تهیه شده است:

کامپیوتر و لوازم متفرقه مربوط به آن، امدادی رفیق ف، مبلغ تقریبی ۲۰۰۰ دلار

|                        |           |
|------------------------|-----------|
| WORD PROCESSOR         | ۵۰۰ دلار  |
| PRINTER                | ۱۲۰۰ دلار |
| لوازم مربوط به PRINTER | ۲۰۰ دلار  |

★

|          |                 |
|----------|-----------------|
| ۳۰۰ دلار | پ -             |
| ۱۵۰ دلار | ت -             |
| ۱۵۰ دلار | مهران ۸۶ دسامبر |

•

|       |              |                |
|-------|--------------|----------------|
| ۷۶۰۲  | لوازم فرانسه | رفیق ر. گ. س.  |
| ۵۰۰   | لوازم فرانسه | رفیق ن         |
| ۲۱۶۰۰ | تومان        | رفیق ارما، ۲۰۰ |



# رهائی



دور این شماره :

نگاهی به وضع رژیم و اپوزیسیون

و

نکاتی پیرامون مثنی آینده چپ

تخریب

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۲

دوره سوم



دوره سوم شماره ۱  
دی ماه ۱۳۶۱

# رهائی

وضعیت کنونی و انتشار مجدد رهائی

فصل به فصل سال از انتشار آخرین شماره رهائی ( ۱۱۱۱ ) می گذرد. آن چه در این چند سال

بر جامعه و بر جنبش‌ها گذشت آن هر معلوم و رسیده بود که زمانه نیازمند بود از یک رژیم متمدن و متسلط آن سال‌ها حال طلب می کند. و به سبب آنکه این است که در دست در دوران سرت‌نویانی تسلط و رویه از راه که سازمان‌های سیاسی باید مسائل بین دوران خود را در ترویج و تبلیغ سازمان به هر یک از راننده کار و کارگران گذشته آن‌ها به صورت خود تسلط از جوانان طلبی - انقلابی - استوار و تکلیف و راهم - گیاهان همه را از کوه. و این جلوه بر رویه کاروانی می باشد. از اسناد سلسله‌کارهای سلامت عالی رویتگرانه این سازمان‌ها در میان بوده‌های مردم و حتی کاروانی را حاصل کرده و راهی

## در انتظار اینک معجزه اقتصادی

این تا واسطه سازمان‌ها می‌سوزد از هم‌عصران خود که می‌گفتند به جادو بنا به حساب و انتظار را می‌کشیدیم - جنبش توده‌ها می - هر یک بر آن مورد توجه‌مانند و شاید توجه‌های سازمان و این را حدیث به خود و به مردم هم‌عصران که توضیح در فهم حدیثه و میرا چنین شده و در حدیثی تسلط و بالاخره از رژیم‌ها می‌باید که در دل‌ها اندازد با این همه تجربه نتوانیم - به آن‌ها برسیم که حدیث و از یکا در چهاره انگار کنیم. شاید این بار - و کشیم که بگوئیم باید این بار - هنگامی که در حدیث و در همه ادعا‌ها می‌نویسد این ما باشیم که بر کار توده‌ها می‌گفتیم که نتیجه حکومت اسلامی را با دوست و گوشت‌انگیزگی و اندوه مردمی رهائی می‌خواهیم. رهائی از تسلط و از ظلم و از استعمار. با آن که متحد هستیم که همواره در هر شرایط سیاسی اعلام‌مانند می‌باشیم حاصل نتوانیم گفته‌اند و

ولی از آنجا که آن را پاسنده تحمل نتوانستند سرانجامه در آن می‌باشیم. می‌توانستیم این که بیچاره‌ها در زمان توده‌ها در همه سطوح‌ها می‌توانستیم - انتظار می‌کشیم. و این اعلام‌های شما را می‌بینیم که در هر کار می‌باشیم که در حدیث و از یکا در چهاره انگار کنیم. شاید این بار - و کشیم که بگوئیم باید این بار - هنگامی که در حدیث و در همه ادعا‌ها می‌نویسد این ما باشیم که بر کار توده‌ها می‌گفتیم که نتیجه حکومت اسلامی را با دوست و گوشت‌انگیزگی و اندوه مردمی رهائی می‌خواهیم. رهائی از تسلط و از ظلم و از استعمار. با آن که متحد هستیم که همواره در هر شرایط سیاسی اعلام‌مانند می‌باشیم حاصل نتوانیم گفته‌اند و

## حسرتی از دور دوری که می‌گذشت

حسرتی از دور دوری که می‌گذشت از دور دوری که می‌گذشت و رهائی‌ها می‌باشیم. می‌توانستیم این که بیچاره‌ها در زمان توده‌ها در همه سطوح‌ها می‌توانستیم - انتظار می‌کشیم. و این اعلام‌های شما را می‌بینیم که در هر کار می‌باشیم که در حدیث و از یکا در چهاره انگار کنیم. شاید این بار - و کشیم که بگوئیم باید این بار - هنگامی که در حدیث و در همه ادعا‌ها می‌نویسد این ما باشیم که بر کار توده‌ها می‌گفتیم که نتیجه حکومت اسلامی را با دوست و گوشت‌انگیزگی و اندوه مردمی رهائی می‌خواهیم. رهائی از تسلط و از ظلم و از استعمار. با آن که متحد هستیم که همواره در هر شرایط سیاسی اعلام‌مانند می‌باشیم حاصل نتوانیم گفته‌اند و



# رهائی

در این شماره :

آنچه چپ باید بیاموزد و بیاموزاند :  
دمکراسی و سوسیالیسم

تیم

سازمان وحدت کمونیستی  
دوره سوم شماره ۴  
بهمن ماه ۶۲



# رهائی

در این شماره :

- رژیم ولایت فقیه، یک رژیم  
ضد تشبیت
- انقلاب پنجم  
یا گروگانگیری دوم

تیم

سازمان وحدت کمونیستی  
دوره سوم شماره ۴  
تیرماه ۶۲



# رهائی



★ نگاهی گذرا به وضعیت کنونی رژیم جمهوری اسلامی

★ آزادی و دموکراسی :  
بسی در دهانش

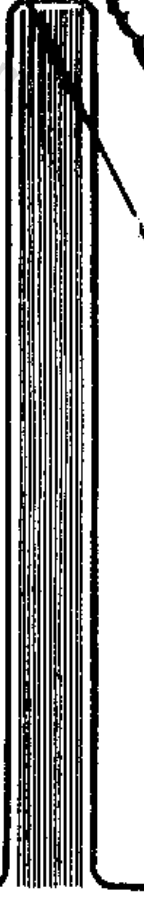
★ انتخابات آمریکا و پیروزی مجدد ریگان

موقیبت‌نویسی  
و  
وطلبیها  
سازمان وحدت کومنیستی  
شماره ۱۲۱۱

تشریح  
سازمان وحدت کومنیستی  
دوره سوم شماره ۱  
پیر به ۱۳۲۳



# رهائی



مفتر

گمونیست‌ها

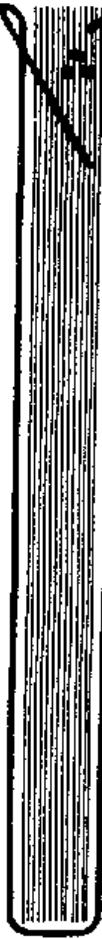
و ضرورت برخورد با دین

ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

تشریح  
سازمان وحدت کومنیستی  
دوره سوم شماره ۵  
پیر به ۱۳۲۳



# رهائی



★ جمهوری اسلامی بر بستر بحرانی حاد

اشاراتی پیرامون بحران سیاسی و اقتصادی رژیم ولایت فقیه  
در پرتو رویدادهای اخیر

★ پروپوزیسم،

پوزیتیویسم،

استالینیسم،

کالبدشکافی "حزب کمونیست ایران"

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۸

خرداد ماه ۱۳۶۴



# رهائی



★ مروری بر وضعیت کنونی و چشم انداز آینده

بودجه سال ۱۳۶۴

★ بیان ورشکستگی رژیم جمهوری اسلامی  
بک بررسی اجمالی

نقد طرح برنامه ۱۰ ج. ف. خ. ا.

★ «برنامه»، مسأله این نیست!

★ قلب جهان بی قلب برپوتده نقد

★ اعلامیه های منتشر شده

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۷

خرداد ماه ۱۳۶۴



# رهائی

رژیم جمہوری اسلامی  
در جنبہی بحرانی حاد

تقریب

سازمان وحدت کومنیستی

دوره سوم شماره ۱۰

شهر پور ماه ۱۳۶۰

منتشر شد



# رهائی

★ سال ۶۵:

راهی بس دشوار فراروی رژیم ولایت فقیہ  
آزمونی دیگر برای چپ

★ مسالہی زن و جنبش مستقل زنان

نقدی بر دیدگاہ رایج چپ

تقریب

سازمان وحدت کومنیستی

دوره سوم شماره ۹

از وی پیشہ ماہ و ۱۳۶۰

www.vahdatcommunisti.com

منتشر شد

# اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی  
سال اول شماره ۱ اسفند ۱۳۶۲

پیشگفتار

شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۱ - بررسی مسئله آلترناتیو

پیغام

شعر بلندی از : الف بامداد

تئوری های بحران در جهان سرمایه داری

توضیح جد تئوری

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۱ - پ . سونزی : آیا در شوروی طبقه حاکمی وجود دارد؟

فخره ، پیشمرگه کرد

یک داستان کوتاه

نهفته سخنان «سوسیالیسم و انقلاب»

اندیشه های کهن ، قالبهای نوین

در افشاء ماهیت دین

۱ - ف . انگلس : اداء سهم نسبت به قاریع مسیحیت اولیه

سندی محرمانه : پیرامون اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی

گزارش رایزن های اقتصادی کشورهای بازار مشترک

معرفی کتاب



# اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی  
شماره ۲ مهر ۱۳۶۲



## پیشگفتار

شورای ملی مقاومت ، تنها آلترناتیو دموکراتیک ؟

۲ - بررسی يك ادعا و نکاتی پیرامون موانع ساختاری تحقق دموکراسی بورژوازی در ایران

ملاحظات درباره انترناسیونال سوم و مسئله شرق

۱ - از انقلاب اکبر تا پایان ککزه اول

کردستان در درازنای شب

يك داستان

از «راه کارگر» تا «سازمان کارگران انقلابی ایران»

خط چهار یا تعطیل حزب توده

چند شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۲ - پاسخ متدل به سوئیزی : چرا بوروکراسی شوروی طبقه حاکم نوینی نیست ؟

چهره اپوزیسیون در آئینه

جنگ طبقاتی در «سینه» پاریس ۱

در باره دین

۱ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

ف . انگلس : برونو بائر و مسیحیت اولیه

# اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی  
شماره‌های ۲ و ۴، اسفند ۱۳۶۳

## پیشگفتار

یادی از ۲۲ بهمن

درگیری‌های مسلحانه حزب دموکرات و کومدله به نفع کیست؟  
پرونده درگیری‌های اخیر: ریشه‌ها، شیوه‌ها، عملکردها، اثرات و بی‌آمدها

وقتی که سرمایه‌داران نعلین پوش قانون‌کار می‌نویسند  
فقدی برینش بویس قانون کار جمهوری اسلامی  
«حزب کمونیست ایران» یا «حزب کمونیست» امک؟  
(۱) مدحلی بر مباحث

روایتی که می‌ماند

گزارشی از مسلح‌اویس

شورای ملی مقاومت، تنها آلترناتیو دموکراتیک؟

۳ - بررسی یک ادعا و نکاتی پیرامون ساخت و ترکیب دروسی شورا

بحران بانک‌های جهان سرمایه‌داری

جنبه‌هایی از یک مسئله

ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق

۲ - در فاصله بین دو کنگره اول و دوم کمترین

سیمرخ‌های زمانه - یک شعر

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی

۳ - پل سوئیزی به ارست مندل پاسخ می‌دهد

نثر آخوندی - از علی اکبر دمخدا

اسلام بر بستر چه شرایط تاریخی - جهانی بوجود آمد؟

۲ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنون

«کتاب مکاشفه»

تحقیق دیگری از انگلس در باره مسیحیت اولیه

جهان وهم‌آلود پندار بافان حرفه‌ای

بررسی کتاب علی شریعتی: «فاطمه، فاطمه است»

# اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

دی ۱۳۶۴

شماره ۵

در باره مطالب این شماره

«انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین: روانشناسی اجتماعی توتالیتاریسم و مذهب  
میسنای اشباح

ملاحظات در باره انترناسیونال سوم و مسئله شرق  
۳ - کنگره دوم کمیترن - بررسی اسناد

آب در خوابگاه مورچگان: «دریای یکران لیبرالیسم وحدت کمونیستی»  
نگاهی به نقد گونه ای از «حزب کمونیست ایران»

فتوای حضرت امام!  
یک داستان کوتاه

مباحثی پیرامون ساختار و ماهیت جامعه شوروی  
۴ - مالکیت دولتی و ماهیت طبقه حاکم شوروی - استورمن  
۵ - استالینسم، ایدئولوژی سرمایه داری دولتی - شارل بتلهایم، برنارشاوانس

اسلام در بطن چه شرایط اجتماعی بوجود آمد؟  
۳ - مروری در کتاب «محمد» اثر ماکسیم رودنسون

دو توضیح در مورد ارتباط با کمیته خارج از کشور:

۱- تا کنون در چند مورد، نامه‌های به آدرس بانکی ارسال شده و در نتیجه با تاخیر فراوان بدست ما رسیده است. خواهشمند است، در هنگام ارسال نامه‌ها، از آدرس پستی استفاده کنید.

۲- آدرس پستی ما در سوئیس تغییر یافته است. تا اطلاع ثانوی، صرفاً با آدرس زیر تماس بگیرید:

ALIAS  
Postfach 396  
1060 Wien  
AUSTRIA



[www.vahdatcommunisti.com](http://www.vahdatcommunisti.com)

### هموطنان مبارز

ادامه مبارزه سازمان با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک شما امکان‌پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک‌های مالی‌تان، هر قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات مبارزاتی این رفقا نقش تعیین کننده‌ای خواهد داشت. کمک‌های مالی خود را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT  
6020 21 27837  
SCHOTTENGASSE 6  
1011 WIEN  
AUSTRIA

مقامی پیشہ ورانہ اداروں کے ذریعے  
دوسرے اداروں کے ذریعے

ALIAS  
Postfach 396  
1060 Wien  
AUSTRIA